

پیروزی در بیابان

در دوران خشکی

نیرومند شوید

جان بیور

نویسنده ی کتاب پرفروش " دام شیطان "

پیروزی در بیابان

در دوران خشکی نیرومند شوید

فهرست مطالب

بخش نخست - بیابان

۱۱ فصل بیابان

۱۹ معنای بیابان

بخش دوم - زمان آزمایش

۲۹..... زمان آزمایش

۳۹..... نمونه ی ما.....

بخش سوم - زمان تطهیر

۵۱ شاهراه الاهی.....

۵۵ نبوتی راستین.....

۶۳..... خداوند به هیکل خود می آید.....

۷۳ آتش پاک کننده.....

۸۳ پاک کننده یا فروبلعنده.....

۹۳..... داوری شرارت ها و رذایل.....

۱۰۵ ابزار پاک سازی.....

بخش چهارم - زمان آماده شدن

۱۲۳..... آماده ساختن راه خداوند.....

۱۳۹ آماده شدن برای تغییر.....

۱۵۱ مقاومت در برابر تغییر.....

بخش پنجم - پیروزی در بیابان

۱۶۳ مکان مکاشفه.....

۱۷۳ کشیدن آب از چاه.....

۱۸۱..... پیروزی در بیابان.....

سپاس گزاری

ژرف ترین سپاس هایم به ...

همه ی کسانی که در دعا و در این طرح با ما تلاش کردند و کسانی که با حمایت های مادی خود، این کتاب را تا تکمیل شدنش همراهی کردند؛ به استیو و سام برای تشویق های پیوسته و حمایت های فنی شان؛ به اسکات برای مشورت های حکیمانه اش و امی و آنت برای استعدادهای فراوان شان. می خواهم از همسرم لیزا، قدردانی کنم که پیوسته مرا تشویق نمود و با فداکاری مرا در ویراستاری این کتاب یاری نمود، اما مهم تر از همه برای این که همسری پرهیزکار برای من بوده. سپاس ویژه ام نثار سه پسر ارشدم که زمان های خود با پدرشان را برای تکمیل این پروژه قربانی کردند. و مهم تر از همه سپاس گزاری ام به خداوندم عیسا برای فیض اش و همراهی اش در طول این پروژه و هدایت دائمی روح القدس در مسیر این کار.

دیباچه

این کتابی است درباره‌ی بیابان، مکان یا دوره‌ای که برای نزدیک تر شدن به خدا باید از آن عبور کنید. این جا زمانی برای جست و جوی نشانه‌ها و شگفتی‌ها نیست، بلکه زمانی است برای طلبیدن قلب خدا که در ایمان داران، شخصیت و نیرو می‌آفریند. این جا زمانی برای آماده شدن است، زمانی که ممکن است بدون رویا و دیدن وعده‌ها دچار دلسردی شویم. امیدوارم این کتاب شما را تشویق کند تا به جست و جو و تعاقب اوئی که تنها شادی و رضایت می‌بخشد، ادامه دهید.

من ادعا نمی‌کنم این کتابی کامل و شامل همه چیز است؛ چیزهای بسیار بیش تری برای نوشتن وجود داشته، اما این نوشته از قلب من تراوش کرده است. قصد این کتاب، مطرح کردن این موضوع با شماست تا روح القدس خود شخصا آن را در شما به کار بندد. عمدا خود را از ارائه‌ی مثال‌های شخصی از زندگی‌ام و ذکر جزئیات دور نگاه داشته‌ام تا مانعی بر تاثیرگذاری این پیام بر زندگی تان نباشد. بیابان هر فرد شامل شرایطی متفاوت است.

من خود به محض ورود به بیابان هایم، با سردرگمی، ناامیدی، ترس، شک، تنهایی، یاس و خشم روبه رو شده‌ام. در این جا چه می‌کنیم؟ این مقصد من نیست! نزد خدا فریاد کشیده‌ام تا قلبم را بشکافد، انگیزه هایم را خالص گرداند، مرا از گناهان مخفی‌ام پاک سازد، رگ هایم را تصفیه کند، و هر مانعی را برای جلال خود بردارد. اما من انتظار فرایندی را که او برای تکمیل کارش در زندگیم برگزیده، نداشته‌ام. این کتاب سفر من به بیابان است. همچنان که شرح سفر بسیاری دیگر نیز هست. من هنوز به هم می‌آمیزم آنچه که خدا برای من در نظر داشته، نرسیده‌ام، اما دعای من این است که در این صفحات نیرو و تشویق لازم را برای ادامه‌ی مسیرتان به سوی سرنوشت خود در خداوند بیابید.

اگر از جایگاه تان در زندگی درک درستی داشته باشید، بیابان زندگی تان را در معرض دیدتان قرار می‌دهد. آن گاه می‌توانید دستان خدا را ببینید، حتا وقتی که او را لمس نمی‌کنید. این زمانی است که عشق شما به او به بلوغ می‌رسد و از مرز "چه کاری به نفع من انجام خواهد داد؟" فراتر رفته و به "از من چه می‌خواهد؟" تبدیل می‌شود.

بخش نخست

بیابان

فصل نخست

فصل بیابان

در ناامیدی زمانی هایی را به یاد می آورید که صرفاً
نام او را نجوا می کردید و حضور او فوراً یافت می شد.
اما اکنون در این سکوت [خداوند]، می خواهید فریاد
بکشید: "خدایا کجا هستی؟"

"اینک به طرف مشرق می روم و او یافت نمی شود و به طرف مغرب
و او را نمی بینم. به طرف شمال جایی که او عمل می کند، و او را
مشاهده نمی کنم. و او خود را به طرف جنوب می پوشاند و او را
نمی بینم" (ایوب ۲۳: ۸-۹)

آیا این فریاد قلب شماست؟ شما منتظر شنیدن صدای خدا هستید، اما
همه جا ساکت است. دعا می کنید، اما به نظر می رسد دعایتان از سقف
بالتر نمی رود. در ناامیدی زمان هایی را به خاطر می آورید که صرفاً
نام او را نجوا می کردید و حضور او فوراً یافت می شد، اما اکنون در
این سکوت می خواهید فریاد بکشید: "خدایا کجا هستی؟" همچون ایوب
به هر سو که می چرخید، او را می جوید اما نمی توانید او و کارش را در

ارتباط با خود بیابید.

به بیابان خوش آمدید! اکنون تنها نیستید، بلکه در میان جماعتی قرار دارید. شما در همان مسیری قدم برمی دارید که موسا گام برداشت... موسایی که در قصر فرعون همچون شاهزاده‌ای بزرگ شده بود؛ موسایی که رویای آزادی قومش را از اسارت و بردگی داشت؛ موسایی که به مدت چهل سال در بیابان گله بانی کرد.

شما شانه به شانه‌ی یوسف پیش می‌روید... یوسف، محبوب‌ترین فرزند پدرش؛ یوسف که رویای رهبری و موفقیت را داشت، یوسف که به وسیله‌ی برادرانش به چاهی افکنده شد، سپس به عنوان برده فروخته شد و بعد به زندان افکنده شد.

شما در جوار ایوب نشسته‌اید... ایوب، مردی که کتاب مقدس می‌گوید: "آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگ‌تر بود" (ایوب ۱: ۳) ایوب که همه چیزش را از دست داد؛ دارایی اش، فرزندانش، سلامتی اش و حمایت همسرش را.

مهم‌تر از همه، شما همراه پسر خدا، عیسا هستید؛ کسی که پس از شهادت پدر و روح القدس در میان انظار به عنوان پسر حقیقی خدا به بیابان رفت تا با نیروهای تاریکی روبه‌رو شود.

فهرست مسافران بیابان طولانی است، چراکه بیابان زمانی ضروری است، فصلی در زندگی هر یک از فرزندان خداست. آرزو می‌کنیم که ای کاش راه فرعی‌ای وجود داشت، مدام در پی یک میان‌بر و مسیر انحرافی هستیم، اما حتی یک راه هم وجود ندارد. این مسیر و جاده‌ی رسیدن به سرزمین موعود است و بدون گذر از بیابان نمی‌توان به سرزمین وعده رسید. اگر خواستار رسیدن به سرزمین وعده هستیم، درک این دوره و زمان الزامی است.

دریافتن زمان‌ها

"و از بنی‌یساکار کسانی که از زمانها مخبر شده، می‌فهمیدند که اسرائیلیان چه باید بکنند، سرداران ایشان دویست نفر و جمیع برادران

فصل بیابان

ایشان فرمان بردار ایشان بودند." (اول تواریخ ۱۲: ۳۲)

فرزندان یساکار چون از زمان های خداوند باخبر بودند، می دانستند که اسرایلیان چه باید بکنند. کسانی که زمان ها و فصل های روح را درک می کنند، می دانند خداوند قصد انجام چه کاری را دارد و واکنش و پاسخی حکیمانه دارند. بالعکس کسانی که فصل ها و زمان های خداوند را درک نمی کنند، نمی دانند که خدا می خواهد چه کاری را در زندگی شان انجام دهد و غیرحکیمانه (نابخردانه) عمل می کنند. در توضیح این موضوع عیسا در لوقا ۱۲: ۵۴-۵۶ می گوید:

"سپس به جماعت گفت: «چون بینید ابری در مغرب پدیدار شود، بی درنگ می گوئید: "باران خواهد بارید" و باران می بارد. و چون باد جنوب وزد، می گوئید: "هوا گرم خواهد شد" و چنین می شود. ای ریاکاران! شما که نیک می دانید چگونه سیمای زمین و آسمان را تعبیر کنید، چگونه است که از تعبیر زمان حاضر ناتوانید؟"

آیا یک کشاورز در فصل کاشت، برداشت می کند؟ مسلما پاسخ منفی است. اگر در فصل بذرپاشی، بکارد، در فصل برداشت چیزی را درو نخواهد کرد. کاشتن در زمان درست برای محصول کشاورز بسیار ضروری است. اگر یک کشاورز خیلی زود یا خیلی دیر بکارد، محصول او در فصل برداشت کم خواهد شد. دانه ها در شرایط و وضعیت مناسبی برای دریافت آنچه که برای شکفتن نیاز دارند، قرار نمی گیرند. باران و گرما، یا برف و سرما، پیش از آماده بودن دانه ها فرامی رسند. یک کشاورز برای دست یافتن به محصول مناسبی که خدا تدارک دیده [میزانی که دانه باید بار آورد] باید زمان بذرآفشانی را بداند و دریابد ما نیز در حال حاضر در کلیسا در فرآیند آماده شدن برای زمان برداشت هستیم، برای آن که منفعت کامل از هرس کردن و مراقبت خدا را ببریم، باید فصل ها را درک کنیم و بدانیم. ما برای برداشت فریاد می زنیم، اما اکنون فصل برداشت نیست بلکه زمان هرس شدن و پیوند زدن است. عیسا بسیاری را ملامت می کند، زیرا به دنبال چیزی اشتباه در زمانی نادرست اند. زیرا:

پیروزی در بیابان

"برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است."
(جامعه ۳: ۱)

امیدوارم در این کتاب مفاهیم ویژه با مقصودی حیاتی و مهم، یعنی فصل بیابان یا زمانی برای هرس شدن و پیوند خوردن را با هم در میان بگذاریم. هدف این دوران، آماده سازی است.

بیابان برای کسانی که مطیع خداوند هستند، دورانی منفی نیست. مقصود آن بسیار مثبت است؛ چرا که هدف آن تعلیم و آماده ساختن ما برای حرکت تازه‌ی روح اوست. ما ناآگاهانه هنگام ورود به بیابان، بدون خرد رفتار می‌کنیم. بدون آگاهی و درک درست، چیزهای اشتباه را می‌جوئیم و کارهای اشتباه می‌کنیم. اگر پیش از درک این موضوع که چرا خدا شما را در این شرایط ویژه یعنی بیابان قرار داده به دنبال راه فرار باشید، ناخواسته دوره‌ی بیابان خود را طولانی‌تر می‌کنید. این امر موجب می‌شود در تجربه‌های سخت، ناامیدی و حتا شکست بیفتید، زیرا زمان و مکانی که خدا شما را به سوی آن هدایت می‌کند، درک نمی‌کنید. این همان موردی است که برای فرزندان اسرائیل اتفاق افتاد. عدم درک درست نسبت به دوره‌ی بیابان شان موجب شد نسلی کامل، شایسته‌ی ورود به سرزمین وعده نگردند. هدف خدا برای بردن آن‌ها به بیابان، آزمودن، تعلیم و آماده ساختن شان برای تبدیل شدن به جنگاورانی مقدس بود. اما در عوض فرزندان اسرائیل به اشتباه بیابان را تنبیه خود فرض کردند، پس پیوسته می‌نالیدند، شکایت می‌کردند و غر می‌زدند. وقتی زمان ترک بیابان، پیروزی و گرفتن سرزمین وعده فرارسید، گزارش شریرانه‌ی معترضان و شکوه کنندگان را تایید کردند. به آن‌ها امکان انتخاب بین وعده‌ی خدا و توانایی خودشان و درک و ناتوانی انسانی، داده شده بود. آن‌ها به جای باور به خدا، باور به انسان را برگزیدند. آن‌ها باور کردند که برای گرفتن سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است، ناتوان‌اند. پس خدا گفت: "بسیار خوب، همان گونه شود که باور دارید."

"این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد"

فصل بیابان

برای ما که در زمانی به سر می‌بریم که غایت همهٔ اعصار تحقق یافته است،" (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۱)

جهالت و ناآگاهی‌شان نسبت به طبیعت و شخصیت خدا، باعث شد آن‌ها در ضعف عمل کنند و سفر کوتاه بیابان تبدیل به تجربه‌ی تمام عمرشان شود. [تا پایان عمر در بیابان ماندند.]
آنانی که بیابان را درک می‌کنند، با شادی وارد آن می‌شوند، چراکه می‌دانند فراسوی این مکان، سرزمین وعده در انتظارشان است. این شادی که از دید آن‌ها ناشی می‌شود، قوت‌شان می‌بخشد تا سفر خود را به اتمام برسانند. این سفر "آن‌ها را بالغ و کامل ساخته و چیزی کم نخواهد داشت" (یعقوب ۱: ۴ را بخوانید)
خداوند مجراهایی توانا برای استفاده‌ی خود خلق می‌کند، آماده برای جریان تازه‌ی روح خودش.

بیابان - زمانی نه برای تنبیه و نه برای نکوهش

این کتاب به بحث در این باره می‌پردازد که بیابان چیست و چه چیزی نیست، قصد آن چیست، عوایدش چیست و داوری‌اش چه خواهد بود. دعای من این است که با این نمونه‌ها، تصویرها و کلمات تعلیمی که روح القدس مرا واداشته تا با شما در میان بگذارم، چگونگی گام برداشتن بخردانه در این سرزمین و فصل بیابان را بیاموزید.
بیابید با عیسا به عنوان نمونه‌ی کسی که با موفقیت تعلیم بیابان خود را به انجام رسانید، آغاز کنیم.

در لوقا ۳: ۲۲ روح القدس همچون کبوتری ظاهر شده و بر عیسا قرار می‌گیرد و صدای پدر اعلان می‌کند: "تو پسر محبوب من هستی و من از تو خشنودم". خدا نه تنها اعلان می‌کند که عیسا پسرش هست، بلکه به همه‌ی کسانی که می‌شنوند اعلام می‌کند او مورد تاییدش هست. اما در لوقا ۴: ۱ می‌بینیم که: "عیسی پر از روح القدس، از رود اردن بازگشت و روح، او را در بیابان هدایت می‌کرد." این آیه باید برای ما روشن سازد که هدایت شدن به سمت بیابان به مفهوم عدم تایید خدا و تنبیه او نیست.

بسیار مهم است که این مطلب را در همین آغاز کتاب روشن سازیم. نکته‌ی دیگری که باید به روشنی درک کنیم، این است که خدا شما را به بیابان نمی‌آورد تا تسلیم و سوسه‌ها و تمهیدات ابلیس ساخته و رهایتان کند. خدا نسل دوم فرزندان خروج را پیش از ورود به سرزمین وعده دلگرمی می‌بخشد: "به یاد آرید که چگونه یهوه خدایتان شما را چهل سال در بیابان رهبری کرد تا شما را خوار و زبون ساخته، بیازماید و آنچه در دل شماست بداند، که آیا فرمانهای او را نگاه خواهید داشت یا نه." (تثنیه ۸: ۲ هزاره نو) دچار اشتباه نشوید، خدا کارش را در زندگی شما فقط به خاطر این که در بیابان هستید، متوقف نمی‌سازد. او ما را برای گذر از آن هدایت می‌کند؛ بدون او ما هرگز نمی‌توانیم از بیابان بگذریم. به علاوه، این جا مکانی نیست که در آن فراموش شده باشیم تا زمانی که او بخواهد از ما استفاده کند. این روش خدایی که ما را دوست دارد، نیست. او این گونه عمل نمی‌کند. برعکس، این جا مکان و دوره‌ای است که در طول آن او به قوت کار می‌کند. با این ضرب‌المثل آشنایی که: "به خاطر درختان نمی‌توان جنگل را دید؛" خب، هم چنین چیزی است؛ دیدن کارهای خدا وقتی در وسط آن قرار دارید، دشوار است.

نکته‌ی سومی که باید روشن شود این است که بیابان مکان شکست خوردن نیست، حداقل برای کسانی که مطیع خدایند. عیسا، ضعیف از گرسنگی، بدون حضور هیچ انسانی که به او اطمینان داشته باشد و بدون دریافت یک کلام تشویق آمیز از جانب کسی، و بدون آسایش جسمانی یا حضور ماورایی، برای چهل روز مورد حمله‌ی شیطان در بیابان بود. عیسا با کلام خدا او را شکست داد! بیابان دوره‌ای نیست که در آن فرزندان خدا، مغلوب گردند. "اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌برد و رایحه‌ی خوش شناخت او را به وسیله‌ی ما در همه جا می‌پراکند." (دوم قرنتیان ۲: ۱۴)

هنگامی که فرزندان اسرائیل موقتاً در بیابان بودند، پیوسته مورد تاخت و تاز اقوام آن ناحیه قرار داشتند. خدا به اسرائیل گفت که بجنگند. فرزندان اسرائیل، اموریان (اعداد ۲۱: ۲۱-۲۵)، مدیانیان (اعداد ۳۱: ۱۱-۱) و قوم باشان (اعداد ۲۱: ۳۳-۳۵) را شکست دادند. اگر قصد

فصل بیابان

خدا تجربه‌ی شکست آن‌ها بود، به آن‌ها نمی‌گفت که از موقعیت خود دفاع کنند. اگرچه این دوره برای شکست نبود، بسیاری بدون ورود به سرزمین وعده مردند. این مسیری نبود که خدا خواستار آن باشد، اما این نتیجه‌ی تلخ، پیامد ناطاعتی آن‌ها بود.

امیدوارم این نکته در قلب شما جایگزین شود که علتی که در پس بیابان وجود دارد، تنبیه و نکوهش خدا نیست. این جا مکانی نیست که خدا شما را واگذارد و فراموش‌تان کند. اگر ایمان داشته باشیم و از خدا اطاعت کنیم، این جا مکان پیروزی است.

فصل دوم

معنای بیابان

زمانی می‌رسد که شخصیت فرد باید رشد یابد و بیابان جایی است که این امر در آن اتفاق می‌افتد.

در فصل پیش گفتیم که بیابان چه چیزی نیست. در این فصل روشن خواهیم کرد که بیابان چه هست. برخی به محض ورود به این دوران شروع به محکوم کردن خود می‌کنند. آن‌ها فکر می‌کنند خدا را از دست داده‌اند و یا به نوعی موجب ناخشنودی او شده‌اند. اما آن‌ها دچار بدفهمی نسبت به معنا و مقصود بیابان هستند. در کتاب مقدس و در طول تاریخ، مردان و زنان به جهت آماده شدن برای سرنوشت شان در خداوند، از بیابان عبور کرده‌اند. بنابراین بیابان عدم پذیرش الاهی نیست، بلکه دوران آماده سازی اوست.

در آغاز این کتاب تمایل دارم به شما یادآوری کنم که حوادث عهدعتیق نمونه‌ها و پیش‌درآمد عهد جدید هستند. من از حوادث عهدعتیق و نبوت‌ها برای تصویر نمودن و شرح بیابان استفاده می‌کنم. تنها از راه

پیروزی در بیابان

در آمیختن شریعت و نبوت‌ها به مطالعات مان می‌توانیم به طور کامل چگونگی کار و برخورد خدا با کلیسای او را درک کنیم. عیسا در متا ۵: ۱۷-۱۸ می‌گوید: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحقیقشان بخشم. زیرا آمین، به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین از میان نرود، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز از میان نخواهد رفت، تا اینکه همه به انجام رسد.» روح القدس که الهام بخش نویسندگان عهد جدید است، آشکار می‌سازد که رازهای عهد عتیق در مسیح پنهان شده. با مطالعه‌ی عهد عتیق می‌بینید که حقایق عهد جدید با مثال نشان داده شده است. اول قرن‌تین ۱۰: ۱۱ می‌گوید:

"این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به‌سر می‌بریم که غایت همه اعصار تحقق یافته است."

به عبارت دیگر خدا می‌خواهد ما از درس‌ها و زندگی‌های پاتریارخ‌ها و انبیا بهره ببریم. اگرچه بسیاری از نبوت‌های عهد عتیق از نظر تاریخی به انجام رسیده‌اند، اما این موضوع کاربرد آن‌ها را در دوران معاصر نفی نمی‌کند. عهد جدید قرار نیست عهد عتیق را بی اعتبار سازد.

تصویر بیابان

اجازه دهید به نمونه‌ی عهد عتیق از توصیف و شرح بیابان که در کتاب ایوب آمده، نگاهی بیاندازیم:

"اینک به طرف مشرق می‌روم و او یافت نمی‌شود و به طرف مغرب و او را نمی‌بینم. به طرف شمال جایی که او عمل می‌کند، و او را مشاهده نمی‌کنم. و او خود را به طرف جنوب می‌پوشاند و او را نمی‌بینم، زیرا او طریقی را که می‌روم می‌داند و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم." (ایوب ۲۳: ۸-۱۰)

چه تعریف کلاسیکی از بیابان! ایوب در جست و جوی خدا و کارهای او در زندگی اش بود. اما هرچه بیش‌تر می‌گشت، به نظر می‌رسید خدا

دورتر می شود. با این وجود خدا داشت در زندگی ایوب کار خودش را می کرد و از اتفاقی که در زندگی او افتاده بود، آگاه بود. پس تنها به این دلیل که حضور خدا آن طور که ما می خواهیم ملموس نیست، به این معنا نمی باشد که او آنجا نیست و در زندگی ما کار نمی کند.

زمانی که برای نخستین بار خداوند عیسا را پذیرفته و با روح القدس پر شدید، حضور خدا به طور شگفت انگیزی حقیقی و ملموس بود. وقتی نام او را می خواندید، او فوراً پاسخ می داد. زمانی که دعا می کردید، حضور او آشکار می شد. شما به عنوان یک بچه ی تازه به دنیا آمده در خانواده ی او، توجهی را دریافت می کردید که به یک بچه می شود.

وقتی نوزادی به دنیا می آید، نیاز به مراقبت پیوسته دارد. به آن ها باید غذا داد، لباس پوشانید، حمایت شان کرد و برای انجام هر کاری به دیگران وابسته اند. اما وقتی رشد می کنند، باید اجازه داد تا بالغ شوند. وقتی پسر بزرگ ما خودش شروع به غذا خوردن کرد، ابتدا ناامید می شد چون نمی توانست غذا را به همان سرعتی که مادرش در دهانش می گذاشت، بگذارد. حال او درگیر دریافت چیزی بود که روزی به سادگی برایش انجام می شد. بارها می شد که برای ما ساده تر بود به جای این که اجازه دهیم خودش غذا بخورد، خودمان به او غذا بدهیم. اما اگر راه ساده را برمی گزیدیم، بلوغ و رشد او در این بخش با مانع بزرگی روبه رو می شد. هنگامی که بچه ها رشد می کنند، سطح دریافت کمک به تشویق کردن تبدیل می شود.

خدا نیز با ما چنین می کند تا بتوانیم از نظر روحانی رشد کرده و بالغ شویم. وقتی تازه، تولد تازه یافته و از روح القدس پر شده ایم، او برای یک مدت حضور خود را در هر صدا زدن ما، آشکار می سازد. اما برای این که بالغ شویم، اجازه می دهد از زمان هایی عبور کنیم که او فوراً به هر ندای ما پاسخی نمی دهد.

زمانی می رسد که شخصیت ما باید رشد کند، و بیابان مکانی است برای این کار. بیابان جایی است که به نظر می رسد خدا و وعده هایش کیلومترها با ما فاصله دارند. با این وجود او نزدیک ماست، زیرا وعده داده ما را ترک نکرده و به حال خود رها نمی سازد. (عبرانیان ۱۳: ۵ را بخوانید)

بیابان زمانی است که به نظر می‌رسد شما در جهت مخالف رویاهایتان و وعده‌هایی که او به شما داده، در حرکت آید. تصور می‌کنید هیچ رشد و پیشرفتی ندارید. در حقیقت، احساس پس رفت می‌کنید. حضور او به جای آن که ملموس تر باشد به نظر می‌رسد رو به خاموشی است. شاید احساس عدم دوست داشته شدن و حتا فراموش شدن به شما دست بدهد. اما این چنین نیست.

نان روزانه

این دورانی است که خداوند به ما "نان روزانه" می‌دهد، نه "وفور نعمت". این دوره‌ای است که آنچه را از نظر فیزیکی یا مادی نیاز دارید، دریافت می‌کنید نه آنچه را که می‌خواهید. این زمانی است که از نظر اجتماعی نیز تنها آنچه را که نیاز دارید، تجربه می‌کنید نه آنچه را که می‌خواهید. در بیابان خدا می‌داند از نظر روحانی به چه نیاز دارید و ممکن است آنچه که شما فکر می‌کنید نیاز دارید، نباشد! در آمریکا ما این را کمبود می‌نامیم و می‌گوییم: "کمبود از شریر است". مشکل این جاست که تعریف ما از نیازها و خواسته‌ها تا واقعیت متفاوت است. ما خواسته‌های خود را "نیازها" می‌نامیم، در حالی که چنین نیست! کلیساهای امریکا هنوز باید آنچه را که پولس در فیلیپیان ۴: ۱۱-۱۳ بیان کرده، یاد بگیرند:

"این را از سر نیاز نمی‌گویم، زیرا آموخته‌ام که در هر حال قانع باشم. معنی نیازمند بودن را می‌دانم، نیز معنی زندگی در وفور نعمت را. در هر وضع و حالی، رمز زیستن در سیری و گرسنگی، و بی‌نیازی و نیازمندی را فراگرفته‌ام. قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد."

پولس از طریق قدرت مسیح یاد گرفته بود که می‌تواند در دوران خشکی و فراوانی، قانع باشد. ما چنین چیزی را در کلیساهای امریکا نیاموخته‌ایم! متأسفانه، کسانی که در فراوانی به سر می‌برند، بیش از کسانی که در زحمت و کمبودند، قانع نیستند.

ما اگر مالک آن چیزی که حس می‌کنیم حق ماست، نباشیم، آن را "فقدان" می‌نامیم. ما ایمان افراد و روحانیت‌شان را با آنچه که دارند، داوری کرده و می‌سنجیم، در حالی که باید شخصیت آن‌ها را ببینیم. فرزندان اسرائیل، مصر را با تاراج بزرگی که از مصریان داشتند، یعنی کالاهایی از جنس نقره و طلا و لباس‌های گران بها ترک کردند، اما از آن فلزات گران بها برای ساختن بت در صحرا استفاده کردند و بعد خود را در آن پارچه‌ها و البسه‌های گران بها پوشاندند و در مقابل آن بت رقصیدند. واضح است که این مالکیت و دارایی بیانگر دینداری آن‌ها نبود. در واقع، عکس قضیه حقیقت داشت. تنها دو نفر از افراد اصلی خروج [نسل اول] شخصیت شایسته برای ورود و تصاحب سرزمین وعده را داشتند. تنها یوشع و کالیب داخل شدند، زیرا روحی متفاوت داشتند. آن‌ها کاملاً از خدا پیروی می‌کردند! (اعداد ۱۴: ۲۴ را بخوانید) سیستم ارزش گذاری ما اگر بر این اساس باشد که یکدیگر را با استاندارد آنچه که داریم به جای آنچه که هستیم، بسنجیم، دچار انحراف خواهد شد.

از طرف دیگر بسیاری از اوقات زمانی که یک فرد مسیحی وارد یک برکت فراوان مالی می‌شود یا شاید به منصب رهبری یا موقعیت بالایی می‌رسد، این گونه فکر می‌کند که هر چه آرزو کند، خدا اجازه می‌دهد تا به او می‌دهد! هر آنچه را که دلش می‌خواهد می‌خرد، برای خواسته‌ها و شهوات خود پول خرج می‌کند و از نفوذ و موقعیت خود برای منافع شخصی خود بهره می‌جوید. اما در واقعیت، برکت مالی و اقتدار و قدرت بالاتر، باید وابستگی بیش تری به خدا برای هدایت و مقاصد ایجاد کند.

برخی هنگامی که در جایگاه قدرت قرار می‌گیرند، آن را وسیله‌ای برای خدمت به فهرست خواسته‌های خودشان می‌بینند، نه خواسته‌های خدا. پولس با وجود آن که اقتدار دریافت حمایت‌های مالی از کلیساها به واسطه‌ی خدمات روحانی به آن‌ها را داشت، می‌گوید: "اگر ما بذر روحانی در میان شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که محصولی مادی از میان شما برداشت کنیم؟ اگر دیگران حق دارند که به لحاظ مادی حمایت‌شان کنید، آیا ما بیشتر حق نداریم؟ اما ما از این حق بهره‌ن جستیم، بلکه به هر چیز تن دردادیم تا مانعی بر سر راه انجیل مسیح ننهاد

باشیم." (اول قرن‌تین ۹: ۱۱-۱۲)

برای پولس عدم تراشی بر سر راه انجیل مهم‌تر از گرفتن حق خود بود. پولس به فیلیپیان در ارتباط با هدایای آن‌ها می‌نویسد: "نه اینکه در پی دریافت هدیه باشم، بلکه در پی بهره‌ای هستم که بر حساب شما افزوده شود." (فیلیپیان ۴: ۱۷) نگرانی او آسایش و سعادت کسانی بود که به او هدیه داده بودند. نه منفعت شخصی یا مینستری خودش.

بعضی هنوز یاد نگرفته‌اند از فراوانی مسح‌شان چگونه استفاده کنند. آن‌ها از این مسح برای ساختن مینستری و گروه خود و افزایش جمعیت کلیسایشان بهره می‌برند. انگیزه‌ی آن‌ها، دست و پاکردن نامی برای خودشان یا رسیدن به هدایای بیش‌تر است. اگر تمرکز بر قلب خدا نباشد، خرابی به بار می‌آورد. قلب خدا برای مردم است نه برای انگیزه‌های جاه‌طلبانه و خودخواهانه‌ی خادمان. به همین جهت در فیلیپیان ۲: ۳-۵ به ما پند داده شده که: "هیچ‌کاری را از سرِ جاه‌طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید. هیچ‌یک از شما تنها به فکر خود نباشد، بلکه به دیگران نیز ببینید. همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت."

این روش و منش عیسا در خدمت‌اش بود. او انگیزه‌های جاه‌طلبانه نداشت. او گناهان، ضعف‌ها، بیماری‌ها و جرمه‌ی مرگ ما را بر خود گرفت (پس به سعادت ما بیش‌تر از خود اهمیت می‌داد) در حالی که بی‌گناه بود. هدف او برای زندگی و خدمت، منفعت‌طلبی و خدمت به خود نبود، بلکه از خود گذشتن بود! او با انکار خود، بزرگ‌ترین هدیه یعنی حیات ابدی را به همه‌ی ما داد.

وقتی در بیابان هستیم، خدا شخصیت ما را به چنین بلوغی می‌رساند. بیابان مکانی است که میوه‌ی روح در ما به بار می‌نشیند. ما به وسیله‌ی میل شدید به شناخت او آبیاری می‌شویم و به دنبال آن هستیم که همچون او گام برداریم. هدف پولس ساختن یک مینستری عظیم نبود، بلکه هدفش شناختن عمیق خداوند عیسیای مسیح و بالاتر از هر چیز، خشنودی او بود!

بیابان مکان بی‌آبی است. ممکن است در آن خشکی روحانی، مالی،

معنای بیابان

اجتماعی یا جسمی رخ بدهد. این جا مکانی است که خدا به ما "نان روزانه" می دهد، نه "وفور نعمت". او نیازهای ما را در این دوره برطرف می کند، نه لزوماً خواسته های ما را. هدف بیابان، خالص ساختن و پاک کردن ماست. ما باید به دنبال قلب او باشیم نه برکت های او. آن گاه زمانی که وارد دوران فراوانی می شویم، فراموش نخواهیم کرد که سرور ما، خداوند است که این فراوانی را به جهت برقرار کردن عهد خود، به ما داده است. (تثنیه ۸: ۲-۱۸ هزاره نو)

بخش دوم
زمان آزمایش

فصل سوم

زمان آزمایش

اغلب و حتا امروز، ما عیسا را برای دلایل اشتباهی می طلبیم. ما ناآگاهانه از او استفاده می کنیم. او را به منبعی برای زمان تنگی و نیاز، تقلیل داده ایم.

"به یاد آرید که چگونه یهوه خدایتان شما را چهل سال در بیابان رهبری کرد تا شما را خوار و زیون ساخته، بیازماید و آنچه در دل شماست بداند، که آیا فرمانهای او را نگاه خواهید داشت یا نه."
(تثنیه ۱: ۲ هزاره نو)

تصور کنید که شما یک اسرائیلی هستید که اخیرا از بردگی رها شده اید. شما تنها ترس و وحشت را تجربه کرده اید، اما بین دو دیوار از آب های خشمگین و خروشان با شادی گام برداشته اید^[۱]. و وقتی برگشتید دیدید همان دیوارها که شما را حفظ کردند، به هم نزدیک شدند، دشمنان تان را به کام مرگ فرو بردند. شما با شادی و پایکوبی برای پیروزی خدا و رهایی خود جشن گرفتید و رقصیدید. حس کردید شکست

۱ اشاره به دو نیم شدن دریا و عبور قوم اسرائیل از میان آن است.

پیروزی در بیابان

ناپذیرید، چراکه می دانستید خداوند طرف شماست. پس دیگر درباره‌ی امانت و قدرت او شک نخواهید کرد!

اما اکنون صحنه عوض می‌شود. اکنون چند روز گذشته - خسته هستید، تشنه‌اید و هوا گرم است و در آستانه‌ی سرزمین وعده نیستید؛ بلکه بی‌هدف در صحرائی پر از مار و عقرب سرگردانید. اکنون دیگر نمی‌رقصید و برای خداوند سرود نمی‌خوانید که اسب‌ها و سواران‌شان را به درون دریا افکند، بلکه با شکوه به رهبرتان می‌گویید: "چرا ما را از مصر بیرون آوردی؟ تا ما و فرزندان‌مان از تشنگی هلاک شویم؟" خب، اجازه دهید به شما نگاهی بکنم! آیا باور دارید که خدای قادر شما را از قدرت دشمن آزاد گردانید تا شما بی‌هدف و سرگردان در میان صحرائی با سردرگمی و سکوت خود رها کند؟ آیا این قصد او بود؟

درست همان‌طور که خداوند، فرزندان اسرائیل را از مصر بیرون آورد و به بیابان برد، شما را نیز این چنین رهبری می‌کند. شیطان شما را رهبری نمی‌کند، خداست که شما را رهبری می‌کند و علتی برای این دوران‌های خشکی وجود دارد. نخست، او ما را فروتن می‌سازد، سپس ما را می‌آزماید. او این کار را می‌کند تا ما بتوانیم طبیعت حقیقی قلب خود را بشناسیم. او چگونه ما را فروتن می‌سازد؟ "او شما را خوار و زیون ساخت و گرسنه گذاشت، و خوراکِ مَنّا را به شما خوراند که نه شما از آن خبر داشتید و نه پدران‌تان، تا به شما بیاموزاند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر شود انسان زنده می‌شود." (تثنیه ۸: ۳ هزاره نو)

او اجازه می‌دهد اسرائیلیان دچار گرسنگی شوند تا آن‌ها را فروتن^[۲] سازد. اما در ادامه بیان می‌کند که با مَنّا آن‌ها را خوراک می‌دهد. به نظر متضاد می‌رسد. چگونه می‌تواند باعث گرسنگی آن‌ها باشد در حالی که با مَنّا خوراک‌شان می‌دهد؟

مَنّا، بهترین خوراکی است که می‌توانید بخورید. این خوراکی است که

۲ در ترجمه‌های فارسی واژه‌ی (Humbled) خوار و زیون ترجمه شده، اما با توجه به هدف نویسنده، واژه‌ی «فروتن ساختن» مناسب‌تر است.

زمان آزمایش

فرشتگان می خورند. ایلیا با خوردن دو قطعه از آن در سفر چهل روزه ی خود نیرو داشت. و اسرائیلیان به فراوانی از آن داشتند. آن ها هر روز معموله ی تازه ای از آسمان دریافت می کردند. از زمانی که خدا شروع به دادن منا کرد تا روزی که در کرانه ی سرزمین مقدس اردو زدند، حتا یک وعده را نیز از دست ندادند. پس چرا خدا می گوید: "من باعث گرسنگی شما شدم؟" او از چه گرسنگی ای سخن می گوید؟ برای درک موضوع باید شرایط آن ها را در نظر گرفت. بیایید فرض کنیم که همه ی شما برای صبحانه یک قرص نان دارید و برای شام هم، هر بعدازظهر یک قرص نان داده می شود. نه کره ای، نه کره ی بادام زمینی، نه ژله، نه مربا، نه ماهی تن، نه برنج، هیچ؛ فقط نان.

خب، ما درباره ی چند روز و چند هفته صحبت نمی کنیم، این رژیم غذایی یک دوره ی چهل ساله است.

زمانی که شبان جوانان بودم، ما پنجاه و شش جوان را با خود به کشور "ترینیداد"^۱ برای یک سفر هشت روزه ی بشارتی بردیم. کلیسای ترینیداد غذای ما را آماده می کرد. آن ها بسیار بخشنده بودند، اما هر روز مرغ می خوردیم. آن ها مرغ ها را به شکل های مختلف طبخ می کردند و با برنج و سبزیجات سرو می کردند، اما به هر حال همیشه مرغ بود. پس از هشت روز مرغ خوردن، ما گرسنه ی خوردن چیز دیگری بودیم. به محض بازگشت به خانه، یکی از جوانان در گروه ما از مادرش پرسید برای شام چه دارند، و او پاسخ داد: "مرغ!" او به مادرش التماس کرد برای او همبرگر بگیرد.

خب، ما فقط پس از هشت روز ناله می کردیم، می توانید چهل سال را تجسم کنید؟! نه حتا چهار سال، بلکه چهل سال! حال می توانیم ببینیم که خدا چگونه باعث گرسنگی آن ها شد. او به آن ها چیزهایی که جسم شان "می خواست"، نمی داد، تنها به آن ها چیزی را که جسم شان "نیاز" داشت، می داد.

چه چیز دیگری باعث گرسنگی آن ها می شد؟ ما از این حقیقت که لباس ها و کفش های آن ها طی این مدت پاره نمی شد، دچار هیجان و

شگفتی می شویم. خب، چه طور می توان همان لباس ها را چهل سال پوشید؟ آیا از این کار خوش تان می آید؟ آیا می توانید فکر کنید که مجبورید چهل سال فقط یک دست لباس را بپوشید؟ نه لباس تازه ای، نه مرکز خریدی، نه مغازه ای ... همان کفش و همان وسایل، هیچ چیز تازه ای در این چهل سال نبود!

آن ها هر آنچه را که نیازشان بود، یعنی حفاظت از گرما و سرما، داشتند، اما نه آنچه را "می خواستند".

چه چیز دیگری باعث گرسنگی آن ها شد؟ آن ها همان چشم انداز را می دیدند، روزها در پی هم می آمد و در طی چهل سال، منظره تغییری نمی کرد. هر روز، کاکتوس ها^۴، جگن زار و خشکی شروع می شد زمینی تفته و سوزان؛ نه نهری، نه جنگلی، نه دریاچه ی زیبایی، فقط و فقط صحرا و بیابان.

با چنین نگرشی، بیایید این آیه را یک بار دیگر بخوانیم: "او شما را خوار و زیون ساخت و گرسنه گذاشت، و خوراک مَنا را به شما خوراند که نه شما از آن خبر داشتید و نه پدرانتان، تا به شما بیاموزاند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر شود انسان زنده می شود."
(تثنیه ۳: ۸ ترجمه قدیمی)

خدا چه کرد؟ او با حذف هر آنچه که می توانست خواسته های جسم را برآورده ساخته و اشتیاق آن ها را برانگیزاند و آن ها را گرسنه و تنها نیازهای اساسی شان را برطرف ساخت. او این گرسنگی را ایجاد کرد تا آن ها را بیازماید. این چه آزمونی بود؟ او می خواست ببیند آن ها به جای آنچه پشت سر نهاده اند، خواستار او هستند یا نه؛ می خواست ببیند آیا آن ها او را می جویند یا آرزوها و تمایلات جسم شان را؛ می خواست ببیند آیا آن ها گرسنه و تشنه ی پارسایی اند یا به دنبال آسایش و لذت! این پاسخ آن ها بود:

"اما گروه مختلط و ناهلی که در میان ایشان بودند، به شدت حرص

۴ نویسنده یک بیابان در صحرای آریزونا را تصویر کرده که شاید با شکل صحرای سینا همسان نباشد.

زمان آزمایش

خوراک داشتند، و بنی اسرائیل نیز باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند؟ یاد آن ماهیها که در مصر مفت می‌خوردیم، و یاد آن خیارها و خربوزه‌ها، و تره‌ها و پیازها و سیرها به خیرا اما اکنون جان ما خشک شده است، و در برابر چشمانمان تنها همین مَنّا است و بس.» (اعداد ۱۱: ۴-۶ هزاره نو)

آن‌ها آنچه را که پشت سر خود در مصر جا گذاشته بودند، به یاد می‌آوردند (نمونه‌ای از روش دنیا). شرایط آن‌ها در مصر اگرچه در اسارت بودند، اکنون به نظر می‌رسید نسبت به بیابانی که خدا به آن هدایت‌شان کرده بود، برتری داشت.

آن‌ها شروع به شکایت و غرغر کردند، و برای گوشت صدای خود را بلند نمودند. خدا صدای فریاد آن‌ها را شنید:

"پس آنچه خواستند بدیشان عطا فرمود، اما لاغری در جانهای ایشان فرستاد... تا توانستند خورند و سیر شدند، زیرا آنچه را در هوسش بودند بدیشان داد. اما پیش از آنکه هوس آنها ارضا شود، و در حالی که خوراک هنوز در دهانشان بود" (مزمور ۱۰۶: ۱۵ و ۷۸: ۲۹)

آن‌ها آنچه را که خواستند، دریافت کردند، اما به بهایی گزاف. اما با این گوشت‌ها، لاغری در جان‌هایشان آمد. این لاغری تاب و توان آن‌ها را گرفت و آن‌ها را برای عبور از آزمون الهی ناتوان ساخت و در نهایت هرگز نتوانستند وارد سرزمین وعده شوند! گناهی در درخواست گوشت نبود، اما آنچه که باعث این درخواست می‌شد، گناه بود. این درخواست نارضایتی قلب آن‌ها نسبت به خدا و روش‌های رهبری او را آشکار می‌ساخت؛ همان طور اشتیاق شدید آن‌ها را برای چیزهای گذشته نشان می‌داد، چیزهایی که به یاد آوردن‌شان دل‌پذیر و مطبوع بود؛ چیزهایی که در اسارت داشتند.

اکنون نیز خدا کلیسایش را به بیابان آورده است. از نظر روحانی، آمریکا سرزمینی خشک و تشنه است. دوره‌ی ما زمان آزمایش است. خدا بار دیگر به دنبال آن است تا ببیند قومش روی او را می‌طلبند یا به

دنبال دست او هستند. روی او نمایانگر شخصیت و طبیعت اوست، این علامت یک رابطه است. دست او بیانگر تدارک و قدرت اوست. اگر تنها دست او را بجویید، روی او را باز نخواهید شناخت. اما اگر روی او را بشناسید، دست او را نیز خواهید شناخت.

فریسیان قادر نبودند سیمای خدا را در شخص عیسا بازشناسند، آن‌ها تنها به دنبال دست خدا بودند، تا ایشان را از چنگال اسارت رومیان برهاند. بیایید شبیه آن‌ها نباشیم.

اگر قلب شما به دنبال خداست، حتا در این "دوران خشکی" از او اطاعت کنیم و او را بجوییم؛ آنگاه او طلایه دارانی برخواهد خیزانید؛ کسانی مانند یوشع که برخواهند خاست و سرزمین وعده را می‌گیرند و در حصاد جان‌ها در میان ملت‌ها سهم می‌گردند.

خدا "نسلی از یوشع‌ها" برخواهد خیزانید، اما همچون عصر یوشع، زمین تمرین لشگر، بیابان است. این دوران‌های خشک، شکوه‌کنندگان، معترضان و متمردان را الگ می‌کند؛ درست همان‌طور که گندم را از کاه جدا می‌سازد.

کسانی که وعده و منافع آن‌را می‌جویند نه خود وعده دهنده‌را، در این صحرای خشک ضعیف خواهند شد. گروهی خدا را برای آنچه که می‌تواند به آن‌ها ببخشد یا برایشان انجام دهد، می‌جویند. گروهی دیگر خدا را برای آنی که هست، می‌جویند. گروه نخست، به دنبال منافع هستند و انگیزه‌شان خودخواهانه است. در بهترین حالت، یک رابطه‌ی ناقص و نارس از این نگرش حاصل می‌شود. اما کسانی که خدا را برای خودش می‌جویند، رابطه‌ی استوار، قوی و سالم بنا می‌نهند.

انگیزه‌ی جست‌وجو

"روز بعد، جماعتی که آن‌سوی دریا مانده بودند، دریافتند که به‌جز یک قایق، قایقی دیگر در آنجا نبوده است، و نیز می‌دانستند که عیسی با شاگردانش سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان به‌تنهایی رفته بودند. آنگاه قایق‌های دیگری از تیبیره آمدند و نزدیک جایی رسیدند که آنها

پس از شکرگزاریِ خداوند، نان خورده بودند. چون مردم دریافتند که نه عیسی آنجاست و نه شاگردانش، بر آن قایقها سوار شدند و در جستجوی عیسی به کفرناحوم رفتند. چون او را آن سوی دریا یافتند، به وی گفتند: «استاد، کی به اینجا آمدی؟» عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، مرا می‌جوئید نه به سبب آیاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید.» (یوحنا ۶: ۲۲-۲۶)

جمعیت بسیاری به جست و جوی عیسا آمد. زمانی که بالاخره او را یافتند، عیسا به آن‌ها نگاه کرد و گفت، دلیل‌شان برای جستن او نه به خاطر نشانه‌هایست که دیدند، بلکه به خاطر آن بود که خورده بودند و سیر شده بودند. خب، آیات یا نشانه‌ها چه کاری می‌کنند؟ نشانه‌ها به شما اطلاعات می‌دهند یا جهت و مسیر را مشخص می‌کنند. یک نشانه هرگز به خودش اشاره نمی‌کند. او به شما جهت یا اطلاعات می‌دهد. عیسا می‌دانست آن‌ها نه به خاطر نشانه‌ها و معجزات که به او یعنی ماشیح اشاره می‌کردند، بلکه به خاطر شکم‌شان که پر شده بود، در پی او هستند.

اغلب، حتا امروز ما عیسا را برای دلایل اشتباهی می‌جوئیم. ما تنها به دنبال منافع و برکات او هستیم، به جای آن که به دنبال محبت او باشیم. ما ناآگاهانه تنها از او استفاده می‌کنیم. او به منبعی برای زمان‌های احتیاج ما تقلیل یافته است.

آیا تا به حال با اشخاصی برخورد کرده‌اید که تنها برای نیازشان یا چیزی که از شما می‌خواهند، با شما تماس برقرار می‌کنند؟ یا حتا بدتر، کسی که به دنبال برقراری دوستی با شماست تنها برای آن که بعدا از آنچه شما دارید، چیزی به دست بیاورد؟ شاید به خاطر نفوذ شما، پول تان، اموال تان یا موقعیت تان به دنبال شماست؟ آن‌ها هیچ رابطه‌ی حقیقی یا محبت و دلبستگی‌ای به شما ندارند، تنها [دوستی‌شان] زمانی است که به مقاصد آن‌ها کمک می‌کنید. اگر چنین چیزی را تجربه کرده باشید، می‌دانید مورد سواستفاده قرار گرفتن چه حسی دارد.

این رفتار خودخواهانه نه فقط در جامعه که به همان اندازه در کلیسا نیز سرایت کرده است. این رفتار علت بالا بودن آمار طلاق در دوران

ماست. حتا در کلیسا، زوج‌ها با انگیزه‌ها و مقاصد خودخواهانه ازدواج می‌کنند. آن‌ها از درک این حقیقت که ازدواج یک پیمان عشق است، عاجزند و فکر می‌کنند ازدواج یک قرارداد است. آن‌ها به خاطر کاری که شریک زندگی‌شان برایشان می‌تواند انجام دهد، با او ازدواج می‌کنند. اگر این شریک زندگی در برآورده ساختن انتظارات آن‌ها ناموفق باشد، فرد دیگری را می‌جویند، غافل از این حقیقت که در چشمان خدا یک عهد بسیار قوی‌تر و محکم‌تر از یک قرارداد است.

بسیاری در کلیسا قطع رابطه می‌کنند و محبت‌شان به سردی می‌گراید. برخی به قهقرا می‌روند و برخی از ایمان می‌افتند. آن‌ها خدا را برای کاری که می‌تواند برایشان انجام دهد، خدمت می‌کنند، نه به خاطر عشق به خود او. پس تا زمانی که خدا برایشان تدارک ببینند، نسبت به او خوشحال و شاد و هیجان زده‌اند. اما کفایت وارد دوران خشکی [بیابان] شوند، آن‌گاه انگیزه‌های درونی قلب‌شان مکشوف می‌شود. هر وقت تمرکز به خود ما باشد، شکوه آغاز می‌شود. این مورد یک بار دیگر توسط فرزندان اسرائیل نشان داده می‌شود. وقتی خداوند آن‌ها را از چنگال فرعون رهایی داد، مردم شادمان شدند و شادی کردند:

"آنگاه مریم نبیّه، خواهر هارون، دَف به دست گرفت و همه زنان دَف در دست و رقص‌کنان از پی او بیرون آمدند. مریم به ایشان چنین سرابید: «خداوند را بسرابید، زیرا شکوهمندانه پیروز شده است؛ اسب و سوارش را به دریا افکند.»" (خروج ۱۵: ۲۰-۲۱)

آن‌ها غرق عظمت و معجزات شگفت‌انگیزش شده بودند. قلب آن‌ها به خاطر رهایی، مملو از هیجان بود. اما فقط سه روز بعد، در صحرای شور، با آب تلخ مواجه شدند و غرغر و شکایت شروع شد: "پس قوم شِکوه‌کنان به موسی گفتند: «چه بنوشیم؟»" (خروج ۱۵: ۲۴ هزاره نو) آیا خدایی که دریای سرخ را به دو نیم کرده بود، قادر نبود آب تلخ را شیرین سازد؟! آیا موسا همان قهرمان سه روز پیش نبود؟! خدائین کار را کرد، در واقع آب تلخ را به آب شیرین بدل ساخت. اما چند روز بعد، دوباره به

زمان آزمایش

خاطر غذا شروع به شکایت کردند. با غرولند می گفتند: "وضع مان پیش از این که خدا آزادمان سازد، بهتر بود."

"در آن صحرا، جماعت بنی اسرائیل جملگی بر ضد موسا و هارون زبان به شکایت گشودند. بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش در همان سرزمین مصر به دست خداوند مرده بودیم! آنجا گرد دیگهای گوشت می نشستیم و نان سیر می خوردیم؛ ولی ما را به این بیابان آورده‌اید تا همگی این جماعت را از گرسنگی بکشید.»"
(خروج ۱۶: ۲-۳ هزاره نو)

اکنون اعتراض آن‌ها مستقیماً متوجه موسا و هارون بود. اما در آیه ی ۸ موسا حقیقت ماجرا را به آن‌ها گفت: "و موسی گفت: «چون خداوند شامگاهان به شما گوشت دهد تا بخورید و بامدادان نان دهد تا سیر شوید، این را خواهید دانست. زیرا خداوند شکایتی را که از او کرده‌اید شنیده است. ما چیستیم؟ شما نه از ما، بلکه از خداوند شکایت کرده‌اید.»" (خروج ۱۶: ۸ هزاره نو)

در زمان‌های خشکی، وقتی که گله و شکایت آغاز می شود، معمولاً مستقیماً متوجه ی رهبر، خانواده یا دوستان است. بیش تر ما (به خاطر ترس) هرگز مستقیماً به ضد خدا چیزی نمی گوئیم. چرا آن‌ها لب به گله از موسا و هارون گشودند (و بنابراین خدا)؟ در چشمان آن‌ها، خدا آن‌ها را مایوس کرده بود.

خدا اکنون در حال سنجیدن قلب کلیساهای آمریکاست^[۵]! باشد که اکنون او را بجوئیم تا قلب هایمان مورد بازخواست قرار نگیرند. بیابان، انگیزه های قلب های ما را افشا می کند، بیابان خودخواهی را از عدم خودخواهی جدا می سازد. از روح القدس بخواهید تا انگیزه های قلب تان را بسنجد و جدا سازد. بخواهید تا آن‌ها بی را که شما را عقب نگه داشته، از آن‌هایی که شما را به پیش می برد، جدا سازد. سپس خادمی خردمند شوید؛ چیزهایی را بجوئید که به نفع دوستی ما با او است؛ بدانید که مابقی چیزها در پی دوستی شایسته با خدا می آیند.

^۵ هر چند خطاب نویسنده بیش تر معطوف به کلیساهای غرب به ویژه آمریکاست، در طی سالیان اخیر می بینیم که کلیساهای شرق و ایران نیز از این قاعده مستثنا نمی باشند.

فصل چهارم

نمونه‌ی ما

ما در زیر بار سنگینی از وعده‌ها و عهدهای انجام نشده خم شده ایم، تا زمانی که زیر این بار هستیم، به سختی می‌توانیم صدای خود را در دعا بلند کنیم.

"زیرای برادران، نمی‌خواهم از این موضوع غافل باشید که پدران ما همه زیر ابر بودند و همه نیز از میان دریا گذشتند. آنان همه در ابر و در دریا در اتحاد با موسی تعمید یافتند، و همه از یک خوراک روحانی خوردند و از یک آشامیدنی روحانی نوشیدند؛ زیرا از آن صخره روحانی می‌نوشیدند که از پی ایشان می‌آمد، و آن صخره مسیح بود." (اول قرن‌تینان ۱۰: ۱-۴)

پولس خاطر نشان می‌سازد که آن‌ها همگی فرزندان وعده بودند، یعنی نسل ابراهیم، نه امت‌ها. آن‌ها زیر ابر حفاظت خدا سفر می‌کردند، آن‌ها با موسا تعمید یافتند؛ کسی که از رهاننده‌ی ما عیسا خبر می‌داد. همه‌ی آن‌ها سهیم در خوراک و آشامیدنی روحانی مسیح گشتند. پس واضح است که ما در حال نگاه کردن به قومی هستیم که نمونه‌ای از

پیروزی در بیابان

مسیحیان عهد جدید است. پولس پنج بار بر واژه ی "همه"^{۱)} تاکید می کند، گویی می خواهد بگوید: "در این جا ما درباره ی هیچ آدم بت پرست یا بی دینی صحبت نمی کنیم". او ادامه می دهد:

"با این همه، خدا از بیشتر آنان خرسند نبود، پس اجسادشان در سرتاسر بیابان پراکنده شد. حال، این رویدادها به وقوع پیوست تا نمونه هایی باشد برای ما، تا ما همچون آنان در پی بدی نباشیم"
(اول قرنتیان ۱۰: ۵-۷)

چه طور آن ها باعث ناخرسندی خدا گشتند؟

۱. با اشتیاق به دنبال شرارت رفتند.
۲. بت پرستی را دنبال کردند.
۳. اعمال خلاف عفت به جای آوردند.
۴. خدارا آزمودند.
۵. بر ضد خدا لب به شکایت گشودند.

پس از ادامه ی این فهرست، پولس ادامه می دهد: "این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می بریم که غایت همه اعصار تحقق یافته است."
(اول قرنتیان ۱۰: ۱۱)

اگر این مطالب برای تعلیم ما نوشته شده، واجب است که آن را درک کنیم! این پنج گناه تنها تجلی مشکلی ریشه ی و عمیق تر هستند. نویسنده به عبرانیان نیز همین مطلب را شرح می دهد:

"به همین سبب، از آن نسل خشمگین بودم و گفتم: "اینان همواره در دل خود گمراهند، و راههای مرا نشناخته اند!" (عبرانیان ۳: ۱۰)

اشکال در دل های آن ها بود که اعمال شریرانه را موجب می شد! اگر دل شما راست و سالم باشد، اعمال شما یقیناً در همان راستا خواهد بود. بدون یک قلب اصلاح شده، از خواندگی او قصور خواهید کرد. تمرکز

شما باید رسیدن به هدف باشد که همان خواندگی بالا یا دعوت بلند^[۲] خدا برای شناخت اوست. تمرکز اشتباه، نتیجه اش نزدن به هدف یا زدن به هدف اشتباه است. پولس در فیلیپیان ۳: ۱۳-۱۴ می گوید:

«برادران، گمان نمی کنم هنوز آن را به دست آورده باشم؛ اما یک کار می کنم، و آن اینکه آنچه در عقب است به فراموشی می سپارم و به سوی آنچه در پیش است خود را به جلو کشانده، برای رسیدن به خط پایان می کوشم، تا جایزه ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسی به بالا فراخوانده است.»

به منظور دست یافتن به آن دعوت بلند خدا برای زندگی مان، باید نخست این حقیقت را دریابیم که هنوز به آن دعوت بلند نرسیده ایم و این که ما کامل نیستیم و باید به رشد کردن و جست و جوی خدا ادامه دهیم. بسیاری خود را در یک منطقه ی آرامش یا زمین مسطحی قرار می دهند و در آن شروع می کنند به حفظ و ابقا آنچه که دارند و از تلاش برای به زور راه را باز کردن و رسیدن به مکانی تازه اجتناب می کنند. آن ها استاندارد شخصی خود را بر اساس مقایسه ی خود با دیگران، یا آنچه که حس می کنند بسنده و کافی است، تعریف می کنند. در این جا، آن ها از جست و جوی خدا برای آنچه او هست، دست می کشند و شروع به گدایی منافع می کنند. تمرکز آن ها [بر هدف] خاموش است، و شروع به اشتباه در دل خود می کنند. آن ها به دنبال ساختن شمایل و جایگاه و موقعیت خود در کلیسا هستند، و یا شاید آرزومند افزایش محبوبیت و آسایش خود هستند. تاکید آن ها از خدا به سوی خودشان برگشته. فرزندان اسرائیل به دنبال خدا نبودند. بنابراین قادر نبودند راه های او را بشناسند. آن ها از کارهای قدرتمند او به هیجان می آمدند- خود

۲ نویسنده بارها به این عبارت (*high call of God*) اشاره کرده است. این عبارت به طور مشخص در فیلیپیان ۳: ۱۴ بیان شده است. در ترجمه ی هزاره نو که همسو با ترجمه ی NIV است، آمده: «برای رسیدن به خط پایان می کوشم تا جایزه ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسا به بالا فرا خوانده است». اما در ترجمه ی قدیمی، عبارت: «دعوت بلند خدا» به عنوان معادل آمده است که هر چند کاملاً گویا نیست، به دلیل همسویی ترجمه ی قدیمی با ترجمه ی مورد استفاده ی نویسنده، عین عبارت نقل شده است. در مقطعی از ترجمه «آن خواندگی بالایی خداوند»، «خواندگی از بالا» یا «خواندگی به سوی بالا» بر حسب ضرورت به کار رفته است.

او اهمیتی نداشت. آن‌ها از هر معجزه‌ی خارق‌العاده و عظیمی لذت می‌بردند، چون برای آن‌ها سودمند بود. آن‌ها بر خودشان متمرکز بودند. هر وقت که قدرت ماورایی خداوند بروز نمی‌یافت، دچار گمراهی و انحراف می‌شدند. وقتی موسا بالای کوه بود، بازی می‌کردند. آن‌ها صرفاً به منافع قانع بودند و چشم انتظار چیز بیش‌تری از سوی خدا نبودند. آن‌ها برای شناختن خدا در رابطه‌ی دوستانه و صمیمانه هیچ تلاشی نمی‌کردند. یک روز در بیابان، خدا به موسا گفت: [از کوه‌پایین برو و به قوم بگو خود را وقف و تقدیس نمایند، زیرا او به کوه سینا می‌آید تا با آن‌ها سخن بگوید، درست همان‌طور که با موسا سخن می‌گفت. اما وقتی آن روز فرارسید و خدا حضورش را در رعد و برق در چشمان اسرائیلیان آشکار ساخت، قوم گریختند:

"چون قوم رعد و برق را دیدند، و آواز کرنا را شنیدند، و کوه را که پر از بود بود مشاهده کردند، جملگی به خود لرزیدند. آنها دور ایستادند و"
(خروج ۲۰: ۱۸ هزاره نو)

آنان از موسا خواستند: "تو به جای ما با خدا حرف بزن و بگو او چه می‌گوید و ما انجام خواهیم داد..." (تاویل از متن آیه). بار دیگر تمایل آن‌ها برای به دست آوردن بدون یک "رابطه" بروز می‌یابد. آن‌ها قصد خوبی داشتند، تصمیم داشتند کلام خدا را نگاه دارند، اما بدون یک "رابطه" قادر به این کار نبودند. چه‌طور می‌توانید نسبت به فردی که او را نمی‌شناسید و با او وقت نگذرانده‌اید، امین بمانید؟ آن‌ها به جای یک رابطه، یک فرمول می‌خواستند، بنابراین خدا به آن‌ها ده فرمان را داد. اما نسل در پی نسل ثابت کردند که قادر به نگاه داشتن این فرامین نیستند. خدا می‌دانست آن‌ها قادر به نگاه داشتن این فرامین که بر سنگ حک شده بود، نیستند مگر به طریقی بتواند قلب‌های سنگی آن‌ها را با قانون [شریعت خود] جایگزین سازد.

حال بازگردیم به کلیسای امروز. چه تعداد از ما با مقاصد نیکو به دنبال نگاه داشتن شریعت خدا هستیم؟ ما در زیر بار سنگینی از وعده‌ها و عهدهای انجام‌نشده خم شده‌ایم. تا زمانی که زیر این بار هستیم

به سختی می توانیم صدای خود را در دعا بلند کنیم. به خادمان نگاه می کنیم، به همسر خود، یا دوستان مان و امیدواریم آن ها خدا را به جای ما بجویند و به ما بگویند او چه می گوید. ما نیز درست شبیه فرزندان اسرائیل تلاش می کنیم بدون حفظ یک زندگی صمیمانه و در دوستی با خداوند، فرمان های او را نگاه داریم. ما در دل خود دچار اشتباه می شویم! عیسا در یوحنا ۱۴: ۲۱ می گوید:

«آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می کند، اوست که مرا دوست می دارد؛ و آن که مرا دوست می دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.»

من این بخش از کلام را می خواندم و فکر می کردم خداوند می گوید: "جان، اگر فرامین مرا نگاه داری، ثابت می کنی که مرا دوست داری." سپس روزی خدا به من گفت بار دیگر این بخش را بخوان. پس بار دیگر خواندم. او گفت: "تو نفهمیده ای من چه گفته ام، یک بار دیگر بخوان!". این ماجرا ادامه داشت و من ده بار این آیه را خواندم. بالاخره گفتم: "خدایا نادانی و جهل مرا ببخش، به من نشان بده چه می گویی!" او گفت: "جان، من نمی گویم اگر فرامین مرا نگاه داری، ثابت می کنی که مرا دوست داری. من از پیش می دانم مرا دوست داری یا نه! آنچه که من می گویم این است که اگر یک انسان مرا با تمام وجود دوست داشته باشد، قادر خواهد بود فرامین مرا نگاه دارد!" این یک رابطه است نه قانون. آن طور که من می دیدم، این یک قانون [شریعت] بود، اما آنچه خدا برای من آشکار کرد، اهمیت یک رابطه بود. خدا را نمی توان از طریق قوانین و دستورالعمل ها شناخت. او را نمی توان در اسلوب ها پیدا کرد. آن قدوس متعال را نمی توان به یک فرمول تنزل داد. اما این تصور بسیاری از خداست. آن ها به جای برقراری رابطه با خداوند، شفای هفت مرحله ای، روش چهار مرحله ای خودشان برای نجات یک نفر، ده نکته ی کامیابی، و پنج آیه ی دربارہ ی تعمید روح القدس را جایگزین کرده اند^[۲]. آن ها تصور می کنند که خدا به وعده ها و قول هایشان به نوعی نظر می کند و جذب ادعاهایشان می شود. اما بعد در تعجب می شوند که چرا این همه با

۳ موارد ذکر شده، حالت تلویحی دارد.

گناه مساله دارند. چرا نگاه داشتن فرامین خدا این قدر سخت است. علت این است که آنها در قلب خود دچار گمراهی شده اند.

اجازه دهید موضوع را با مثالی روشن تر سازم. آیا تا به حال عاشق شده اید؟ زمانی که با همسرم لیزا نامزد بودم، به شدت عاشق او بودم. پیوسته به او فکر می‌کردم. همه‌ی تلاشم را می‌کردم تا جایی که ممکن است با او وقت بگذرانم. اگر به چیزی احتیاج داشت، مهم نبود مشغول چه کاری بودم، می‌پریدم و سوار ماشین می‌شدم و آن را برای او می‌گرفتم. لازم نبود خودم را مجبور کنم تا با مردم درباره‌ی او حرف بزنم، او را نزد همه می‌ستودم.

انجام هر خواسته و آرزوی او به خاطر شدت عشقم به او، برایم لذت بخش بود. من این کارها را نمی‌کردم تا به او ثابت کنم عاشقش هستم، من این کارها را می‌کردم چون عاشق او بودم. فقط چند سال از ازدواج مان گذشته بود که من توجهم را به چیزهای دیگری مانند کار و خدمات معطوف کردم. من هنوز به زحمت برای او کارهایی می‌کردم. مسلم بود که لیزا دیگر آن قدر فکر مرا به خودش مشغول نساخته بود. تنها در ایام کریسمس، سالگرد ازدواج و روز تولد برایش کادو می‌گرفتم و اغلب هم کاری پر زحمت بود. ازدواج ما دچار مشکل شده بود. عشق نخستین ما در حال مردن بود! به خاطر آن دیگر آن عشق شدید نخستین نبود، اکنون انجام هر کاری برای او به نظر سخت می‌رسید. پس از آن خدا قلب مرا تبدیل نمود و اجازه داد ببینم تا چه حد خودخواه شده‌ام. او با محبت آتش عشق ما را دوباره شعله ور ساخت و ازدواج ما را شفا داد.

در پرتو این مثال، اکنون می‌توانید درک کنید چرا عیسا می‌گوید:

"اما این ایراد را بر تو دارم که محبت نخستین خود را فروگذاشته‌ای. به یاد آر که از چه اوجی سقوط کرده‌ای. پس توبه کن و اعمالی را به جا آور که در آغاز به جا می‌آوردی. چه اگر توبه نکنی، خود خواهم آمد و چراغدانان را از آنجا که هست برمی‌گیرم." (مکاشفه ۲: ۴-۵)

از طرف دیگر موسا با دیگر فرزندان اسراییل تفاوت داشت. او قانع

نبود که از دور خدا را پرستش کند. از زمانی که او تجلی حضور خدا را مشاهده کرده بود، مُصِر بود تا خود را [به خدا] نزدیک سازد. خروج ۲۰: ۲۱ می گوید: "پس قوم از دور ایستادند و موسی به تاریکیِ غلیظ که خدا در آن بود نزدیک شد."

درست است که موسا مردی قدرتمند و بانفوذ بود و رهبری جمعیتی سه میلیونی را بر عهده داشت و کسی بود که در عهد عتیق بیشترین آیات و نشانه‌ها از او سرزده بود، اما او می دانست که این‌ها به تنهایی موجب خشنودی او نیست. بیایید دعای او را پس از تجربه‌ی تمام این آیات و معجزات شگفت انگیز بررسی نماییم:

"اگر در نظرت فیض یافته‌ام، تمنا دارم راههای خود را به من بیاموزی تا تو را بشناسم و همچنان در نظرت فیض یابم. و در نظر داشته باش که این مردم قوم تو اند." خداوند پاسخ داد: «روی من با تو خواهد آمد، و تو را آرامی خواهم بخشید.» آنگاه موسی به خداوند گفت: «اگر روی تو با ما نیاید، ما را از اینجا مبر. زیرا از کجا معلوم می‌شود که من و قوم تو در نظرت فیض یافته‌ایم، اگر نه از آمدن تو با ما؟ چه چیز دیگر من و قوم تو را از همه اقوام دیگر روی زمین متمایز می‌سازد؟» خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا در نظرم فیض یافته‌ای و تو را به نام می‌شناسم.» آنگاه موسی گفت: «تمنا اینکه جلال خود را بر من بنمایی.» (خروج ۳۳: ۱۳-۱۸ هزاره نو)

ما صدای قلب گریان موسا را می‌شنویم: "خداوندا، تا جلال تو را نبینم، خوشحال نخواهم شد!" ما به منظور شناختن خدا باید راه‌های او را بشناسیم! او طریق‌های خود را بر کسانی که قلب او را می‌جویند، آشکار می‌سازد، نه کسانی که تنها به دنبال قدرت او هستند. "و آنانی را که به ضدّ عهد شرارت می‌ورزند، با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می‌شناسند قوی شده، (کارهای عظیم) خواهند کرد." (دانیال ۱۱: ۳۲)

زمانی که برای نخستین بار وارد خدمت شدم، تقریباً هر روز صبح نزدیک یکی دو ساعت را در دعا می‌گذراندم. دعاهای من اغلب اینچنین بود: "خدایا، از من استفاده کن تا جان‌ها را نجات بخشم، از من استفاده

کن تا بیماران را شفا دهم، از من استفاده کن تا شیاطین و دیوها را اخراج کنم". من هر روز همین دعاها را با واژه‌هایی متفاوت تکرار می‌کردم. حس می‌کردم دعا‌های من برای یک خدمت بزرگ و وسیع، عاری از خودخواهی است. اما یک روز خداوند با من صحبت کرد و گفت: "پسرم، دعا‌های تو خودخواهانه است" من از آنچه می‌شنیدم، شوکه شده بودم. او گفت: "انگیزه‌ی تو برای انجام این کارها چیست؟ همه‌ی چیزی که من از تو می‌شنوم، "از من استفاده کن" است. تو در دعا‌هایت بر خودت متمرکز هستی!" او ادامه داد: "هدف من از خلقت تو این نبوده که دیوها را اخراج کنی و بیماران را شفا دهی. هدف من از خلقت تو داشتن رابطه با تو است." سپس او چیزی را به من نشان داد که هرگز فراموش نخواهم کرد: "یهودا نیز دیوها را اخراج می‌کرد و مریضان را شفا می‌داد!" بله، وقتی عیسا آن دوازده شاگرد را فرستاد، یهودا نیز جزو آن‌ها بود؛ کسی که بعدها به او خیانت کرد و او را تسلیم دشمن نمود. تمرکز من در دعا اشتباه بود بالاتر هدف خدا در خواندگی ما، شناختن عیسا مسیح است. (فیلیپیان ۳: ۱۰ را بخوانید)

چند سال بعد، همسرم وقتی خود را برای جلسه‌ای آماده می‌کرد، در همین مسیر دعا می‌کرد. پس خدا به او گفت: "لیزا، من از مردم استفاده نمی‌کنم، من آن‌ها را مسح می‌کنم، تغییر می‌دهم، شفا می‌دهم و به شباهت خود می‌سازمشان، اما آن‌ها استفاده نمی‌کنم." سپس خداوند با این پرسش ادامه داد: "لیزا آیا تا به حال دوستی از تو استفاده کرده است؟" او پاسخ داد: "بله". خداوند پرسید: "چه حسی داشتی؟" او پاسخ داد: "احساس کردم به من خیانت شده!"

خداوند ادامه داد: "بسیاری از خادمان به نزد من فریاد برآورده اند که فقط از آن‌ها استفاده کنم: "از من برای شفا استفاده کن، از من برای نجات استفاده کن". من به آرزوی قلب آن‌ها پاسخ دادم، اما آن‌ها بیش از اندازه در خدمت مشغول شدند. آن‌ها هیچ وقت به خودشان زحمت ندادند طریق‌های مرا یاد بگیرند، پس شروع به ساختن ملکوت و پادشاهی خودشان نمودند. وقتی با مشکلی مواجه می‌شدند، به نزد من دعا می‌کردند، اما وقتی به دعا‌هایشان پاسخی نمی‌دادم می‌رنجیدند،

چراکه مرا هرگز نشناخته بودند. آن‌ها احساس می‌کردند از آن‌ها استفاده کرده‌ام و از من عصبانی می‌شدند. آن‌ها با من قطع رابطه می‌کردند چراکه هرگز مرا نشناختند.

در مورد زنی که تنها آرزویش بچه دار شدن به وسیله ی شوهرش هست و هیچ تمایلی در شناختن او ندارد، چه فکری می‌کنی؟ او تنها زمانی با شوهرش رابطه ی صمیمانه دارد که می‌خواهد بچه دار شود. به نظر خیلی بی‌معنا و ناپسند است، اما این هیچ تفاوتی با دعا‌های ما ندارد. وقتی می‌گوییم: "از من استفاده کن تا مردم نجات یابند" در حالی که خودتان با او رابطه‌ای نداریم. وقتی ما با خدا صمیمی هستیم، بچه‌ها [ثمره‌ها] نیز در پی آن به وجود خواهند آمد، درست همانند رابطه ی یک زن با همسرش. به همین دلیل خدا در دانیال ۱۱: ۳۲ می‌گوید: "و آنانی را که به ضدّ عهد شرارت می‌ورزند، با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می‌شناسند قوی شده، (کارهای عظیم) خواهند کرد."

گناهان فرزندان اسرائیل مانند اشتیاق به شرارت، پیروی بت‌ها، روابط نامشروع جنسی، آزمودن خدا و شکایت علیه او، همه ریشه در همین دارد. آن‌ها درستی را نمی‌جستند و به دنبال آن بودند. آن‌ها به جای خالق به دنبال مخلوق بودند.

یوشع نمونه ی فردی است که در بیابان قلبی درست داشت. وقتی موسا به کوه سینا رفت، یوشع در پای کوه ایستاد. او می‌خواست تا جایی که ممکن است به حضور خدا نزدیک شود. وقتی موسا با خدا در خیمه ملاقات کرد، یوشع نیز آنجا بود تا نزدیک حضور خدا باشد. حتا وقتی موسا از آن جا رفت، یوشع باقی ماند: "خداوند با موسا رو در رو سخن می‌گفت، چنانکه کسی با دوست خود سخن بگوید. سپس موسا به اردوگاه بازمی‌گشت، ولی خادم جوانش یوشع، پسر نون، خیمه را ترک نمی‌کرد." (خروج ۳۳: ۱۱ هزاره نو)

اکنون یک بار دیگر آنچه را پولس گفت، بررسی نماییم: "با این همه، خدا از بیشتر آنان خرسند نبود، پس اجسادشان در سرتاسر بیابان پراکنده شد." (اول قرنتیان ۱۰: ۵) چرا اجساد فرزندان اسرائیل پراکنده شد؟ به خاطر آن که تمرکز آن‌ها بر خودشان بود، نه خداوند. با نگاه به کتاب یوشع

(داستان نسل بعد که اجازه ی گرفتن سرزمین وعده را می یابند) می بینید که پنج گناهی که موجب طاعون و بلایا در میان والدین آن ها شد، در میان نسل دوم بلادرنگ بروز نیافت. این مورد (گناه) تنها یک بار در ارتباط با مردی به نام عخان رخ داد که رهبران و قوم بلافاصله از خدا خواستند که از آن ها حفاظت کند [در برابر این گناه و خطا]^۴! دلیل این تحول در نسل دوم این بود که تمرکز آن ها در نتیجه ی دیدن مرگ یک نسل کامل در بیابان درست اندکی قبل از انجام وعده ی خداوند، تغییر کرده بود. [از خودشان به خداوند].

۴ یوشع باب ۷ را بخوانید

بخش سوم
زمان تطهیر^[1]

فصل پنجم

شاهراه الاهی

خداوند تنها به دنبال یک تظاهر و جلوه‌ی بیرونی
از تقدس نیست، او می‌خواهد قلب ما از درون تبدیل
یابد...

"صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی
برای خدای ما در صحرا راست نمایید." (اشعیا ۴۰: ۳)

بیابان محل شاهراه الاهی است. در بیابان است که راه آماده می‌شود.
این جا راه یا جاده‌ای است به سوی زندگی متعال و بالا؛ یعنی روش تفکر
و زیستن خداوند.

"یرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریقه‌های شما
طریقه‌های من نی. زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان
طریقه‌های من از طریقه‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر
می‌باشد." (اشعیا ۵۵: ۸-۹)

افراد کمی در این جاده گام برداشته‌اند. اما اکنون خداوند بسیاری را

برای سفر در آن آماده می‌سازد. ما می‌توانیم این توصیف را در اشعیا ۳۵: ۶-۸ ببینیم:

"آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آبها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید... و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هرکه در آن راه سالک شود اگرچه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید."

در بیابان است که این شاهراه الهی یافت می‌شود. این راه، تقدس یا طریق مقدس نامیده می‌شود. یکی از معانی تقدس، "حالت یا چگونگی خالص بودن یا پاک بودن" است. عیسا می‌گوید: "خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید." (متا ۵: ۸) راه رسیدن به زندگی برتر و متعالی، تقدس یا قلبی پاک است. عیسا برای کلیسای ناپاک باز نمی‌گردد؛ او برای کلیسای بدون لکه و ننگ و عیب باز می‌گردد. بسیاری از ما تلاش می‌کنیم تا با اطاعت از قوانین و دستورات به تقدس برسیم و متأسفانه ناکام می‌مانیم. درست همانند یهودیان که سعی می‌کردند با نگاه داشتن شریعت به نجات برسند و نتوانستند، ما نیز قادر نیستیم با نگاه داشتن و اطاعت از قوانین و مقررات، در مسیر تقدس گام برداریم. برخی سعی می‌کنند با شریعت‌گرایی و قانون‌زدگی و محدود کردن خودشان نسبت به چیزهای محسوس و دیدنی (مانند آرایش نکردن، سختگیری در پوشش و لباس، نداشتن تلویزیون و ...) به تقدس برسند. همه‌ی این محدودیت‌های بیرونی، تلاشی است برای رسیدن به پاکی درونی. اما خدا به دنبال یک تظاهر و جلوه‌ی بیرونی از تقدس نیست. او می‌خواهد قلب ما از درون تبدیل یابد؛ زیرا یک قلب پاک، رفتار و سلوکی پاک پدید می‌آورد. عیسا در متا ۲۳: ۲۶ می‌گوید: "ای فریسی‌کور، نخست درون پیااله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد."

اگر قلب شما خالص و پاک باشد، تمایلی به پوشیدن لباس‌های تحریک‌کننده ندارید. یک زن می‌تواند لباسی بپوشد که از سر تا پایش را

پوشانده باشد، اما هنوز رفتارش اغواکننده باشد. اما زنی دیگر می تواند مایوی دوتکه پوشیده باشد، اما قلبی پاک داشته باشد. مردی می تواند به زندگی مشترکش که سال هاست ادامه داشته، مباحثات کند. درحالی که در دلش نسبت به زنان دیگر دچار شهوت است. آیا این تقدس است؟!

اگر دل شما پاک باشد، یک تلویزیون در خانه تان موجب نمی گردد به دیدن برنامه های غیراخلاقی متمایل شوید. برخی سعی می کنند بگویند اگر مسیحیان در خانه شان تلویزیون داشته باشند، دنیوی هستند. یک قطعه از وسایل خانه نمی تواند بیانگر این باشد که شما دنیوی هستید یا نیستید. این قلب شماست که تعیین کننده است. شما می توانید تلویزیونی در خانه تان نداشته باشید اما همچنان در دل خود در پی شهوت باشید. اگر دل تان پاک باشد، آنگاه تنها متمایل به خواسته های خدا هستید.

بیابان یکی از بوته های آزمایش الاهی است که خدا برای پاک ساختن نیات و انگیزه های قلب ما از آن استفاده می کند. خدا اکنون و پیش از بازگشت برای کلیسایش، در مسیر فرایند پاک ساختن دل ماست. در باقی فصل های این بخش به چگونگی پاک ساختن کلیسا توسط خداوند پیش از بازگشت ثانویه اش می پردازیم.

کتاب ملاکی نبی، محور آغازین متن ما خواهد بود زیرا ملاکی، واپسین نبی عهد عتیق بود. او مامور بود تا از آماده سازی و اتفاقات مربوط به بازگشت نخستین خداوند^(۱) نبوت کند.

چهارصد سال بعد، بازگشت نخستین خداوند با فریاد یحییای تعمیددهنده در بیابان آغاز شد: "راه را برای خداوند آماده کنید!"^(۲) ما در دوران بازگشت ثانویه ی خداوند زندگی می کنیم. به طور موازی و همزمان آماده سازی قومش برای بازگشت نخستین و نیز ثانویه ی او را خواهیم دید. هر دو با پاک ساختن و تطهیر قوم در بیابان آغاز می شوند.

۱/ اشاره به جسم شدن عیسا (خداوند)

۲/ متا ۳: ۳

فصل ششم

نبوتی راستین

تمرکز نبوت و نبی مسح شده‌ی راستین، بر قلب است.

"اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد." (ملاکی ۴: ۵)

روز بزرگ خداوند، آمدن نخستین اوست^[۱]، و یحیای تعمیددهنده "ایلیای نبی"^[۲] بود که به وسیله‌ی خدا برای آماده ساختن راه فرستاده شده بود. خدمت یحیا "صدای نداکننده در بیابان بود که راه خداوند را مهیا می‌ساخت" (اشعیا ۴۰: ۳) نقش یحیا توسط انبیای عهد عتیق، پیشگویی شده بود. عیسا او را چنین توصیف کرد:

"پس برای دیدن چه رفتید؟ برای دیدن پیامبری؟ آری، به شما می‌گویم کسی که از پیامبر نیز برتر است. زیرا او همان است که درباره‌اش نوشته شده: «اینک رسول خود را پیشاپیش تو می‌فرستم،

۱ همان طور که پیش‌تر عنوان شد، آمدن نخستین اشاره به جسم شدن خداوند عیسا می‌ساخت و آمدن او بر زمین دارد و آمدن یا بازگشت ثانویه، آمدن او برای کلیسا و برقراری سلطنت هزارساله‌اش [بنا بر برخی تفاسیر] می‌باشد.
۲ ایلیا همان الیاس است.

که راهت را پیش پایت هموار خواهد کرد." آمین، به شما می‌گویم، که بزرگتر از یحیای تعمیددهنده از مادر زاده نشده است، اما کوچکترین در پادشاهی آسمان از او بزرگتر است. از زمان یحیای تعمیددهنده تا کنون، پادشاهی آسمان نیرومندان به پیش می‌رود؛ اما زورمندان بر آن ستم می‌کنند. زیرا همه پیامبران و تورات تا زمان یحیا نبوت می‌کردند. و اگر بخواهید ببینید، یحیا همان الیاس است که می‌بایست بیاید." (متا ۱۱: ۹-۱۴)

یحیا تجسم ایلای نبی اول و دوم پادشاهان نبود که در او [یحیا] حلول کرده باشد. متن صرفا به یک انسان یا مرد مشخص اشاره نمی‌کند، بلکه به دنبال توصیف معنای حقیقی "ایلیا" است. برای توضیح باید گفت که ایلیا از ترکیب دو واژه ی عبری شکل گرفته است: EL و Yahh. ال (EL) به معنای قوت یا قدرت است و یاه (Yahh) به معنای یهوه یا خداوند^[۷] می‌باشد. ترکیب این دو واژه با هم به معنای "قدرت خداوند" است. پس آنچه در مورد یحیای تعمیددهنده گفته شده در واقع این است که او پیش از عیسا در قوت خداوند (به عنوان پیش قراول یا مهیاکننده) آمده بود. جبرئیل فرشته یحیا را این گونه توصیف می‌کند:

"و بسیاری از قوم اسرائیل را به سوی خداوند، خدای ایشان بازخواهد گردانید. او به روح و قدرت الیاس، پیشاپیش خداوند خواهد آمد تا دل پدران را به سوی فرزندان، و عاصیان را به سوی حکمت پارسایان بگرداند، تا قومی آماده برای خداوند فراهم سازد." (لوقا ۱: ۱۶-۱۷)

خدمت یحیا بازگرداندن قلب اسرائیل به سمت خدا بود و پیام او: "توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان نزدیک است" (متا ۳: ۲). توبه به معنای تبدیل یا تغییر قلب [دل] است. اعمال فرزندان اسرائیل بسیار مذهبی بود، اما قلب آنان از خدا بسیار دور بود. هزاران نفر با وفاداری در کنیسه‌ها حاضر می‌شدند، اما از شرایط حقیقی قلب شان آگاه نبودند. پس خداوند یحیا را به عنوان یک نبی برانگیخت تا شرایط واقعی قلب آن‌ها را افشا سازد. یحیا به بسیاری از فریسیان و صدوقیان گفت: "ای افعی زادگان

چه کسی به شما هشدار داد تا از غضبی که در پیش است بگریزید؟ پس ثمری شایسته ی توبه بیاورید و با خود مگویید پدی ما ابراهیم است. زیرا به شما می گویم خدا قادر است از این سنگ ها فرزندان برای ابراهیم پدید آورد." (متا ۳: ۷-۹)

او فریب خوردگی آن ها را در چیزی که به آن در قلب شان اعتماد داشتند، نشان داد. آن ها باور داشتند که به خاطر آن که فرزندان ابراهیم هستند و در کنیسه حاضر می شوند و ده یک می دهند، عادل اند. یحیا برای امت ها فرستاده نشده بود، بلکه آمده بود تا "گوسفندان گمراه" خانه ی اسراییل را بیدار ساخته و آنان را برای دریافت عیسا آماده سازد.

ملاکی نیز نبوت کرد که این "مسح ایلیا" پیش از روز عظیم (آمدن نخستین او) و مهیب خداوند خواهد آمد. این روز "مهیب یا پرهیبت" خداوند، بازگشت ثانویه ی اوست. من ایمان دارم که ما اکنون در این دوران زندگی می کنیم. عیسا در تایید نبوت ملاکی گفت: "البته که الیاس می آید و همه چیز را اصلاح می کند. اما به شما می گویم که الیاس آمده است، ولی او را نشناختند و هر آنچه خواستند با وی کردند. به همین سان پسر انسان نیز به دست آنان آزار خواهد دید. آنگاه شاگردان دریافتند که درباره ی یحیای تعمید بنده با آنها سخن می گوید." (متا ۱۷: ۱۱-۱۳) عیسا این کلام را درست پس از بریده شدن سر یحیا بیان نمود. توجه کنید که او به دو دوره ی زمانی از مسح ایلیا [الیاس] اشاره می کند: آینده (می آید) و گذشته (آمده است).

پیش از آمدن [بازگشت] ثانویه ی عیسا ی مسیح، خداوند بار دیگر یک مسح نبوتی را برخواهد انگیخت. با این وجود، در این دوره این رداء^۴، تنها بر یک فرد قرار نخواهد گرفت، بلکه به طور یکسان بر جماعتی از انبیا قرار خواهد گرفت. در کتاب اعمال، پطرس نبوت یوئیل را نقل قول می کند:

"خدا می فرماید: در روزهای آخر از روح خود بر تمامی بشر فروخواهم ریخت. پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد، جوانان زنان رؤیاها خواهند

۴ اشاره به ردای ایلیا و دریافت مسح مظاعف توسط الیشع است. (دوم پادشاهان ۲: ۱-۱۴)

پیروزی در بیابان

دید و پیرانتان خوابها. و نیز در آن روزها، حتی بر غلامان و کنیزانم، از روح خود فروخواهم ریخت و آنان نبوت خواهند کرد. بالا، در آسمان، عجایب، و پایین، بر زمین، آیاتی از خون و آتش و بخار به ظهور خواهم آورد. پیش از فرارسیدن روز عظیم و پرشکوه خداوند خورشید به تاریکی و ماه به خون بدل خواهد شد." (اعمال ۲: ۱۷-۲۰)

معنای واژه‌ی یونانی به کار رفته برای "نبوت"^[۵] در آیه‌ی بالا، صحبت کردن در زیر الهام روح الاهی برای به کار بردن مسئولیت نبوتی و پیشگویی حوادث است.

درست به سان یحیا، انبیا این دوران به سراغ گوسفندان گمراه یا فریب خورده‌ی ساختمان کلیسا و کسانی که پشت در رنجش و گناه مانده‌اند، خواهند رفت. بسیاری از کسانی که عضو کلیسا هستند، حس می‌کنند که برای بازگشت عیسا آماده‌اند. درست همانند رهبران مذهبی و قوم دوران یحیا، آن‌ها نیز باور دارند که با کارهایشان، عضویت و شرکت در کلیسا، دادن ده یک، خوش نامی و به محض این که دعای توبه‌ی فرد گناهکار را می‌خوانند، عادل و پارسا شمرده می‌شوند. آن‌ها باور دارند که پارسا شمرده شده‌اند، اما حقیقت آن است که آن‌ها برای بازگشت ثانویه‌ی مسیح آماده نیستند. دل آن‌ها هنوز گمراه است. یک بار دیگر پیام نبوتی به ما گفته خواهد شد که: "توبه کنید [دل خود را تغییر و تبدیل دهید]، زیرا نور خداوند [پادشاهی آسمان] نزدیک است". این انبیا با آوردن حقایق نیرومند، هر فریبی را آشکار خواهند ساخت.

امریکا بیش از هر ملتی، میلیاردها دلار را صرف نوارها، ادبیات، پروژه‌های بشارتی و خدمتی در سراسر جهان و برنامه‌های تلویزیونی مسیحی نموده است. ما بیش تر از هر ملت دیگری مدرسه‌ی کتاب مقدس، مراکز تعلیمی، و کلیسا داریم. در کل ما بیش تر از هر کشور دیگری تعلیم کلیسایی و مباحث کتاب مقدسی و تعلیمی داریم. اما به عنوان یک ملت، کلیساهای ما خشک باقی مانده‌اند و از حضور واقعی خدا تهی هستند. گناهکاران در جلسات ما بدون الزام یا احساس محکومیت می‌نشینند! گناه به سرعت در جماعت ما شیوع می‌یابد، در حالی که رهبران با آن

مدارا می کنند. چرا؟!

این افراد هرگز توبه ی راستین نکرده اند. واژه ی به کار رفته برای توبه^[7] در متا ۳: ۸، (metanoia) است. این واژه به معنای تغییر حقیقی فکری و رفتاری نسبت به گناه و عامل آن است، نه صرفا نتایج آن. ما یاد گرفته ایم بدون رها کردن طبیعت گناه، از نتایج آن اندوهگین و شرمسار باشیم. متاسفانه ما گناه را به این خاطر که خدا را بسیار اندوهگین و محزون می سازد، رد نمی کنیم، بلکه به خاطر شرمساری ناشی از برملاشدن آن در زندگی مان دست به این کار می زنیم.

تمرکز نبی مسح شده ی راستین، در ارتباط با قلب هاست نه صرفا ارائه ی نبوت های شخصی بر افراد. یک نبی قلب انسان را می بیند و نقشه ی خدا را پیش بینی می کند. او ما را به تغییر فرامی خواند و نسبت به داوری قریب الوقوع هشدار می دهد. او می تواند به یک کلیسا بیاید و ضرورتا نگوید: "خداوند می گوید..." اما در عین حال در تمام طول جلسه نبوت کرده باشد [با الهام الاهی سخن بگوید]. همه ی فضای کلیسا تغییر می کند، چرا که نبوتی که از جانب خداوند است، برانگیزاننده است و به توبه ی حقیقی منجر می شود. او ما را به سمتی درست و تازه هدایت می کند. خلاصه ی پیغام او چه به کلیسا باشد و چه به یک فرد، این است که "به سمت خداوند بازگردید؛ حرکت تازه ای از جانب خداوند در شرف وقوع است".

مسئولیت یک نبی محدود به یک جلسه نیست که در آن مسیحیان می ایستند و به آن ها نبوت های شخصی داده می شود، اگرچه این نیز می تواند در موارد مختلفی اتفاق بیفتد. ممکن است نبی پیغامی خاص برای یک فرد داشته باشد، همانند آگابوس که در کتاب اعمال ۲۱: ۱۰-۱۱ پیامی ویژه برای پولس داشت. اگرچه این هسته ی اصلی خدمت او نبود. در کتاب اعمال، سیلاس که همسفر پولس بود، یک نبی بود (اعمال ۱۵: ۳۲). ما نمی بینیم که او از یک کلیسا به کلیسای دیگر برود، جلسه را در دست بگیرد و به افراد نبوت های شخصی بدهد. آنچه که می بینیم، تشویق او به برادران برای خدمت خداوند است.

برخی خود را نبی می نامند و به افراد "پیغام های شخصی" می دهند، اما آن ها قلب خداوند را ندارند، و در چنین مواردی، این فراد خودشان را به عنوان نبی منصوب کرده اند [نه خداوند]. کلمات آن ها تنها از قلب خودشان جاری می شود یا در برخی موارد از روح های دیگر. این واژه ها حتی شاید درست به نظر برسند، اما خدا این انبیا را نفرستاده و دهان آن ها را با کلام خود پر نساخته است.

"من این انبیا را نفرستادم لیکن دویند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند. اما اگر در مشورت من قایم می ماندند، کلام مرا به قوم من بیان می کردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شریر ایشان برمی گردانیدند." (ارمیا ۲۳: ۲۱-۲۲)

همچنین خداوند درباره ی کسانی که خود را نبی می شمردند، می گوید: "یهوه صباوت چنین می گوید: «به سخنان این انبیایی که برای شما نبوت می کنند گوش مدهید زیرا شما را به بطالت تعلیم می دهند و رویای دل خود را بیان می کنند و نه از دهان خداوند.» (ارمیا ۲۳: ۱۶)

در همین باب، خداوند درباره ی این انبیا می گوید که از دهان آن ها آلودگی و نفاق در تمامی زمین منتشر شده است، زیرا در اثر نبوت های آن ها قوم خدا به سوی چیزهای بی اهمیت [بطالت] کشیده شده است. (آیات ۱۵ و ۱۶)

همواره به انگیزه های پشت خدمت نگاه کنید. آیا این خدمت افراد را به خدا نزدیک تر می سازد؟ یا مردم را بیش تر به "نبی" و عطیه ی او وابسته می سازد؟

یکی از نتایج فرعی حرکت های جعلی نبوتی این است که مردم به دنبال دریافت "یک کلمه" [کلمه ی نبوتی] سر و دست می شکنند. تمرکز آن ها بر روی خودشان است. به جای آن که به سوی خدا متمایل شده و روی او را بجویند و راههای فاسد خود را ترک کنند، در بیرون به دنبال جواب هستند [نه درون قلب شان].

عیسا به ما می گوید که چه طور نبی راستین را از نبی دروغین تشخیص دهیم: "آن ها را از میوه هایشان خواهید شناخت" (متا ۷: ۱۶)

نبوتی راستین

خوب بودن یک میوه زمانی ثابت می شود که مردم شروع می کنند به نشان دادن عملی و ظاهری تغییرات درونی شان. ما باید بصیرت خود را در تشخیص انگیزه های راستین و دروغین و نیز تشخیص نبی دروغین و راستین از یکدیگر گسترش دهیم.

به خاطر داشته باشید که قصد احیا خدمت نبی، آماده ساختن قلب های ما برای دریافت این عطیه ی خدمتی است. این انبیا صدای آن نداکننده هستند "در بیابان که شاهراه تقدس را مهیا می سازند".

فصل هفتم

خداوند به هیکل خود می آید

ما اکنون در آستانه ایستاده ایم... وقتی که پسر خدا
دورویی قلب‌های ما را آشکار می‌سازد و شفقت خود
را در آن می‌کارد...

"اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من
مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان
به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور
می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صباوت این است." (ملاکی ۳: ۱)

همان طور که در فصل پیش دیدیم، این رسول، نبی مسح شده‌ای
است که راه خداوند را آماده می‌سازد. ملاکی گفت خداوند که طالب او
می‌باشید و او را می‌جوئید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد. توجه کنید
که نمی‌گوید: "برای" هیکل خود، بلکه "به" هیکل خود خواهد آمد. پیش از

آمدن خداوند "برای" کلیسای خود به جهت ربودن آن، او برای داوری، تطهیر و پالایش و بیداری "به" کلیسایش می‌آید. این موضوع در کتاب هوشع نبی توضیح داده شده است:

"بباید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ او زده است و ما را شکسته‌بندی خواهد نمود."
(هوشع ۶: ۱)

این پیغامی است که به وسیله‌ی انبیایی که برای مهیا ساختن راه او فرستاده می‌شدند، به کار می‌رفت. پیغام آن‌ها این است که "ای کلیسا بباید به سمت خداوند بازگردیم". معنای عبارت "او دریده و ما را شفا خواهد داد" چیست؟ این داوری است.

"زیرا زمان آن رسیده که داوری از خانه‌ی خدا آغاز شود؛ و اگر آغاز آن از ماست، پس سرانجام آنان که انجیل خدا را اطاعت نمی‌کنند، چه خواهد بود؟" «اگر پارساً به دشواری نجات یابد، خدانشناسان و گناهکاران چه خواهند کرد؟» (اول پطرس ۴: ۱۷-۱۸)

پیش از آن که خدا بتواند قوم‌ها را داوری کند، او نخست "قوم مقدس" خود را داوری می‌کند. (اول پطرس ۲: ۹) پیش از آن که فرزندان اسرائیل بتوانند وارد سرزمین وعده شوند و اقوام دیگر را از آن جا بیرون برانند، خداوند نخست قوم خودش را در بیابان داوری نمود. این یک نبوت است. پیش از آن که ما انگشت خود را به سمت دنیا بگیریم و بگوییم: "توبه کن و باز گرد"، پیش از آن که ما شاهد بروی عظیم زمان‌های آخر باشیم، خداوند نخست گناهی را که در کلیسا مشهود است، پاک می‌سازد. کلیسا شبیه یونس است. ما در کشتی خوابیده ایم. ناطاعتی ما موجب بلا و مصیبت^[۱] شده است. خدا از دنیا استفاده می‌کند تا به ما بگوید: "بیدار شوای کلیسا، در تو گناه است"، درست همان طور که از یک مشت بت‌پرست استفاده کرد تا یونس را در کشتی بیدار سازد.

رسانه‌های ارتباط جمعی، گزارشگران و دیگران حرص و طمع، آزمندی، غرور و فساد را در کلیسا دیده‌اند. اگر می‌خواهید بدانید

۱ اشاره به توفانی که گریبانگیر کشتی شده بود.

خداوند به هیكل خود می آید

مسیحیان چه طور باید رفتار و زندگی کنند، از گناهکاران بپرسید. آن‌ها بسیار بهتر از ما موضوع را فهمیده‌اند، و بسیار متاسفم که این را می‌گویم. آن‌ها از ریاکاری ما صدایشان درآمده است. این زمانی است که ما باید: "سَرِ عقل بیایید و دیگر گناه مکنید؛ زیرا هستند بعضی که خدا را نمی‌شناسند. این را می‌گویم تا شرمنده شوید." (اول قرنیتان ۱۵: ۳۴ ترجمه قدیمی)

خدا با ناطاعتی نبی‌اش برخورد کرد و او را با قرار دادن در شکم نهنگ تطهیر کرد. یونس نزد خدا فریاد توبه برآورد. او گفت: "و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیكل قدس تو را باز خواهم دید." (یونس ۲: ۴) به محض آن که دل او راست گردید، قدرت یافت تا ماموریت و خواندگی خود را به انجام رساند و توانست مردم پر از گناه نینوا را به توبه دعوت کند.

کلیسای امریکا، نشانه‌ها را دنبال کرده است. کلام خدا به ما می‌گوید که نشانه‌ها در پی ایمان داران خواهند بود - این طور به نظر می‌رسد که ما آن را وارونه کرده ایم^[۲]. مردم به جای آن که به دنبال شخصیت [کاراکتر] و قلب خدا باشند، به دنبال عطایا و مسح روح هستند. خدا می‌گوید: "طریق محبت را پیروی کنید و با اشتیاق تمام در پی تجلیات روح باشید، بخصوص اینکه نبوت کنید." (اول قرنیتان ۱: ۱۴) همان طور که پیش‌تر گفته شد، کلیسا این موضوع را معکوس ساخته^[۳]، مردم هزاران کیلومتر راندگی می‌کنند تا به جلسه‌ی معجزه [شفاء، نبوتی و ...] برسند، اما اجازه نمی‌دهند خدا با خشم، تلخی، نبخشیدن، کینه، ستیزه و ... در قلب‌شان برخورد کند.

اخیرا در ملاقاتی، کسانی را دیدم که برای خدمت شدن به جلو شتافتند؛ روح خدا چیزهایی را به من گفت که مرا شوکه کرد. او گفت: "نسل شرارت پیشه و زناکار آیتی می‌خواهند، اما آیتی به آن‌ها داده نخواهد شد جز آیت یونس نبی." (متا ۱۶: ۴) بیایید به شرایط "شرارت

^۲ نشانه‌ها و آیات، اشاره به معجزاتی است که توسط ایمان داران بروز می‌یابد. در کلام گفته شده که آیات با شما خواهد بود. به نوعی آیات به دنبال ایمان داران خواهند بود [و هدف نیستند] اما امروزه ایمان داران به دنبال نشانه‌ها و آیات هستند [یعنی هدف شده است].

^۳ در ترجمه‌ی NKJV، آمده *pursue love, and desire spiritual gifts*; واژه‌ی *pursue*، یعنی به دنبال و در پی چیزی بودن و *desire*، یعنی اشتیاق داشتن و مایل بودن.

پیشه" و "زناکار" نگاهی بیان‌دازیم.

نسل شرارت پیشه^[۴] [فاسد] به دنبال آیات و نشانه‌ها برای منافع خودخواهانه‌ی خود هستند، نه برای نزدیک‌تر شدن به خدای آیات. در اعمال باب ۸ مردی به نام شمعون به دنبال قدرت خداوند بود، اما با انگیزه‌های ناپاک:

"پس پطرس و یوحنا دستهای خود را بر آنان نهادند و ایشان روح‌القدس را یافتند. چون شمعون دید که با دست نهادن رسولان روح‌القدس عطا می‌شود، مبلغی پیش آورد و به رسولان گفت: «به من نیز این اقتدار را ببخشید تا بر هر که دست بگذارم، روح‌القدس را بیابد.» پطرس گفت: «زرت با خودت نابود باد! زیرا پنداشتی عطای خدا را می‌توان با پول خرید! تو در این خدمت هیچ سهم و قسمتی نداری، زیرا دلت در حضور خدا راست نیست. از این شرارت خود توبه کن و از خداوند بخواه تا شاید این اندیشه دلت آمرزیده شود؛ زیرا می‌بینم که پر از زهر تلخ و گرفتار زنجیرهای شرارتی.» (اعمال ۸: ۱۷-۲۳)

شمعون به دنبال مسح خدا بود، نه شخصیت خدا. در قلب او تلخی وجود داشت و گرفتار زنجیرهای شرارت بود. او قصد نداشت با این نقصان‌ها و آشوب‌های قلب خود برخورد کند. با این وجود برای دریافت مسح خدا و قرار گرفتن آن به زندگی اش، اشتیاق فراوان داشت. او آن قدر مشتاق بود که حتا حاضر بود مقداری طلا [چیز ارزشمند] برای دریافت آن بپردازد. اما حتا در زیر ماسک خدمت، انگیزه‌ی حقیقی او خودش را نشان داد. ما نباید به دنبال مسح باشیم. این هدیه‌ای است که نمی‌توانیم آن را بیاموزیم یا کسب کنیم.

یک هدیه بخشیده می‌شود؛ یا یک بخشش مجانی است یا دیگر هدیه نیست. ما نمی‌توانیم با هدایا یا پیشکش‌هایمان به خدا رشوه بدهیم، او برحسب رحمت خود و مطابق نیازمان به ما می‌بخشد. وقتی در زیر مسح خدا هستید، به سرعت درمی‌یابید که مسح برای دیگران است نه خودتان.

زناکار فردی است که رابطه‌ای بر اساس عهد و پیمان با فردی دارد،

خداوند به هیكل خود می آید

اما درگیر رابطه با فرد دیگری می شود. کلیسا به شکلی غیر وفادارانه، به دنبال رابطه با دنیاست، در حالی که به بخشیده شدن همه ی گناهانش به وسیله ی خون عیسا مباحثات می کند. او [به عنوان عروس]^[۵] زناکار است. "آنگاه نیز که درخواست می کنید، نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تا صرف هوسرانیهای خود کنید. ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می سازد." (یعقوب ۴: ۳-۴) این زناکاری روحانی است که به دنبال لذات و تصاحب روش دنیا برویم، درحالی که با عیسا پیمان بسته ایم.

خداوند در مسیر فرآیند آوردن کلیسایش به یک داوری همچون یونس است تا قلب کلیسا را به توبه ی راستین بکشاند.

"زیرا هر که بدون تشخیص بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته اند. اما اگر بر خود حکم می کردیم، بر ما حکم نمی شد. پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می کند، تأدیب می شویم تا با دنیا محکوم نگردیم."
(اول قرن تیان ۱۱: ۲۹-۳۲)

این بسیار فراتر از خوردن نان و آب انگور در کلیسا با گناهان توبه نکرده در زندگی مان است. هیچ قدرتی [ذاتا] در نان و آب انگور وجود ندارد، قدرت در آن چیزی است که نان و انگور بیانگر آن هستند. عیسا در یوحنا ۶: ۵۶-۵۷ می گوید:

"کسی که بدن مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من ساکن می شود و من در او. همان گونه که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده ام، آن که مرا می خورد نیز به من زنده خواهد بود."

همان طور که می توانید مشاهده کنید، خوردن نان و نوشیدن شراب، یک نشانه ی بیرونی از یک تعهد درونی است. خوردن او یعنی ساکن شدن در مسیح چراکه او منبع زندگی ماست. ما نه به لذت های دنیا،

بلکه به هر کلمه که از دهان خدا صادر می شود، زیست می کنیم. رژیم ما به عنوان مسیحیان راستین، آنچه دنیا در میز غذایش سرو می کند [روش های دنیا] نیست. زیرا، "نمی توانید هم از جام خداوند بنوشید هم از جام دیوها؛ نمی توانید هم از سفره خداوند بهره یابید، هم از سفره دیوها." (اول قرنتیان ۱۰: ۲۱)

منبع راستین شادی و حیات ما باید عیسا باشد و تنها او. بسیاری از روش های دنیا به آرامی وارد کلیسا شده اند. اکنون بسیاری از این عناصر و روش های دنیوی به عنوان "مسیحیت عادی" در نظر گرفته می شوند. این جسمانیت قدرت تغییر ما را کند ساخته است. به همین دلیل، بسیاری در کلیسا در شرایط بحرانی هستند. آن ها ضعیف، بیمار و برخی در شرف مرگ اند. علت، فقر رژیم غذایی ماست که در نتیجه ی درآمیختن میز خداوند با میز دنیاست. یک خوراک، منافع خوراک دیگر را زایل می سازد تا جایی که اثر یکدیگر را خنثا می کنند.

اجازه دهید به این بیان بسیار مهم دقیق تر نگاه کنیم. تنها به این علت که یک مسیحی ضعیف و بیمار است یا فردی جوان می میرد، ضرورتا به معنای وجود گناه در زندگی او نیست. پولس نیز این علت را برای بسیاری به کار می برد نه همه ی موارد. به علاوه، ما در کلیسا باید همه مسئولیت روش دنیایی را برعهده بگیریم. ما نباید انگشت اتهام خود را به افراد نشانه بگیریم زیرا باعث به وجود آمدن روح قضاوت و انتقاد می شود، ما باید خودمان را بیازماییم. به آنچه خداوند می گوید توجه کنید: "اما اگر بر خود حکم می کردیم [واژه ی یونانی حکم diakrino است] بر ما حکم نمی شد [واژه ی یونانی حکم در این جا krino است]. (اول قرنتیان ۱۱: ۳۱) نخستین واژه ی "حکم" به معنای جداساختن کامل است، و وقتی است که ما به طور کامل خود را می آزماییم [تفتیش می کنیم] و زشتی ها و پلشتی ها را از چیزهای گران بها و ارزشمند جدا می سازیم- "حکم" دوم به معنای محکوم کردن و تنبیه کردن است. خداوند در ادامه می گوید: "پس آن گاه که خداوند بر ما حکم [krino: تنبیه/ محکوم کردن] می کند، تادیب می شویم تا با دنیا محکوم نگردیم." (اول قرنتیان ۱۱: ۳۲) این رحمت خداست. او نمی خواهد که با دنیا محکوم

خداوند به هیكل خود می آید

گردیم. بنابراین ابتدا بر ما حکم می کند، همان طور که بر یونس حکم کرد و این حکم منجر به توبه ی حقیقی می شود. بنابراین خداوند بار دیگر کلیسایش را در موقعیتی قرار می دهد که آسوده نخواهد بود مگر این که به پارسایی خود بازگردد.

یونس به شدت در شکم نهنگ دچار ناراحتی بود، اما خدا بیش تر نگران شرایط ماست تا آسایش ما. اغلب اگر نتوانم بچه هایم را بیدار کنم، آن را می نشانم، این عمل باعث می شود برای خوابیدن آسوده نباشند. آیا خدا هم نمی تواند از این روش برای بیدار کردن ما استفاده کند؟ بیایید یک بار دیگر به هوشع ۶: ۱-۲ نگاه کنیم: "بیایید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ او زده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود. بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوّم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود."

مقصود هوشع از عبارت "پس از دو روز" چیست؟ دوم پطرس ۳: ۸ می گوید: "نزد خداوند یک روز همچون هزار سال است..." پس در اصل او می گوید پس از دو هزار سال (یعنی دوره ای که اکنون کلیسا در آن است)، او ما را زنده خواهد کرد. او نخست حکم [تنبیه و محکوم کردن] کرده و پاک می سازد، سپس شفا می دهد و زنده می کند.

روز سوم (هزار سال)، اشاره به سلطنت هزار ساله ی عیسا است. او به مدت هزار سال در این جا و در کنار ما بر زمین حکومت خواهد کرد. پس ما هم اکنون در دوران انجام این نبوت زندگی می کنیم. بیایید به خواندن ادامه دهیم. "پس خداوند را بشناسیم و به جدّ و جهد معرفت او را تعاقب نماییم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می کند خواهد آمد." (هوشع ۶: ۳)

تعاقب ما در پی چه باید باشد؟ موفقیت، خدمت، ازدواج خوب، برکات خدا، شفا، کامیابی؟ خدا ما را منع کرده است! تعاقب ما باید شناخت او باشد! شائول در تعاقب یک پادشاهی بود، داود در پی خدا بود. وقتی در پی او هستید، آن هم نه برای آنچه که او دارد یا می تواند انجام دهد، بلکه

برای آنچه که هست، گنجینه‌هایی را که در او مخفی است، خواهید یافت. در این مکان مخفی است که عطایا به رایگان بخشیده می‌شود و هرگز از شما گرفته نمی‌شود. شائول وقتی دودستی به سلطنتش چسبید، آن را از دست داد. اما از آن جایی که خدا پادشاهی داور را مستقر نموده بود، حتا وقتی داود آن را تسلیم ابشالوم نمود، خدا آن را به داود بازگرداند! به یاد داشته باشید پیش از آمدن مشتاقانه‌ی عیسا برای کلیسایش، او نخست برای داوری می‌آید که نتیجه‌اش پاک شدن و در نهایت بیداری است.

”پس خداوند را بشناسیم و به جدّ و جهد معرفت او را تعاقب نماییم.
طلوع او مثل فجرِ یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که
زمین را سیراب می‌کند خواهد آمد.“ (هوشع ۶: ۳)

توجه کنید که آمدن او مقرر نشده است. به عبارت دیگر، درست با همان اطمینان که خورشید هر روز صبح در ساعتی مقرر طلوع می‌کند، آمدن او برای داوری، تطهیر و بیداری نیز مقرر است. او به کلیسا می‌آید، چه کلیسا آماده باشد، چه نباشد. او همانند باران اول و باران آخر ناگهان می‌آید. باران نخست یا پیشین در زمان یحیای تعمیددهنده آغاز شد: ”زیرا همهٔ پیامبران و تورات تا زمان یحیی نبوت می‌کردند.“ (متا ۱۱: ۱۳)

یحیای تعمیددهنده برای هشدار آمدن داوری قریب الوقوع، پاک سازی و بیداری، آمد. کسانی که به هشدار یوحنا گوش ندادند و به راه‌های بد گمراه کردن قوم خدا ادامه دادند، داوری شدند. عیسا به هیکل آمد و آن‌ها را بیرون کرد. او میزها و بساط آن‌ها را در هیکل واژگون ساخت. (نمادی از سیستم و ساختار آنها) و پول‌شان را دور انداخت. این برخورد عاجزانه و ضعیف سیستم مذهبی آن دوران “راه را برای شکل جدیدی از پرستش هموار ساخت. وقتی با مخالفت فریسیان مذهبی و ریاکاران مواجه شد، به شکلی پرخاشگرانه و تهاجمی به نیاز توده‌ها و خدمت به آن‌ها پرداخت. ما اکنون در آستانه‌ی چنین جداسازی‌ای ایستاده‌ایم [جداسازی بدی و ناراستی، از نیکی و راستی]، در حالی که پسر خدا ریاکاری قلب‌های ما را آشکار ساخته و اشتیاق و شفقت‌اش را

خداوند به هیكل خود می آید

برای مردم در قلب های ما می کارد.

"پس ای برادران، تا آمدن خداوند صبر پیشه کنید. بنگرید چگونه
بهقان انتظار می کشد تا زمین محصول پرارزش خود را به بار آورد؛
چگونه صبر می کند تا بارانهای پاییزی و بهاری بر زمین ببارد."
(یعقوب ۵: ۷)

ما در شرف این باران آخر هستیم. خدا بار دیگر در حال برانگیختن
انبیا برای هشدار به قومش درباره ی داوری قریب الوقوع و حتمی است.
پس از این تظهير و پاک ساختن کلیسا، او با ریزش روحش برای بیداری
خواهد آمد. این ریزش روح بسیار عظیم تر از ریزش روح در کتاب اعمال
رسولان است، زیرا خداوند می فرماید: "ای پسران صهیون در یهوه خدای
خویش وجد و شادی نمایید، زیرا که باران اولین را به اندازه اش به شما داده
است و باران اول و آخر را در وقت برای شما بارانیده است." (یوئیل ۲: ۲۳) او
می گوید که باران اول در قیاس با باران آخر، معتدل و آرام^[۷] است! به
عبارت دیگر آنچه در کتاب اعمال رسولان^[۸] می بینید با آنچه ما در حال
ورود به آن هستیم، بسیار آرام و معمولی است. خداوند همواره بهترین
شراب را برای آخر کار نگاه می دارد.

جامعه ۷: ۸ می گوید: "انتهای امر از ابتدایش بهتر است... " خدا از
طریق نبوت حجبی می گوید: "یهوه صبايوت می گوید: جلالِ آخر این
خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود و در این مکان، سلامتی را
خواهم بخشید. قول یهوه صبايوت این است." (حجی ۲: ۹) او از هیكل یا
خانه ای سخن می گوید که پس از اسارت اسراییل دوباره ساخته شد.
البته این گفته یک کاربرد نبوتی هم دارد. جلال خدا در کلیسای آخر
بسیار عظیم تر از جلال او در کلیسای نخستین است.

برخی می گویند: "ما اکنون در زمان بیداری هستیم." ما در بیداری
نیستیم. ما در یک آشفتگی هستیم. ما همانند آن وادی خشک پر از
استخوانی هستیم که حزقیال دید. اما امیدی برای ما هست، خدا به
حزقیال گفت: "و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا می شود که این استخوانها

۶ واژه ی مورد نظر نویسنده moderate است، که به باران آرام و معتدل اشاره می کند.
۷ اعمال باب ۲ را بخوانید.

زنده گردد؟» گفت: «ای خداوند یهوه تو می‌دانی.» (حزقیال ۳۷: ۳) پاسخ مثبت است! بار دیگر به حزقیال گفت: "پس مرا فرمود: «بر این استخوانها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید! خداوند یهوه به این استخوانها چنین می‌گوید: اینک من روح به شما درمی‌آورم تا زنده شوید... پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوت نمودم. و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته، بر پایهای خود لشکر بی‌نهایت عظیمی ایستادند.» (حزقیال ۳۷: ۴-۵ و ۱۰) خدا آماده است تا حیات و نفس خود را به جسد بی جان کلیسا بدمد. بله! این کلیسا یک بار دیگر برخواهد خاست و بر پاهای خود به شکلی پر جلال خواهد ایستاد؛ همچون لشگری پیروزمند، کسانی که به نفس خود مرده بودند، اما به وسیله ی حیات الاهی نیرومند می‌گردند. شرایط ما درست مانند آن وادی تنگ و خشک پر استخوان است و منتظر کلام نبوتی اوست تا ما را زنده سازد. وقتی وارد این بیداری و حیات شویم، دیگر نیازی نیست چیزی به ما گفته شود. هیچ فردی نیاز ندارد چیزی را به او گوشزد کنند. شواهد به گونه‌ای خواهد بود که مردم می‌گویند: "بلکه این همان است که یوئیل نبی درباره‌اش چنین پیشگویی کرده بود" (اعمال ۲: ۱۶)

خداوند به هیکل خود می‌آید، نخست برای داوری و پاک ساختن و تطهیر، و آن گاه برای زنده ساختن ما پیش از ربودن ما در یک چشم بر هم زدن. حال که دریافتیم خداوند کلیسایش را برای و پاک ساختن به بیابان می‌آورد، بیایید ببینیم چگونه این کار را انجام می‌دهد.

فصل هشتم

آتش پاک کننده

خداوند نسلی از کسانی را برمی انگیزاند که جلال او را
اعلام می دارند، نه جلال خود را ...

"اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی
من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید،
ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از
او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صباوت این است.
اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در
حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند
صابون گازران خواهد بود. و مثل قالگر و مصفی کننده نقره خواهد
نشست و بنی‌لاوی را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفی
خواهد گردانید تا ایشان هدیه‌ای برای خداوند به عدالت بگذرانند."
(ملاکی ۳: ۱-۳)

خداوند نسلی از کسانی را برمی انگیزاند که جلال او را اعلام
می دارند، نه جلال خود را؛ قومی که به شباهت او ساخته شده اند و در

شخصیت او گام برمی دارند.

"در خانه‌ای بزرگ، تنها ظروف طلا و نقره نیست، بلکه چوبی و گلی هم هست؛ آنها به کار مصارف مهم می‌آیند، اینها به کار مصارف پیش پا افتاده. پس هر که خود را از آنچه گفتم پاک نگاه دارد، ظرفی خواهد بود که به کار مصارف مهم می‌آید، ظرفی مقدّس و مفید برای صاحبخانه و مهیا برای هر کار نیکو."
(دوم تیموتائوس ۲: ۲۰-۲۱ ترجمه قدیمی)

توجه کنید که دو گونه ظرف وجود دارد، یکی برای عزت^[۱]، دیگری برای ذلت^[۲]. واژه‌ی یونانی به کار رفته برای ذلت [در ترجمه‌ی هزاره نو، "برای مصارف غیرمهم" آمده]، *atimia* است که به معنای ذلت، مایه‌ی سرافکندگی، شرمساری، ... و شرم آور است. واژه‌ی یونانی به کار رفته برای عزت، *time* است که به معنای نفیس و ارزشمند می‌باشد. خداوند می‌گوید: "... اگر نفایس را از رذایل بیرون کنی، آن گاه تو مثل دهان من خواهی بود..." (ارمیا ۱۵: ۱۹)

چگونه می‌توان نفایس را از رذایل جدا ساخت؟ از طریق پاک نگاه داشتن (دوم تیموتائوس ۲: ۲۱ را بخوانید) واژه‌ی "تطهیر"^[۳] به معنای کاملاً پاک ساختن است، یا رها شدن از ناپاکی‌ها و ناخالصی‌ها.

"و مثل قالگر و مصفّی‌کننده نقره خواهد نشست و بنی‌لاوی را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفّی خواهد گردانید تا ایشان هدیه‌ای برای خداوند به عدالت بگذرانند." (ملاکی ۳: ۳)

"پسران لاوی" اشاره به "کهنات ملوکانه" (اول پطرس ۲: ۹) است که همانا کلیساست. از آن جایی که خدا تطهیر این کهنات را با فرآیند طاهر ساختن طلا و نقره قیاس می‌کند، لازم است که خصوصیات طلا و نقره و چگونگی خالص‌سازی و پاک‌سازی آن‌ها را درک کنیم.

طلا رنگ زرد زیبایی دارد که درخششی خاص در سطح صیقلی فلزی آن دارد. این ویژگی در طبیعت طلا پخش شده اما همواره در

Honour ۱

Dishonor ۲

Purge ۳

آتش پاک کننده

مقادیری اندک، و شما به ندرت می‌توانید طلای کاملاً خالص پیدا کنید. طلا در حالت کاملاً خالص نرم و قابل انعطاف است و دچار زنگ زدگی و خوردگی نمی‌شود. وقتی طلا با فلزات دیگر (مانند مس، آهن، نیکل و...) مخلوط می‌شود، سخت‌تر شده، انعطاف پذیریش کم‌تر می‌شود و احتمال زنگ زدگی و خوردگی‌اش بیش‌تر می‌شود. این میزان مخلوط شدن را عیار می‌نامند. هرچه میزان مس و آهن و نیکل و ... بیش‌تر باشد، طلا سخت‌تر می‌شود. برعکس، درصد پایین‌تر آلیاژها، طلا را نرم‌تر و انعطاف پذیرتر می‌سازد. بلافاصله می‌توان این تشابه یا توازی را دید: یک قلب خالص در نظر خدا شبیه طلای خالص است. قلب پاک، نرم، حساس و دقیق (ترد و نازک) و انعطاف پذیر است.

”پس همان‌گونه که روح‌القدس می‌فرماید: «امروز، اگر صدای او را می‌شنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در ایام ترمرد کردید، به‌هنگام آزمایش در بیابان. آنجا پدران شما مرا آزمایش و امتحان کردند، با اینکه چهل سال کارهای مرا دیده بودند. به همین سبب، از آن نسل خشمگین بودم و گفتم: «اینان همواره در دل خود گمراهند، و راههای مرا نشناخته‌اند.» پس در خشم خود سوگند خوردم که به آسایش من هرگز راه نخواهند یافت.» ای برادران، هوشیار باشید که از شما کسی دل شُرور و بی‌ایمان نداشته باشد که از خدای زنده رویگردان شود. بلکه هر روز، تا آن زمان که هنوز «امروز» خوانده می‌شود، یکدیگر را پند دهید تا کسی از شما در اثر فریب گناه، سختدل نشود.“ (عبرانیان ۳: ۷-۱۳)

گناه باعث اضافه شدن مواد دیگر می‌شود که طلای خالص را به آلیاژ بدل می‌کنند. و در نتیجه قلب ما را سخت‌تر می‌سازد. فقدان لطافت و نرمی باعث کاهش حساسیت می‌شود و مانع شنیدن صدای خدا [در قلب مان] می‌شود. متأسفانه این وضعیت بسیاری در کلیساست؛ داشتن ظاهری دیندار اما بدون قلبی نرم و حساس. قلب آن‌ها دیگر برای عیسا مشتعل نیست. آن عشق آتشین برای خدا با محبتی سرد و خودخواهانه جایگزین گردیده که باعث می‌شود تنها در پی لذت، آسایش و منافع خود باشیم. آن‌ها گمان می‌کنند دینداری وسیله‌ای است برای سودجویی (اول

تیموتائوس ۶: ۵) آن‌ها تنها منافع وعده را می‌جویند و کاری به خود وعده دهنده ندارند. این فریب خوردگان خود را با دنیا سرگرم و شاد می‌کنند و چشم انتظار رسیدن به پادشاهی [آسمان] هم هستند!

”دینداری پاک و بی‌لکه در نظر پدر ما خدا، آن است که یتیمان و بیوه‌زنان را به وقت مصیبت دستگیری کنیم و خود را از آلائش این دنیا دور بداریم.” (یعقوب ۱: ۲۷)

عیسا برای کلیسای بی‌آلایش و پاک می‌آید؛ کلیسای بی‌لکه و بدون هر گونه ناپاکی و ناخالصی (افسیسیان ۵: ۲۷)، کلیسای که با سیستم دنیا آلوده شده است.

یکی دیگر از خصوصیات طلا، مقاومت آن در برابر زنگ زدن و خوردگی یا فسادپذیری است. اگرچه فلزات دیگر در اثر شرایط جوی، تیره و کدر می‌شوند [زنگ زدگی]، تغییرات جوی طلای خالص را کدر نمی‌سازد. برنج (آلیاژ زرد رنگ مس و روی) نیز اگرچه شباهت زیادی به طلا دارد، اما دارای ویژگی‌های طلا نیست. برنج به سادگی تیره می‌شود. برنج ظاهر طلا را دارد، بدون آن که واجد خصوصیات آن باشد. بالارفتن میزان فلزات دیگر در طلا، این فلز را برای فساد و زنگ زدگی [خوردگی] مستعدتر می‌سازد.

در حال حاضر، سیستم دنیا به درون کلیسا نفوذ کرده است. ما تحت نفوذ فرهنگ دنیا قرار گرفته ایم، بنابراین کدر شده ایم و ارزش‌های کلیسا با دنیویت آلوده شده است. بسیاری حساسیت خود را از دست داده‌اند و ضرورت پاکسازی و تطهیر را درک نمی‌کنند.

ملاکی ۳: ۳ نشان می‌دهد که چگونه عیسا کلیسایش را از نفوذ و سیطره‌ی دنیا پاک می‌سازد؛ درست همان‌طور که مصفاکننده، طلا و نقره را پاک می‌سازد. در پروسه‌ی پالایش و تطهیر، ابتدا طلا به صورت پودر درمی‌آید، سپس با ماده‌ای به نام گدازآور^[۴] مخلوط می‌شود. آنگاه هر دو در یک کوره گداخته می‌شوند و به وسیله‌ی آتش شدید، ذوب می‌شوند. آلیاژها یا ناخالصی‌ها به سمت گدازآور کشیده شده و به سمت سطح می‌روند. طلا (که سنگین‌تر است) در کف باقی می‌ماند.

Flux ۴

آتش پاک کننده

ناخالصی ها یا کف روی فلز مذاب [تفاله ها]^{۱۰} (مانند مس، آهن، روی در ترکیب با گداز آور)، جدا می شوند. حال به روش خدا برای پالایش نگاهی دقیق تر بیاندازیم:

"و دست خود را بر تو برگردانیده، دُرُد تو را بالکل پاک خواهم کرد، و تمامی ریمت را دور خواهم ساخت. و داوران تو را مثل اول و مشیران تو را مثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهر عدالت و قریه امین مسمی خواهی شد." (اشعیا ۱: ۲۵-۲۶)

او از چه آتشی برای پاک سازی ما استفاده می کند؟ پاسخ را در آیات زیر می توان یافت:

"و در این بسیار شادمانید، هر چند اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایشهای گوناگون غمگین شده‌اید، تا اصالت ایمانتان در بوته آزمایش به ثبوت رسد و به هنگام ظهور عیسی مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد، همان ایمان که بس گرانبهاتر از طلاست که هر چند فانی است، به وسیله آتش آزموده می‌شود." (اول پطرس ۱: ۶-۷)

آتش خدا برای پالودن ما، آزمایش‌ها و سختی هاست. گرمای این دو، ناخالصی‌های ما را از خصوصیات و شخصیت خدا در زندگی مان، جدا می‌سازد.

یکی دیگر از خصوصیات طلا در خالص ترین حالت، شفافیت آن است. "دوازده دروازه شهر، دوازده مروارید بودند، یعنی هر یک از دروازه‌ها یک مروارید بود. و میدان شهر از طلای ناب و مانند شیشه شفاف بود." (نکاسف ۲۱: ۲۱) به محض آن که به وسیله آتش آزمایش‌ها پاک و خالص می‌شوید، شفاف می‌شوید! یک ظرف شفاف خودش را جلال نمی‌دهد، بلکه محتویات خود را جلال می‌دهد. یک ظرف شفاف، جلب توجه نمی‌کند و بیش تر نادیده گرفته می‌شود. به محض آن که ظاهر و پاک می‌شویم، دنیا بار دیگر [به جای ما] عیسا را خواهد دید. در اشعیا این موضوع به شکل مفصلی توضیح داده شده:

"ینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. به خاطر نات خود، به خاطر نات خود این را می‌کنم زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد." (اشعیا ۴۸: ۱۰-۱۱)

آتش یا کوره موجب درد و رنج هستند، اما نه یک آتش به معنای واقعی کلمه چنان که نقره را خالص می‌سازد؛ به همین دلیل است که او می‌گوید: "اما نه مثل نقره". آزمایش‌های ما، همان آتش یا گرمای شدیدی هستند که فضایل را از رذایل جدا می‌سازند.

در دسامبر ۱۹۸۵، خداوند به من نشان داد که او در حال پاک ساختن و تطهیر زندگی من است. من بسیار هیجان زده بودم و به همسرم گفتم: "خدا در حال بیرون کردن ناخالصی‌های من است". من به او درباره‌ی تمام چیزهای نامطلوبی که خدا باید از زندگی من بیرون می‌کرد، گفتم. در طی سه ماه بعد، هیچ اتفاقی نیفتاد. در واقع همه چیز بدتر شد. نزد خداوند رفتم و گفتم: "چرا عادت‌های بد من بدتر شده، نه بهتر؟" او پاسخ داد: "پسر، من گفتم که من قصد پاک ساختن تو را دارم. اما تو شروع کردی به انجام این کار با نیروی خودت. اکنون من این کار را به روش خودم انجام می‌دهم."

سال هاست که مردم تلاش کرده اند از طریق توانایی‌های خودشان به تقدس کامل برسند. مذهب زائیده‌ی تلاش‌های پوچ ما برای پاکی است. همه‌ی کارهایی که ما انجام داده ایم، ما را در اسارت قانون زندگی^[۱] گرفتار کرده است. تقدس کار فیض خداست، نه یک محدودیت بیرونی بر جسم. خدا فیض را به فروتنان می‌بخشد، نه مغروران. انسان‌های مغرور فکر می‌کنند که بدون کمک خدا و با دنبال کردن قوانین و مقررات به تقدس دست یابند. فرد فروتن می‌داند که نمی‌تواند بنابراین به فیض خداوند تکیه می‌کند. بنابراین چنین فردی در پی رابطه با خداست و می‌داند که تنها از طریق رابطه‌ی با خداست که می‌تواند برای حفظ و رعایت قوانین نگاشته شده بر قلبش، قدرت بیابد.

بار دیگر از زندگی خودم به عنوان نمونه مثال می‌آورم. همان زمان

آتش پاک کننده

که خداوند گفت که پروسه ی تطهیر را آغاز کرده است، ما شروع به تجربه ی آزمایش های سخت نمودیم؛ آزمایش ها و سختی هایی که هرگز پیش تر آن ها را تجربه نکرده بودیم. در وسط این تجربه ها، به نظر می رسید خدا بسیار دور است (بیابان). ضعف های شخصیتی ام که قبلا مخفی بود، اکنون رو می شدند. با نزدیک ترین کسانم، تند و خشن شده بودم. خانواده و دوستانم از من دوری می کردند.

نزد خداوند فریاد برآوردم: "این همه خشم از کجا می آید؟ من قبلا چنین نبودم!" خداوند پاسخ داد: "پسرم، وقتی آن ها طلا را می پالایند، آن را در آتش می گذارند و آتش باعث می شود طلا مایع شود. آن گاه ناخالصی ها شروع می کنند خود را در سطح نشان دادن." سپس او این سوال را از من پرسید که زندگی را دگرگون کرد: "آیا می توانی پیش از قرار دادن طلا در آتش، ناخالصی هایش را ببینی؟" پاسخ دادم: "خیر." او گفت: "وقتی من آتشم را بر تو قرار دادم، آن ناخالصی ها به سطح آمدند، هرچند از چشم تو پنهان بودند و برای من قابل رویت بودند. پس اکنون انتخاب با توست؛ واکنش تو به آنچه که آشکار شده، آینده ی تو را تعیین می کند. می توانی نسبت به همسرت، دوستانت، شبانت یا کسانی که به نوعی با آن ها کار می کنی، عصبانی و عیب جو باقی بمانی، یا می توانی آن را آن چنان که هست، ببینی و از آن توبه کرده و طلب بخشش کنی و من ملاقه ی خودم را برمی دارم و آن ناخالصی ها را از سطح تو و زندگی ات برمی دارم."

خداوند برخلاف خواسته ی ما، ناخالصی ها را از زندگی ما برنمی دارد. به همین علت پولس در دوم تیموتائوس ۲: ۲۱ می گوید: "پس هر که خود را پاک نگاه دارد..."، اگر قصد توجیه و نگه داشتن عیب های خود را دارید- عیب هایی که شما را عقب نگه داشته اند- خدا شما را مجبور نمی کند که آن را ترک کنید. تطهیر، فرایندی پیوسته، مداوم و دردناک است. اما با دانستن حاصل آن، من شخصا به آن خوشامد می گویم. عیسا می گوید: "خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید." (متا ۵: ۸). داود که قلب او در پی خداوند بود، فریاد برمی آورد: "کیست که اشتباهات خود را تشخیص دهد؟ مرا از خطایای پنهان مبرا ساز!" (مزمو ۱۹: ۱۲)

در امثال ۲۵: ۳ می خوانیم: "همچون بلندای آسمان و ژرفای زمین، تفحص ناپذیر است دل شاهان." وقتی این آیه را می خوانید، فکر نکنید صرفاً صحبت از "پادشاهان ملت ها" است. او درباره ی مسیحیان صحبت می کند. مکاشفه ۱: ۶ می گوید: "و از ما پادشاهی ای ساخته و کاهنانی که خدمتگزار خدا و پدرش باشند، بر او جلال و قدرت باد، تا ابد." عیسا ما را برای پدرش، پادشاهان ساخته است. همچنین خدا در امثال ۲۵: ۲ می گوید که دل شاهان (ما) تفحص ناپذیر است. با این وجود در آیه ی پیشین می گوید که این امتیاز شاهان است که امور را تفحص کنند. ما چه طور می توانیم قلب خود را در حالی که تفحص ناپذیر است، جست و جو کنیم؟ پاسخ این است که ما از طریق تطهیر، دل خود را تفحص می کنیم. زیرا او در دو آیه ی بعدی چنین ادامه می دهد: "زنگار را از نقره بزدا، که ظرفی برای نقره کار بیرون می آید؛ شیریران را از حضور پادشاه دور کن، که تخت او در پارسایی استوار می ماند." (امثال ۲۵: ۴-۵)

دل، تفحص ناپذیر است؛ با این وجود خدا از آتش آزمایش ها و سختی ها استفاده می کند تا آنچه را که مخفی است، آشکار سازد؛ درست همان طور که تفاله های موجود در طلا و نقره در کوره آشکار می شوند. عیسا به کلیسا پند می دهد که: "تو را پند می دهم که زر ناب گذشته از آتش از من بخری تا دولتمند شوی؛ و جامه های سفید، تا به تن کنی و عریانی شرم آوردت را بپوشانی؛ و مرهم، تا بر چشمان خود بگذاری و بینا شوی." (مکاشفه ۳: ۱۸)

بگذارید این فریاد و خواست ما باشد. اگر از خدا بخواهیم که دل های ما را طاهر گرداند، او این ناخالصی ها را که از چشم ما پنهان مانده، بیرون می راند. خدا درونی ترین افکار و نیت های دل ما را می داند؛ حتا اگر ما خود نیز به آن ها واقف نباشیم.

این دوران و فصل روحانی را بازشناسید. وقتی آتش سختی ها و آزمایش ها داغ می شود، عصبانی نشوید، بلکه به دنبال علت باشید. قلب خود را بیازمایید و اجازه دهید خدا فضایل را از رذایل جدا سازد. به خاطر داشته باشید که تطهیر، آنچه را که پاک و نیکوست تقویت کرده و تحکیم می بخشد و آنچه را که فاسد و آلوده است، بیرون می راند. به

آتش پاک کننده

فرایند پاک ساختن او خوشامد بگویید که شما را ظرف عزت و پر منفعتی می سازد که قادر است جلال او را بازتابانده و نشان دهد.

فصل نهم

پاک کننده یا فروبلعنده

وقتی کسی جدا از خدا بنا می کند، خواه زندگی اش باشد یا خانه و یا حتی یک خدمت، دوامی نخواهد داشت.

"اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران خواهد بود." (ملاکی ۳: ۲)

او همانند آتش می آید. "خدای ما آتش سوزاننده است" (عبرانیان ۱۲: ۲۹) هیچ گناه آگاهانه ای نمی تواند در حضور پر جلال خدا، تاب آورد. این آتش، بسته به این که چه چیزی با آن برخورد کند، خاصیت دوگانه ای دارد. آتش می تواند پاک سازد یا فرو بلعد؛ پاک شدن یا از پای درآمدن! ملاکی این پرسش را مطرح می کند که "کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ کیست که در حین حضور وی تواند ایستاد؟" پولس به این آیات در اول قرن تیان ۳: ۹-۱۰ اشاره می کند: "ما فقط همکارانی هستیم متعلق به خدا، و شما مزرعه و ساختمانی متعلق به خدایید. با فیضی که خدا به من بخشیده است، همچون معماری ماهر

پی افکندم و دیگری بر آن پی، ساختمان می‌سازد. اما هر کس باید آگاه باشد که چگونه می‌سازد."

ما باید با دقت بسیار متوجه باشیم که زندگی مان را چگونه بنا می‌کنیم. در کتاب مقدس ساختن یک خانه نمادی از ساختن زندگی و خدمت است. ما به خدا تعلق داریم زیرا خانه‌ی او هستیم.

"پس ای برادران مقدّس که در دعوت آسمانی شریک هستید، اندیشه خود را بر عیسی معطوف کنید که اوست رسول و کاهن اعظمی که بدو معترفیم. او نسبت به کسی که او را برگماشت امین بود، همان‌گونه که موسی نیز در تمام خانه خدا امین بود. اما به همان اندازه که حرمت سازنده خانه از خود خانه بیشتر است، عیسی نیز لایق حرمتی بیش از موسی شمرده شد. زیرا هر خانه‌ای به دست کسی بنا می‌شود، اما بانی همه چیز خداست." (عبرانیان ۳: ۱-۴)

دقت کنید که چه کسی خانه را بنا می‌کند؛ او کسی نیست جز خداوند. نه ما و نه قدرت جسم ما، قادر به بناکردن خانه نیستند. آنچه را که خدا بنا می‌کند، باقی می‌ماند ولی آنچه را که ما بنا می‌کنیم، باقی نخواهد ماند. "اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنایانش زحمت بیهوده می‌کشند؛ اگر خداوند شهر را نگاهبانی نکند، نگاهبانان بیهوده به پاسداری می‌ایستند!" (مزمور ۱۲۷: ۱) وقتی انسان جدا از خدا بنا می‌کند- خواه زندگی اش باشد یا خانه یا حتی یک خدمت- دوامی نخواهد داشت.

در پیدایش ۱۱: ۴ مثالی در این باره می‌بینیم: "آنگاه گفتند: «بیاپید شهری برای خود بسازیم و برجی که سر بر آسمان ساید، و نامی برای خود پیدا کنیم، مبادا بر روی تمامی زمین پراکنده شویم."

انگیزه‌ی آن‌ها چه بود؟! رسیدن به رویاهایشان؛ برافراشتن عمارتی برای جلال خودشان. آن‌ها می‌خواستند همانند خدا باشند و کاملاً مستقل از او. آن‌ها در پی انجام خواسته‌ها و آرزوهای خود بودند نه خدا. آن‌ها جدا از خدا بنا کردند، هرچند هدف والایی داشتند (شبیه خداشدن). این مطلب نشان می‌دهد که مهم نیست مقاصد ما چه قدر باشکوه و خوب باشند، بدون خدا، آب در هاون کوبیدن است. به همین دلیل به ما هشدار

داده شده:

"با فیضی که خدا به من بخشیده است، همچون معماری ماهر پی‌افکنم و دیگری بر آن پی، ساختمان می‌سازد. اما هر کس باید آگاه باشد که چگونه می‌سازد. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند جز آن پی که نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسی مسیح است. اگر کسی بر این پی ساختمانی از طلا یا نقره یا سنگهای گرانبها یا چوب یا علف یا کاه بسازد، آشکار خواهد شد که چه کرده است، چرا که آن «روز» همه چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجه کار را آشکار کرده، کیفیت کار هر کس را خواهد آزمود."
(اول قرنتیان ۳: ۱۰-۱۳)

طلا، نقره و سنگ‌های گران بها، بیانگر ساختن بر اساس روش‌های خداست. چوب، علف و کاه نماد روش‌های ما در ساختن با نسخه برداری از دنیا است. آیا این آیه فقط درباره‌ی داوری آسمان صحبت می‌کند؟ خیر! این آیه درباره‌ی زمانی صحبت می‌کند که او به هیکل خود یعنی کلیسا می‌آید (آیات ۱۶-۱۷ را ببینید). او همچون آتش می‌آید. آتش چه می‌کند؟ همان طور که پیش تر دیدیم، بسته به چیزی است که با آن برخورد می‌کند؛ همان آتشی که چوب و علف و کاه را می‌سوزاند و از بین می‌برد، طلا و نقره را خالص می‌سازد. به همین دلیل او در ادامه می‌گوید: "اما اگر بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هر چند خود نجات خواهد یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش جان به‌در برده باشد." (آیه ۱۵)

اگر زندگی، کار یا خدمت خود را با خشت‌های ساخته‌ی خود مانند تکیه بر قدرت شخصی خودتان یا برنامه‌ها و تاکتیک‌های دنیا و ... بنا کرده باشید، اگر در اثر ترس تحت کنترل دیگران بنا کرده باشید، اگر با چاپلوسی و سواری گرفتن از دیگران به موقعیتی دست یافته باشید، اگر با عیب جویی و غیبت، اشک دیگران را درآورده باشید و بر آن بنا کرده باشید، هر آنچه را با این روش‌ها به دست آوریده‌اید، از دست خواهید داد. هر آنچه ساخته‌اید، سوخته خواهد شد. برخی با بالا بردن خود و دروغ‌گویی به دنبال کسب منافع هستند، این نیز سوخته

خواهد شد. "خود را فریب مدهید. اگر کسی از شما خود را با معیارهای این عصر حکیم می‌پندارد، برای اینکه براستی حکیم باشد، باید جاهل گردد. زیرا حکمت این دنیا در نظر خدا جهالت است. چنانکه نوشته شده: «حکیمان را به ترفند خودشان گرفتار می‌سازد.» (آیات ۱۸-۱۹)

تمرکز حکمت این دنیا، بر خودش است. "اما اگر در دل خود حسد تلخ و جاه‌طلبی دارید، به خود مبالید و خلاف حقیقت سخن مگویید. چنین حکمتی از بالا نازل نمی‌شود، بلکه زمینی و نفسانی و شیطانی است." (یعقوب ۳: ۱۴-۱۵) در چشم خداوند هر بخش از زندگی‌تان که در آن انگیزه‌های شما خودخواهانه باشد، همچون چوب و علف و گاه به حساب خواهد آمد. صرف نظر از این که چه قدر به دیگران کمک می‌کنید، یا در نام خداوند کار می‌کنید یا چه مقدار از زمان‌تان را در آن بخش قربانی می‌کنید و ... همه سوخته خواهند شد. حسادت، ایجاد رقابت و شک می‌کند. امروزه شک در کلیساها به شدت شیوع یافته و ترس ناشی از آن به شقاق و جدایی انجامیده است. ما شروع کرده ایم به قدرت بخشیدن به جایگاه و موقعیت مان تا از قلمرومان حفاظت کنیم. این جایگاه ممکن است به بهای از دست دادن دوستان مان، درستی و راستی ما و از همه مهم‌تر رابطه‌ی ما با خدا تمام شود. اغلب حتا خادمان نیز نگران جایگاه، مقام، عنوان و حقوق شان هستند؛ آن‌هم به قیمت از دست دادن قلب خدا. این مساله موجب مسدود شدن محبت و عشق آن‌ها به قوم خدا شده؛ چیزی که باعث شده به تدریج خدمت شان خودخواهانه شود. این موجب می‌شود همه‌ی تاکید خدمت آن‌ها بر جنبه‌های نمایشی و ظاهری باشد. آن‌ها تلاش می‌کنند بهترین و بزرگ‌ترین باشند، به این امید که این موفقیت‌ها پرکننده‌ی پوچی و خلایی باشد که در واقع تنها خداوند می‌تواند آن را پر سازد. آن‌ها فریب خورده اند و حقیقتا باور دارند که به خاطر خدا مشغول به کارند.

اما دیگرانی هم هستند که قلب خدا را می‌جویند. هرچه که خدا را بیش‌تر می‌جویند، جلوه و موفقیت شان بیش‌تر کاستی می‌گیرد. آن‌ها فریاد برمی‌آورند: "خدایا، هر چه بیش‌تر تو را می‌جویم، به جای آن که بالاتر بروم، پایین‌تر می‌روم!" اما خدا پاسخ می‌دهد: "عمیق‌تر حفر کن!"

پاک کننده یا فروبلعنده

"آن که نزد من می‌آید و سخنانم را می‌شنود و به آن عمل می‌کند، به شما می‌نمایانم به چه کس می‌ماند. او کسی را ماند که برای بنای خانه‌ای، زمین را گود کند و پی خانه را بر صخره نهاد. چون سیل آمد و سیلاب بر آن خانه هجوم برد، نتوانست آن را بجنباند، زیرا محکم ساخته شده بود." (لوقا ۶: ۴۷-۴۸)

زمانی که در دالاس^[۱] زندگی می‌کردم، کار ساختمان سازهایی که آسمان خراش‌های سر به فلک کشیده را می‌ساختند، می‌دیدم. ابتدا جریان کار بسیار آهسته بود؛ آن‌ها ماه‌ها صرف شکستن صخره‌ها و حفره‌ی زمین برای شالوده‌ی (پی) ساختمان بودند. تا رسیدن به سطح زمین به نظر می‌رسید کار به آهستگی و اندک اندک پیش می‌رود. اما ناگهان پس از آن، همه چیز به سرعت پیش می‌رفت. در قیاس با ابتدای کار به نظر می‌رسید باقی کار یک شبه انجام شده است. پیشرفت بیرونی و ظاهری به هیچ وجه قابل قیاس با مرحله‌ی آماده سازی و زیربنایی نبود.

بسیاری در بدن مسیح هستند که در فرایند آماده سازی درونی و زیربنایی هستند و خدا را شکر برای شروع این بیدارسازی. آن‌ها شاید برای خدمت خواندگی‌ای داشته باشند، اما در حال حاضر در جایگاه پایینی خدمت می‌کنند. مسائل به نظر سریع پیش نمی‌رود. آن‌ها در بیابان زیر نظر خدا در حال آماده سازی هستند. خداوند در حال شالوده افکنی است و شخصیت مسیح در آن‌ها در حال شکل گیری می‌باشد. این شخصیت، بنای فرد را برای خدمت تقویت می‌کند. افرادی که پیرامون آن‌ها هستند، به سرعت از نظر ظاهری و بیرونی پیش می‌روند، در حالی که به نظر می‌رسد پیشرفت آن‌ها دچار سکون و رکود شده است. آن‌ها حتا گاهی وسوسه می‌شوند که خودشان این مسیر را میان بُر بزنند، اما با آگاهی از شخصیت شگفت انگیزی که قابل مقایسه با چیزهایی که قبلا به دست آورده‌اند، نیست، تصمیم به ادامه‌ی مسیر می‌گیرند. آن‌ها با انتظار برای خدا، اجازه می‌دهند سرورشان بنیادی محکم و استوار بر صخره بنا نهاد.

همچنین خادمانی هستند که با جدیت خدا را می‌جویند اما باز به نظر می‌رسد که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. آن‌ها خود را در دوره و مکانی خشک می‌یابند. آن‌ها می‌بینند که دیگران خودشان را ارتقا می‌دهند و با استفاده از برنامه‌ها و روش‌های دنیوی بازاریابی، خدمات‌های موفق‌تری دارند. اما خدا به آن‌ها اجازه نمی‌دهد آن‌ها از این روش‌ها استفاده کنند. چرا؟ زیرا خدا خودش بنیاد و شالوده‌ی آن‌ها را آماده می‌سازد.

همچنین کسانی هستند که خدا آن‌ها را برای یک خدمت تمام وقت خوانده، اما به آن‌ها رویایی بخشیده است. آن‌ها درشگفت‌اند که چگونه ممکن است این رویا تحقق یابد. حتماً ممکن است تحقق این رویا از دست رفته به نظر برسد.

در این دوران خشکی یا بیابان، خدا کسانی را که منتظر او می‌مانند، از کسانی که با ابزارهای "هوچی‌گرانه" و "برنامه‌های" دنیوی بنا می‌کنند، جدا می‌سازد. پیشرفت برای کسانی خواهد بود که در مراقبه و انتظار آمدن او به هیکل‌اش هستند.

خدا می‌گوید: "در وقتی که من برمی‌گزینم، به انصاف داوری خواهم کرد. آنگاه که زمین و همه‌ی ساکنان آن به لرزه درآیند، مَنْم که پایه‌های آن را مستحکم نگاه می‌دارم. سلاه. فخر فروشان را می‌گویم: «دیگر فخر مفروشید!» و شریران را می‌گویم: «شاخ خود را برمی‌فرازید! شاخ‌هایتان را به بلندی برمی‌فرازید، و با گردنِ افراشته سخن مگویید!» زیرا نه از شرق سرافرازی می‌آید، نه از غرب، و نه از میان بیابان! بلکه خداست که داوری می‌کند؛ یکی را به زیر می‌کشد و دیگری را برمی‌افرازد." (مزمور ۷۵: ۲-۷)

هم مینستری اسحاق وجود دارد هم اسماعیل. تفاوت در چیست؟ مینستری یا خدمت اسماعیل زایش یک نیاز است، اما از جسم. درحالی که مینستری یا خدمت اسحاق زایش یک خواندگی است و از روح زاده می‌شود. هر دو از همان خواندگی یا وعده‌ی خدا سرچشمه می‌گیرند [اما زمان و انگیزه‌ای متفاوت دارند]. اجازه دهید توضیح دهم: خدا به ابراهیم وعده‌ی پسری را داد. این پسر از خود ابراهیم به وجود می‌آمد. خداوند هیچ چیزی درباره‌ی نقش همسر نازایش در این قضیه نگفت.

پس از یازده سال انتظار، سارا با ایده‌ای نزد ابراهیم آمد: "من نازا هستم و دوران زایش من گذشته است. اما تو هنوز می‌توانی صاحب فرزندان شوی. اگر بیش‌تر منتظر بمانی، ممکن است تو نیز نابارور گردی. مگر نمی‌دانی؟ ایمان بدون عمل مرده است! کنیز من هاجر را برگیر و او را بارور ساز، آن‌گاه من فرزندانم را از او به دست خواهم آورد." (نقل قول آزاد از پیدایش ۱۶) ابراهیم به صدای همسرش گوش کرد و هاجر پسری به نام اسماعیل برای او آورد.

خب، خدا این را دید و گفت: "آن‌ها می‌پندارند که با توان خود می‌توانند وعده‌ی مرا محقق سازند، حال من صبر می‌کنم تا قوه‌ی باروری ابراهیم نیز بمیرد. آن‌گاه من وعده‌ی خود را محقق می‌سازم." (تفسیر آزاد از متن پیدایش) چرا؟ زیرا دیگر جسم از نظر خدا جلال نمی‌یافت! بنابراین سیزده سال بعد، یعنی بیست و چهار سال پس از دادن وعده (ما اگر دعایمان دو هفته دیرتر جواب داده شود، مایوس و ناامید می‌شویم) خداوند گفت: "حال که سیستم زایش ابراهیم مرده (رومیان ۴: ۱۹) و از آن جایی که او نزدیک صد سال عمر دارد، من می‌توانم وعده‌ی خود را محقق سازم." خداوند سیستم زایشی و باروری هر دو را زنده ساخت و ساره باردار شده، اسحاق را به دنیا آورد. اسماعیل پیش از تولد اسحاق، سیزده سال تمام اطراف خانه بود و چند سال دیگر نیز در حالی که اسحاق هنوز خردسال بود، از عضویت در خانواده‌ی ابراهیم بهره‌مند می‌شد. اما روزی رسید که اسماعیل شروع به آزار اسحاق نمود. ببینید چه اتفاقی افتاد:

"در آن زمان، پسری که به شیوه معمول انسانی زاده شد، او را که به مدد روح به دنیا آمد آزار می‌داد. امروز نیز چنین است. اما کتاب چه می‌گوید؟ «کنیز و پسرش را بیرون کن، زیرا پسر کنیز هرگز با پسر زن آزاد وارث نخواهد شد.»" (غلاطیان ۴: ۲۹-۳۰)

آنچه که از جسم و نیاز زاده می‌شود، همواره آنچه را که از روح مولود می‌گردد، جفا و آزار می‌رساند. حتا امروز خدمت اسماعیل وجود دارد؛ مینستری‌هایی که از جسم و نیاز در نتیجه‌ی یک وعده‌ی حقیقی،

زاده شده اند. فقط آن هایی که منتظر خدا نیستند تا وعده را محقق سازد، با نیروی خودشان آن را [به ظاهر] محقق می کنند.

این مطلب نه فقط در مینستری، بلکه در همه ی جنبه ها و قدم های زندگی کاربرد دارد. به خاطر داشته باشید که "جسم هرگز نمی تواند وعده ی خدا را محقق سازد!" اگر وعده از جسم زاده شود، جسم نیز باید برای آن تدارک و تهیه ببیند. این معمولا محیطی از کنترل و آلت دست قرار گرفتن را ایجاد می کند. افرادی که درگیر این شرایط اند، یا به دنبال قدرت بخشیدن به جایگاه خود برمی آیند یا برای رسیدن به نتیجه با احساسات دیگران بازی می کنند. شما بسته به پاسخ تان، مسئول موفقیت یا شکست آن ها می شوید. در این نوع مینستری ها، فشارها و قید و بندها و قانون زدگی به فراوانی وجود دارد. اگرچه ما به مینسری اشاره می کنیم، ولی همان طور که شرح دادم، این موضوع در هر چیزی که قدرت جسم تولید می کند [نه قدرت خدا] کاربرد دارد. برعکس آنچه که از روح مولود شده، می داند که هیچ نقشی در شکل گیری خودش نداشته، پس می داند که نمی تواند با توانایی خود رشد و توسعه یابد. فشار نه بر روی انسان که بر روی خدا خواهد بود تا برای آنچه که خلق کرده و بنا نموده است، تدارک ببیند.

وقتی اسحاق به دنیا آمد، جایگاه و موقعیت اسماعیل قبلا تثبیت شده بود. از نقطه نظر تاریخی دریافته ام که مینستری اسماعیلی همواره پیش از تولد مینستری اسحاق که وعده است، فرصت عرضه پیدا می کند. باید در برابر وسوسه ی جلوانداختن خودتان در کاری که خدا می تواند به تنهایی تدارک ببیند، مقاومت کنید. بار دیگر متن کلام را به یاد بیاورید: "کنیز و پسرش را بیرون کن، زیرا پسر کنیز هرگز با پسر زن آزاد وارث نخواهد شد."

روزی خواهد آمد که خداوند به هیکل خود درآمده و خواهد گفت: "مینستری های جسم را بیرون کنید، زیرا مینستری جسم با مینستری وعده وارث نخواهد شد." اگرچه آن مینستری ها ثمر آورده اند، اما خداوند خواهد گفت: "آن ها را بیرون کنید!" چرا؟ چون هیچ جسمی در حضور او نمی تواند به خود ببالد!

پاک کننده یا فروبلعنده

وقتی داوری می آید، با خود جدایی نیز می آورد، اگر بخشی از زندگی یا خدمت شما بر اساس توانایی های شخصی تان ساخته شده و مابقی بر اساس روح، تنها بخشی که بر روح خداوند بنا شده، باقی خواهد ماند. اگر فردی تمام زندگی و خدمتش را بر اساس پیشرفت های شخصی اش بنا کرده، هیچ چیز باقی نخواهد ماند. اما او نجات می یابد، اما مانند کسی که از میان آتش نجات یافته است. تنها چیزهایی باقی می مانند که از طریق وعده دریافت شده اند و از طریق روح القدس بارور و زاده گشته اند.

فصل دهم

داوری شرارت ها و رذایل

"شاید کسی است که دیگران را با شخصیتی عاریتی [مظاهرانه] یا وانمود سازی و دروغ فریب می دهد.

"اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران خواهد بود. و مثل قالگر و مصفی کننده نقره خواهد نشست و بنی لایوی را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیه ای برای خداوند به عدالت بگذارند. آنگاه هدیه یهودا و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد چنانکه در ایام قدیم و سالهای پیشین می بود. و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و زناکاران و آنانی که قَسَم دروغ می خورند و کسانی که بر مُزْدور در مزدش و بیوه زنان و یتیمان ظلم می نمایند و غریب را از حقّ خودش دور می سازند و از من نمی ترسند، بزودی شهادت خواهم داد. قول یهوه صباوت این است." (ملاکی ۳: ۲-۵)

ملاکی به اصطلاحات عهد جدید دسترسی نداشت، بنابراین از عبارات

"نبی لاوی" و "یهودا و اورشلیم" استفاده می‌کند. او مجبور بود برای گفتن پیام نبوتی‌اش درباره‌ی عصر ما، از دایره‌ی واژگان روزگار خودش استفاده کند.

توجه کنید که خدا می‌گوید به محض آن که فرزندان پاک شدند، کار خود را انجام می‌دهد. "و من برای داوری نزد شما خواهم آمد"، واژه‌ی کلیدی "نزد شما" است. برای روشن شدن گفته‌ی او باید بفهمیم که مردان و زنان شریر که خداوند به زودی بر ضد آن‌ها شهادت می‌دهد "نزدیک یا در میان" قوم او هستند! در ارمیا ۵: ۲۶-۲۸ تا ۲۹ می‌توانیم مطالبی را که در توازی با گفته‌ی ملاکی هستند، پیدا کنیم:

"زیرا در میان قوم من شریزان پیدا شده‌اند که مثل کمین نشستند صیادان در کمین می‌نشینند. دامهاگسترانیده، مردم را صید می‌کنند... فربه و درخشنده می‌شوند و در اعمال زشت هم از حد تجاوز می‌کنند. دعوی یعنی دعوی یتیمان را فیصل نمی‌دهند و با وجود آن کامیاب می‌شوند و فقیران را دادرسی نمی‌کنند. خداوند می‌گوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه‌ای انتقام نخواهد کشید؟"

همچنین در دو مرجع عهد جدید نیز مطالبی مشابه دیده می‌شود:

"مراقب خود و تمامی گله‌ای که روح‌القدس شما را به نظارت بر آن برگماشته است باشید و کلیسای خدا را که آن را به خون خود خریده است، شبانی کنید. می‌دانم بعد از رفتنم، گرگهای درنده به میان شما خواهند آمد که به گله رحم نخواهند کرد. حتی از میان خود شما کسانی برخوانند خاست و حقیقت را دیگرگون خواهند کرد تا شاگردان را به پیروی خود از راه به‌در کنند."
(اعمال ۲۰: ۲۸-۳۰)

"براستی، همه‌ی کسانی که بخوانند در مسیح عیسی با دینداری زیست کنند، آزار خواهند دید؛ اما شرارت‌پیشگان و شیادان در بدی پیش خواهند رفت؛ فریب خواهند داد و فریب خواهند خورد."
(دوم تیموتائوس ۳: ۱۲-۱۳)

شریری که میان قوم خداست، شاید نامیده می‌شود. فرهنگ واژگان شاید یا دغل باز را فردی می‌داند که دیگران را با شخصیتی عاریتی [متظاهرا نه] یا با وانمودسازی و دروغ، فریب می‌دهد. به منظور درک موضوع باید دریابیم که:

"...پادشاهی آسمان همانند مردی [عیسا] است که در مزرعه‌ی خود بذر خوب [پسران پادشاه] پاشید، اما هنگامی که همه در خواب بودند [کلیسایی که مراقب نیست و دعا نمی‌کند]، دشمن وی [شریر] آمد و در میان گندم [ایمان داران راستین] علف سمی [شریرانی که خود را مسیحی نشان می‌دهند] کاشت و رفت." (متا ۱۳: ۲۴-۲۵)^[۱]

توجه کنید که علف‌های سمی^[۲] بین گندم کاشته شده است. علف سمی شبیه گندم است، یعنی تا زمان درو شبیه گندم است. در زمان درو تفاوت آن‌ها آشکار می‌شود، گندم دارای محصول است اما علف سمی هیچ ندارد. دلیل نمی‌شود کسی که مدعی است عیسا را می‌شناسد، حقیقتاً او را می‌شناسد. قصد من این نیست که موجب شک و سوظن [در کلیسا] شوم، اما می‌خواهم آنچه را که پیش‌تر به وضوح در کتاب مقدس شرح داده شد، مورد تاکید دوباره قرار دهم. عیسا به ما هشدار می‌دهد: "از پیامبران دروغین برحذر باشید. آنان در لباس گوسفندان نزد شما می‌آیند، اما در باطن گرگان درنده‌اند. آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از بوته‌ی خار و انجیر را از علف هرز می‌چینند؟ به همین‌سان، هر درخت نیکو میوه‌ی نیکو می‌دهد، اما درخت بد میوه‌ی بد. درخت نیکو نمی‌تواند میوه‌ی بد بدهد، و درخت بد نیز نمی‌تواند میوه‌ی نیکو آورد. درختی که میوه‌ی خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده می‌شود. بنابراین، آنان را از میوه‌هایشان خواهید شناخت." (متا ۷: ۱۵-۲۰) ما باید قوه‌ی تشخیص خود را در بازشناسی میوه‌ی "خوب" از "بد" گسترش دهیم. رساله‌ی یهودا، این موضوع را با جزئیات مطرح می‌کند: "زیرا برخی کسان که محکومیتشان از دیرباز رقم خورده، مخفیانه در میان

۱ ترجمه از *Nkjv* البته به نظر می‌رسد بخش‌های الحاقی توسط نویسنده انجام شده است.

۲ *Tares*: ماشک نیز گفته می‌شود. اما در فرهنگ واژگان مفهوم کتاب مقدسی متفاوتی برای آن آورده شده و در ترجمه‌ی فرهنگ واژگان، علف مضر یا سمی آمده است.

شما رخنه کرده‌اند. اینان خدانشناسانی هستند که فیض خدای ما را به جواز انجام کارهای خلاف اخلاق بدل می‌کنند و عیسی مسیح، یگانه سرور و خداوند ما را انکار می‌نمایند." (یهودا ۴)

ممکن است با خودتان فکر کنید به هیچ وجه امکانش نیست در کلیسایتان کسی که مسیح را انکار کند، عضو باشد. خب، مهم است درک کنید که آن‌ها چگونه او را انکار می‌کنند. دقت کنید که کلام می‌گوید: "مخفیانه در میان شما رخنه کرده‌اند." آن‌ها نه با حرفی که می‌زنند، بلکه با کاری که می‌کنند (روش زندگی شان) عیسای مسیح را انکار می‌کنند. برای روشن شدن این موضوع به آنچه که در تیتوس گفته شده، نگاه کنید: "مدعی خدانشناسی‌اند، اما با کردارشان او را انکار می‌کنند. نفرت‌انگیزند و نافرمان، و نامناسب برای هر کار نیکو." (تیتوس ۱: ۱۶) بنابراین تنها راه بازشناختن آن‌ها از میوه‌های آن‌هاست، نه گفتارشان! یهودا چنین ادامه می‌دهد: "با آنکه شما یک بار از این همه آگاهی یافته‌اید، می‌خواهم یادآور شوم که خداوند قوم خود را از سرزمین مصر رها کنید، اما زمانی دیگر آنان را که ایمان نداشتند، هلاک کرد." (یهودا ۵) او گوسفندان گمراه و دروغین امروز را در کنار کسانی قرار می‌دهد که در بیابان مورد داوری خدا قرار گرفتند. در مورد این دسته در کلام می‌خوانیم که زمین دهان باز کرده و آن‌ها را زنده بلعید. (اعداد ۱۶: ۳۱-۳۲) بسیاری در اثر بلا در حضور خداوند مردند. (اعداد ۱۴: ۳۷) و دیگران در اثر نیش مارهای سمی هلاک شدند (اعداد ۲۱: ۶) و در عهد جدید و در زمان حاضر:

"با این همه، به‌گونه‌ای مشابه، این کسان نیز بر پایه‌ی خوابهایی که می‌بینند بدنهای خویش را نجس می‌سازند و اقتدار خداوند را رد می‌کنند و به بزرگان آسمانی اهانت می‌ورزند... وای بر آنان، زیرا که به‌راه قائل رفته‌اند و در پی سود، به گمراهی بلعام گرفتار آمده و در طغیان قورح هلاک گشته‌اند." (یهودا ۸ و ۱۱)

قائل، بلعام و قورح زمانی در ارتباط با خدا یا در خدمت او بودند. قائل به برادرش حسد برد، از آن جایی که پیشکش هابیل (برادرش)

که بهترین بره ی گله اش بود مورد پسند خداوند واقع شد، در حالی که پیشکش قائن (که میوه ی بارآورده شده توسط خودش بود) رد شد. او خشمگین شد، حتی پس از آن که خداوند او را تعلیم داد که اگر نیکو و درست می بودی، پذیرفته می شد، باز هم دچار رنجش شد. برای او ساده تر بود که نسبت به برادرش خشمگین و رنجیده خاطر باقی بماند تا با شرارت قلب خود برخورد کند. این رنجش به نفرت بدل شد؛ نفرتی که بالاخره خودش را به صورت قتل بروز داد. "کسی که از برادر خود نفرت دارد، قاتل است و شما می دانید که هیچ قاتلی از سکونت حیات جاویدان در خود برخوردار نیست." (اول یوحنا ۳: ۱۵)

بلعام برای پول، جاه و مقام حریص بود. او مسح خود را بر زندگی اش در امید به ثروت، حتی پس از این که خدا او را نصیحت به عدم انجام آن کار کرد، فروخت. "اما آنان که سودای ثروتمند شدن دارند، دچار وسوسه می شوند و به دام امیال پوچ و زیانباری گرفتار می آیند که موجب تباهی و نابودی انسان می گردد." (اول تیموتائوس ۶: ۹) به همین علت وقتی اسرائیل سرزمین کنعانیان را تصرف کرد، بلعام نیز در میان آنان مرد.

قورح، یک کاهن از نسل لاوی بود، اما در بیابان بر ضد موسا و هارون برخاست و گفت: "شما از حد خود پا فراتر می گذارید. زیرا همه ی جماعت، یعنی هر یک از ایشان، مقدسند و خداوند در میان ایشان است، پس چرا خود را بر جماعت خدا برمی افرازید؟" (اعداد ۱۶: ۳ هزاره نو) او کاری به مسئولیت سنگینی که بر دوش موسا بود، نداشت. تنها بخشی از قدرت موسا را می خواست. برنامه ی پنهان او، ارتقای خودش بود. او در نافرمانی نسبت به رهبر تعیین شده ی خداوند، موسا را متهم کرد که تنها خود را برمی افرازد. شورش قورح محکوم شد و در این داوری او زنده توسط زمین بلعیده شد. عهد جدید می گوید: "از رهبران خود اطاعت کنید و تسلیم آنها باشید؛ زیرا ایشان بر جانهای شما دیده بانی می کنند و باید حساب بدهند. پس بگذارید کار خود را با شادمانی انجام دهند نه با آه و ناله، زیرا این به نفع شما خواهد بود." (عبرانیان ۱۳: ۱۷)

در مجموع قائن، بلعام و قورح قادر به نگهداری رابطه شان با خدا

نبودند، زیرا هدف آن‌ها تنها خدمت به خودشان بود نه خدا یا قوم او. یهودا در رساله‌اش ادامه می‌دهد: "اینان صخره‌های دریایی خطرناک در ضیافت‌های محبتانه‌ی شمایند که بدون کمترین پروا با شما بر یک سفره می‌نشینند؛ شبانانی هستند که تنها خود را می‌پرورند؛ ابرهای بی‌باران رانده از باد و درختان پاییزی بی‌برگی هستند که دو بار مرده و از ریشه به‌در آمده‌اند." (یهودا ۱۲) ضیافت‌های محبتانه جزئی از برنامه‌های کلیسایی هستند. یهودا آن‌ها را مثل "لکه"^۳ [صخره‌های دریایی خطرناک] می‌نامد. عیسا برای "کلیسای درخشان می‌آید که هیچ لک و چین و نقصی نداشته باشد" (افسیان ۵: ۲۷) و این یعنی این مردان و زنان از کلیسا پاک‌سازی خواهند شد، مگر آن که پیش از آمدن او توبه کنند. یهودا ادامه می‌دهد: "[آن‌ها] ابرهای رانده از باد [هستند]... ابر بی‌باران بیانگر وضعیت آن‌هاست که ظاهر دینداری دارند اما زندگی عبث و پوچی داشته که هیچ بارانی به بار نمی‌آورند.

سپس یهودا می‌گوید: "و [آن‌ها] درختان پاییزی بی‌برگی هستند که دوبار مرده و از ریشه به‌در آمده‌اند." اینان صخره‌های دریایی خطرناک در ضیافت‌های محبتانه‌ی شمایند که بدون کمترین پروا با شما بر یک سفره می‌نشینند؛ شبانانی هستند که تنها خود را می‌پرورند؛ ابرهای بی‌باران رانده از باد و درختان پاییزی بی‌برگی هستند که دو بار مرده و از ریشه به‌در آمده‌اند. آری، اینان همچون امواج خروشان دریایند که اعمال ننگینشان را چون کف برمی‌آورند و ستارگان سرگردانی هستند که تاریکی مطلق ابدی برایشان مقرر است." (۱۲-۱۳)

به عبارت "دو بار مرده" توجه کنید. دوبار مردن به معنای آن است که شما یک بار بدون مسیح مرده‌اید، سپس با پذیرش او [به عنوان خداوند زندگی تان و دریافت او] زنده می‌شوید، سپس در اثر جدا شدن دائمی از او بار دیگر می‌میرید. پطرس در رساله‌ی دومش به این موضوع می‌پردازد و آن را تایید می‌کند:

"و در سزای آن بدی که کرده‌اند، بد خواهند دید. تفریح اینان عیش و

۳ Spots-blemish: در ترجمه‌های فارسی، «صخره» یا «صخره‌های دریایی خطرناک» آمده است. در ترجمه‌ی NIV و NKJV واژه‌ی «لکه» یا «عیب» به کار رفته است.

عشرت در روز روشن است. لکه‌های ننگی هستند که حتی به‌هنگام شرکت در ضیافت با شما، از غرقه شدن در لذات فریبنده خویش دست برنمی‌کشند. چشمانی دارند پر از زنا که همواره در کمین‌گناه است. این ملعونان، سست‌مایگان را اغوا می‌کنند و در طمع‌ورزی بسی چیره‌دستند! راه راست را ترک گفته و با در پیش گرفتن راه بلعام بن بعور که مزد ناراستی را دوست می‌داشت، گمراه گشته‌اند... زیرا اگر آنان که با شناخت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح، از فساد دنیا رستند، باز بدان گرفتار و مغلوب آیند، سرانجامشان بدتر از آغاز خواهد بود. بهتر آن می‌بود که از آغاز راه پارسایی را نمی‌شناختند، تا اینکه پس از شناختن، از حکم مقدّسی که بدیشان سپرده شد، روی بربتابند." (دوم پطرس ۲: ۱۳-۱۵، ۲۰-۲۱)

من از آیات فراوانی در این فصل استفاده کرده‌ام. من حس کردم برای پرداختن به چنین موضوع حساسی مهم است که به جای گفتن نظرات و اعتقادات شخصی ام، اهمیت و برتری را به کتاب مقدس بدهم. بگذارید توجه شما را به سه نکته‌ی ویژه جلب کنم:

۱. این ریاکاران در میان قوم خدا هستند.
۲. اینان مردان و زنانی هستند که اگرچه راه پارسایی را می‌شناسند، اما برای همیشه آن را ترک کرده‌اند.
۳. آن‌ها ظاهر دینداری دارند، اما انگیزه‌هایشان خودخواهانه است. خدای آن‌ها، شکم‌شان است و به ننگ و شرم خود فخر می‌کنند. قلب‌هایشان در اعمال آزمندانه تعلیم یافته است.

چه طور می‌توانیم آن‌ها را بازشناسیم؟ با بررسی میوه‌هایشان! فقط به واسطه‌ی گناهان یک فرد، نمی‌توان ضرورتاً او را ریاکار نامید. داود مرتکب زنا شد و همسر آن زن را به قتل رساند. اما وقتی با ناتان نبی روبه‌رو شد، به روی درافتاده و توبه کرد. کتاب مقدس می‌گوید داود مردی در پی قلب خدا بود. مسلماً خدا دید که داود میوه‌ی شایسته‌ی توبه را آورده و قلب او را داوری کرد نه اعمالش را.

از طرف دیگر شائول تنها تعدادی گاو و گوسفند و پادشاه عمالیه را بر خلاف فرمان خدا نکشته بود. اما وقتی با سموئیل روبه‌رو شد، گفت:

"گناه کرده ام، حال تمنا اینکه مرا به حضور مشایخ قومم و به حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یهوه خدایت را عبادت نمایم." (اول سموئیل ۱۵: ۳۰)

به نظر می‌رسید شائول آگاه نبود که علیه خدا گناه کرده است [تمرد نموده]؛ او می‌خواست مطمئن شود که این رویداد ناگوار موجب تغییر جایگاه او در چشم رهبران و یا مردم نمی‌شود. او در مجموع نگران رابطه‌اش با خدا نبود. او تنها به دنبال مصالح خودش بود.

اگر قرار باشد تنها بخش ظاهری و قابل دیدن گناهان این دو مرد را درجه بندی کنیم، باید داود را به عنوان فردی شریر و فاسد و شائول را فردی که دچار اشتباه شده بود، طبقه بندی کنیم. اما قضاوت تنها بر اساس استانداردهای ظاهری ما را به اشتباه می‌اندازد! خداوند شائول را طرد نمود و داود را پادشاه ساخت. خدا تنها به اعمال ما نگاه نمی‌کند (چیزهایی که برای انسان قابل دیدن است)، بلکه به قلب ما نگاه می‌کند.

میوه‌ها محصول قلب هستند و از آن سرچشمه می‌گیرند. هیچ انسانی قادر نیست دل انسان دیگری را بشناسد، ما به زحمت از دل خود نیز آگاهیم، اما می‌توانیم میوه‌ها را تشخیص دهیم. یک فرد ممکن است از نظر ظاهری با شما دوستانه رفتار کند، اما انگیزه‌های درونی او بهره برداری از شماست. کلیدی اصلی، انگیزه‌ی قلبی است که خود را در بیابان آشکار می‌سازد.

باز هم یک کلام هشدار دهنده؛ تشخیص و تمیز به معنای سوءظن نیست. سوءظن ناشی از ترس است (چه چیزی اتفاق می‌افتد و چه اثری بر من دارد؟) ترس از خدا نیست. چنین تشخیصی معمولاً اشتباه است [تشخیص در اثر سوءظن و ترس]. تشخیص درست در اثر نگرانی برای دیگران و سعادت آن‌هاست. تشخیص، با یک برنامه‌ی پنهانی یا روح انتقادی همراه نیست. "دعایم این است که محبت شما هر چه بیشتر فزونی یابد و با شناخت و بصیرت کامل همراه باشد" (فیلیپیان ۱: ۹) محبت کامل ترس را بیرون می‌راند و فضایی را ایجاد می‌کند که در آن روح تشخیص می‌آید نه شک و سوءظن. عیسا، شرارت و ریاکاری فریسیان را تشخیص داده و با آن برخورد نمود، اما آن‌ها

را به قدری دوست داشت که برایشان مرد. با این حال اگر به شکلی شایسته بتوانید قدرت تشخیص داشته باشید، به جای بدگویی و سخن چینی برای آن افراد دعا می‌کنید. شاید خدا شما را هدایت کند تا نزد آن شخص بروید. بهترین راه آزمودن این هدایت، انگیزه‌تان است. آیا این باعث می‌شود آن‌ها بفهمند شما تا چه حد روحانی هستید؟ یا باعث می‌شود بدانند شما تا چه حد ناراحت و آشفته‌اید؟ آیا این باعث می‌شود تا آن‌ها اصلاح شوند تا دیگران آسیب نبینند؟ یا برای حکمت رهبران دعا می‌کنید تا به شکلی شایسته بتوانند دارای قدرت تشخیص و تمیز گردند؟ پولس می‌گوید: "در خاتمه، ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند به سرعت پیش رود و عزّت یابد، همان‌گونه که در میان شما چنین شد، و تا از افراد خبیث و شرور رهایی یابیم، زیرا همگان را ایمان نیست." (دوم تسالونیکیان ۳: ۱-۲)

بیایید ملاکی را یک بار دیگر مرور کنیم:

خدا نخست پیام آورش را می‌فرستد؛ نبی‌ای که دارای مسح است تا هشدار داده و قوم خدا را به توبه فراخواند. سپس برای پاک‌سازی و تطهیر کسانی که کلام نبوتی را دریافت کرده‌اند، به هیکل خود می‌آید تا آن‌ها او را به شکلی شایسته پرستش نمایند. سپس به سرعت کسانی را که در میان قوم او هستند، اما کلام نبوتی را رد کرده‌اند، داوری خواهد کرد.

خدا نخست هشدار می‌دهد، سپس تطهیر می‌کند، سپس داوری و حکم می‌کند. من باور دارم که اکنون می‌توان صدای هشدار خدا را شنید و کار پاک‌سازی در قلب کسانی که به او ایمان دارند نیز شروع شده است. توجه به این نکته مهم است که انبیا حکم نمی‌کنند، آن‌ها هشدار می‌دهند؛ نبوت ترساننده نیست، بلکه با هدف جلب نظر کردن است.

ما این موضوع را به روشنی در اناجیل می‌بینیم. یحیای تعمیددهنده آمد تا مردم را به توبه و تعمید با آب موعظه کند و به آن‌ها نسبت به داوری قریب الوقوع و حتمی الهی هشدار دهد:

"اما یحیا چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که به آنجا که او تعمید می‌داد می‌آمدند، به آنان گفت: «ای افعی زانگان! چه کسی به

شما هشدار داد تا از غضبی که در پیش است، بگریزید؟ پس ثمری شایسته توبه بیاورید و با خود مگویید "پدر ما ابراهیم است." زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است از این سنگها فرزندان برای ابراهیم پدید آورد. هم‌اکنون تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است. هر درختی که میوه خوب نهد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد. «من شما را برای توبه، با آب تعمید می‌دهم؛ اما آن که پس از من می‌آید توانا تر از من است و من حتی شایسته نیستم کفشهایش را پیش آورم. او شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. او کج‌بیل خود را در دست دارد و خرمنگاه خود را پاک خواهد کرد و گندم خویش را در انبار نخیره خواهد نمود، اما گاه را با آتشی خاموشی‌ناپذیر خواهد سوزانید.» (متا ۳: ۷-۱۲)

یحیا هشدار داد که اگر توبه‌ی حقیقی نکنیم، داوری و حکم خواهد آمد. او گفت که توبه‌ی راستین، میوه‌ی نیکو می‌آورد، و عدم توبه باعث هیچ تغییری نخواهد شد. اگر توبه‌ی حقیقی وجود نداشته باشد، تبر بر ریشه خواهد خورد؛ یعنی جایی که منبع حیات میوه هاست، یعنی دل. این تبر، درخت را از تاک منقطع خواهد ساخت. عیسا هشدار می‌دهد:

"به شما می‌گویم که چنین نیست. بلکه اگر توبه نکنید، شما نیز جملگی هلاک خواهید شد." سپس این مَثَل را آورد: «مردی درخت انجیری در تاکستان خود کاشت. چون خواست میوه آن را بچیند، چیزی بر آن نیافت. پس به باغبان خود گفت: "سه سال است برای چیدن میوه این درخت می‌آیم اما چیزی نمی‌یابم. آن را بَر، تا خاک را هدر ندهد." اما او پاسخ داد: "سرورم، بگذار یک سال دیگر هم بماند. گِردش را خواهم کند و کودش خواهم داد. اگر سال بعد میوه آورد که هیچ؛ اگر نیاورد آنگاه آن را بَر."» (لوقا ۱۳: ۵-۹)

یحیای تعمیددهنده کسی بود که پیرامون درخت را کند و به آن کود داد. او زمین سفت را شخم زد و نرمش ساخت تا بتواند پاک‌سازی و تطهیر الهی را دریافت کند. او مردم را آن قدر دوست داشت که به آن‌ها حقیقت را بگوید و هشدارشان بدهد. یحیا از نظر خدا بزرگ بود (لوقا ۱: ۱۵) بزرگی از نظر انسان‌ها یک چیز است و از نظر خدا چیز کاملاً

دیگری است.

یحیا چون از طرد شدن توسط خدا بیش تر از طرد شدن توسط انسان ها می ترسید، حقیقت را می گفت. یک شاهد دروغین چاپلوسی می کند، اما شاهد راستین حقیقت را می گوید، حتا اگر به بهای طرد شدن باشد. یحیا نمونه ای از دسته ی دوم است [کسانی که به هر بهایی حقیقت را می گویند]. او گفت که عیسا کج بیل خود را در دست دارد و خرم نگاه خود را پاک خواهد کرد. نکته ای که می خواهم به آن اشاره کنم این است که عیسا به طور کامل هیکل خود را پاک خواهد ساخت. هیچ چیز از دید او پنهان نیست.

به همین دلیل است که عیسا می تواند به یهودیان نگاه کرده و بگوید:

"اگر توبه نکنید، شما نیز جملگی هلاک خواهید شد." (لوقا ۱۳: ۵)

باید تحولی در کلیسا رخ دهد! انگیزه های ما اغلب اشتباه هستند. ما می گوئیم که فلان کار را برای خدا انجام می دهیم، در حالی که به دنبال منفعت برنامه های پنهان خود هستیم. به ندرت در کلیسا شاهد شفاعت هستیم و کم تر برای پلیدی و زشتی های درون آن به نزد خدا با ناله و فریاد دعا می کنیم. در حالی که دشمن به خوردن و بلعیدن ادامه می دهد، احساسات ما راکد و خاموش است و انگار اصلا متاثر نمی شویم. فکر می کنیم بسیار ثروتمندیم و به هیچ چیز احتیاج نداریم، در حالی که نسبت به وضعیت و شرایط حقیقی خود نابینا هستیم. (مکاشفه ۳: ۱۵-۱۷) اما اکنون خدا در حال هشدار دادن و فرآیند پاک سازی است. کلیسا باید تغییر کند؛ در واقع این تغییر و تحول آغاز شده است! این تحول باید در سطوح رهبران آغاز شود و نه فقط در دیوارها بلکه در خود خانه، همچون یک خانه تکانی. این تحول باید در پدران کلیسا نمود یابد. آن ها باید انقلابی در روش ها، نگرش ها و طرز فکرهای ما ایجاد کنند. قلب پدران و رهبران کلیسا باید به سوی فرزندان و قوم خدا متمایل گردد.

خدا شریران و ریاکاران را در میان قوم خود برملا خواهد ساخت. او خود آن ها را داوری خواهد کرد، نه انبیا! یحیای تعمیددهنده، داوری خداوند را هشدار داد و عیسا با پاک ساختن هیکل آن را تطهیر نمود؛ و اندکی بعد خدا هیکل را به واسطه ی داوری اش ویران ساخت.

فصل یازدهم

ابزار پاک سازی

این شخصیت است که یک مرد خدا را می سازد، نه مسح. "و در این بسیار شادمانید، هر چند اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایشهای گوناگون غمگین شده‌اید، تا اصالت ایمانتان در بوته آزمایش به ثبوت رسد و به هنگام ظهور عیسی مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد، همان ایمان که بس گرانبهاتر از طلاست که هر چند فانی است، به وسیله آتش آزموده می‌شود." (اول پطرس ۱: ۶-۷)

پطرس شرح می‌دهد که چگونه آزمایش‌ها و سختی‌ها موجب پالایش ما می‌شود. واژه‌ی "محزون شدن"^[۱] ترجمه‌ی واژه‌ی یونانی *lupeo* است. یکی از معانی این واژه، "پریشانی، اندوه و محزونی" است. بنابراین می‌توانیم بگوییم که در زمان‌های پریشانی قلب ما تطهیر و پالایش می‌شود.

"اما آگاه باش که در روزهای آخر زمانهای سخت پیش خواهد آمد."

Heaviness ۱

مردمان خودپرست، پولدوست، لاف‌زن، متکبر، ناسزاگو، نافرمان به والدین، ناسپاس، ناپاک، بی‌عاطفه، بی‌گذشت، غیبت‌گو، بی‌بندوبار و وحشی، دشمن نیکویی، خیانتکار، عجول و خودپسند خواهند بود. لذت را بیش از خدا دوست خواهند داشت و هر چند صورتِ ظاهرِ دینداری را دارند، منکر قدرت آن خواهند بود. از چنین‌کسان دوری‌گزین... همان‌گونه که یئیس و یَمْبْرِیس به مخالفت با موسا برخاستند، اینان نیز که فکری فاسد و ایمانی مردود دارند، با حقیقت مخالفت می‌کنند. اما راه به جایی نخواهند برد، بلکه حماقتشان بر همگان آشکار خواهد شد، چنانکه حماقت آن دو نیز عیان ولی تو تعلیم و رفتار و هدف و ایمان و صبر و محبت و تحمل مرا و آزارهایی را که دیدم و رنجهایی را که کشیدم، نظاره‌گر بوده‌ای و از آنچه در آنطاکیه، قونیه و لِسْتَرِه بر سرم آمد و آزارهایی که به من رسید، نیک آگاهی. اما خداوند مرا از آن همه رهانید. راستی، همه کسانی که خواهند در مسیح عیسا با دینداری زیست کنند، آزار خواهند دید؛ اما شراتر پیشگان و شیادان در بدی پیش خواهند رفت؛ فریب خواهند داد و فریب خواهند خورد." (دوم تیموتائوس ۳: ۱-۵ و ۸-۱۳)

آیا به نظر نمی‌رسد که این آیات وضعیت دنیای کنونی ما را توضیح می‌دهند؟ البته! در حقیقت مثل این است که تیتز روزنامه‌ها را می‌خوانیم. نکته‌ی تاسف بار این است که این آیات به درستی وضعیت کلیسا را نیز توصیف می‌کند. توجه کنید که در ابتدای این آیات پولس می‌گوید که در زمان‌های آخر "زمان‌های سخت"^{۱۲} پدید خواهد آمد. این زمان‌های پریشانی و سختی باعث خواهد شد که ریاکاران که صورت ظاهر دینداری را دارند ولی میوه‌ای ندارند، منقطع گردند.

توجه به این نکته مهم است که مسح ضرورتاً نشانه‌ی تایید الاهی در زندگی شخص نیست. پولس تیموتائوس را پند می‌دهد که از زندگی خودش [پولس] سرمشق بگیرد. پولس می‌دانست که این عمل موجب ثمر آوردن در زندگی تیموتائوس می‌شود که مجبور بود مسئولیت و مسیحی که خدا به او سپرده بود را به انجام رساند. توجه کنید اگرچه خدا معجزات و شفاهای فراوانی از طریق پولس شکل داده بود، اما این

آن چیز مهمی نبود که پولس حس می کرد تیموتائوس باید آن را نگاه کرده و دنبال نماید. او به تیموتائوس گفت که شخصیت او را [پولس] که با میوه‌ی روح تایید می شد، دنبال نماید. "اما ثمرهٔ روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری است. هیچ شریعتی مخالف اینها نیست" (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳)

یکی از منابع سختی و پریشانی، ریاکارانی هستند که زندگی شان بر طبق دوم تیموتائوس ۳: ۲-۴ است. منابع دیگر پریشانی از بیرون کلیسا می آید؛ از جانب افراد شرور و سیستم دنیا. ریاکاران ظاهر دینداری خواهند داشت و همان طور که در حیطه‌ی مذهبی می گوئیم: "فقط حرف و حرف، نه چیزی بیش تر"، برخی حتا آیات خارق العاده و فراطبیعی بروز می دهند. با این وجود دل های آن ها نه به دنبال خداوند است نه قوم خدا، بلکه فقط به دنبال مصالح خود هستند.

پولس در میانه‌ی صحبت اش می گوید: "به راستی همه‌ی کسانی که بخواهند در عیسای مسیح با دینداری زیست کنند، آزار خواهند دید". جفا و آزار بخش دیگری از فرایند پاک سازی است. این آزار از جانب چه کسانی است؟ ریاکاران! کسانی که در میان قوم خدا رخنه کرده اند. به همین دلیل پولس موضوع ینیس و یا یمبریس را پیش می کشد که علیه موسا به مخالفت برخاستند. اینان کسانی در میان جماعت خداوند بودند، نه بیرون از آن.

پولس برخی از جفاها و مخاطراتی که خود در طول خدمتش با آن روبه رو بوده را شرح می دهد، و به ما می گوید که برخی از این پریشانی ها و شکنجه ها از جانب برادران دروغین بوده (دوم قرنتیان ۱۱: ۲۶)

این تطهیر [تطهیر با جفاها و آزارها و پریشانی ها] ، تنها به این محدود نمی شود و می تواند از جانب کسانی ناشی شود که زمانی با خدا راه می رفته اند ولی اکنون از او روی برگردان شده اند. چنین افرادی نیز ظاهر دینداری دارند و مدام حرف می زنند، اما قلب شان در پی منافع خودشان است نه خدا. ببینید داود چه می گوید:

"دل در سینه ام به درد آمده، و رعب و وحشت مرگ بر من مستولی

شده است. ترس و لرز مرا درگرفته، و دهشت بر من چیره گشته است!... زیرا دشمن من نیست که بر من طعنه می‌زند، وگرنه تاب می‌آوردم؛ و بدخواه من نیست که در برابرم قد برمی‌افرازد، وگرنه از او پنهان می‌شدم. بلکه تویی! مرد همتای من، یار خالص و دوست نزدیکم، که روزگاری با هم رفاقتی شیرین داشتیم، آنگاه که با انبوه جمعیت در خانه خدا گام می‌زدیم... اما من خدا را می‌خوانم، و خداوند مرا نجات می‌دهد." (مزمور ۵۵: ۴-۵ و ۱۲-۱۴ و ۱۶)

خداوند داود را برگزید تا پادشاه باشد. او در حضور دوستان و خانواده‌اش توسط سموئیل مسح شد. داود به عنوان پسری چوپان اما احاطه شده با محبت و توجه خاص خدا به کمک شائول پادشاه رفت. داود با جلیات در میدان جنگ رودرو شد، و در پیروزی در نبرد هم پیروزی را برای اسرائیل به ارمغان آورد و هم با دختر شائول ازدواج کرد. به او اجازه داده شد تا سر میز پادشاه بنشیند و در اتاقی در قصر ساکن شود. پسر پادشاه، یوناتان، نزدیک‌ترین دوست او شد. داود، شائول را در هر جنگی که می‌رفت، همراهی می‌کرد. به نظر می‌رسید تعلیم و آماده‌سازی او برای تاج و تخت در حال کامل شدن باشد. به هر چه دست می‌زد، در آن کامیاب می‌شد. او هیچ اشتباهی نمی‌کرد تا این که ... روزی رسید که مردم شروع به مقایسه‌ی او با شائول نمودند. از آن جایی که دست خدا بر زندگی او بود، زنان می‌سرودند: "شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است." (اول سموئیل ۱۸: ۷) آنگاه طبیعت واقعی شائول، در قالب خشم و حسادت سربرآورد. او داود را تا زمانی که برای پادشاهی‌اش ارزشمند بود، دوست داشت اما اکنون او را همچون تهدیدی برای خود می‌دید. او برای حفاظت از تاج و تختش، سعی کرد داود را بکشد. او به سمت داود نیزه پرتاب کرد و لشگری را برای تعاقب و کشتن او فرستاد. او به مدت شانزده سال داود را از غاری به غاری دیگر در بیابان دنبال کرد. داود باید با خود فکر می‌کرد: "کجای کار اشتباه کرده‌ام؟! من مطمئن‌ام که داود در اثر واکنش شائول آزرده شده بود. او می‌بایست مورد محبت و تحسین شائول باشد، اما اکنون خداوند از دیوانگی شائول برای پاک ساختن

داود استفاده کرده بود.

شاید بگویید: "شائول نیز توسط سموئیل مسح شده بود"، بله، او مسح شده‌ی خداوند بود. با این وجود، مسح خدا به معنای تایید خدا نیست. شاید به عنوان یک مرد جوان به نظر خودش با فروتنی شروع کرد، اما همانند بسیاری دیگر که تطهیر و شکسته نمی‌شوند، او نیز با دریافت موفقیت و قدرت چهره و شخصیت واقعی‌اش را بروز داد. این شخصیت است که یک مرد خدا را می‌سازد، نه مسح. در کتاب مقدس و در طول تاریخ، انسان‌ها در نتیجه‌ی رسیدن به موفقیت بدون آن که نخست به شخصیت مناسب برای برخورد با آن موفقیت رسیده باشند، سقوط کرده‌اند. این شخصیت میوه‌ی روح است. میوه‌ها باید کاشته شوند، ولی عطایا بخشیده می‌شوند. کاشته شدن و رشد کردن میوه‌ها زمان می‌برد، اما پیش از رشد هر چیز، نخست یک دانه باید در زمین کاشته شده و بمیرد. از طرف دیگر، عطایا رشد نمی‌کنند؛ آن‌ها داده می‌شوند. عطایا می‌توانند یک باره داده شوند. بنابراین فریب نخورید. عیسا گفت ما می‌توانیم یک مرد راستین خدا را به وسیله‌ی میوه‌هایش بشناسیم، نه به وسیله‌ی عطایایش. تایید خداوند بر زندگی یک فرد، میوه‌های روح است نه عطایای روح. بیابان جایی است که انسان تطهیر شده و شخصیت الهی در او رشد می‌یابد. در کوره‌ی سختی‌ها و آزارهاست که انسان الهی واقعی ساخته می‌شود. رومیان ۵: ۳-۴ می‌گوید: "نه تنها این، بلکه در سختیها نیز فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختیها بردباری به بار می‌آورد و بردباری، شخصیت را می‌سازد، و شخصیت سبب امید می‌گردد"

تایید الهی بر زندگی داود به این دلیل بود که او فردی در پی قلب خدا بود نه فردی در پی پادشاهی! شائول پادشاه هرگز از میان یک بیابان کامل کننده، عبور نکرد. بنابراین شکسته نشده و متزلزل باقی ماند. داود عبور کرد، هرچند خدا از شائول استفاده کرد تا او را به بیابان بفرستد! ابزار دیگری که خداوند برای پاک ساختن خادمانش به کار می‌برد، استفاده از مسیحیان جسمانی یا نابالغ و اعضای خانواده است. رابطه‌ی یوسف با برادرانش یک نمونه‌ی خوب از این دست است:

"اسرائیل یوسف را بیش از همه پسران دیگرش دوست می‌داشت، زیرا پسر ایام پیری او بود؛ و برایش ردایی فاخر^[۱] تهیه کرد. اما چون برادران یوسف می‌دیدند پدرشان او را بیش از همه برادرانش دوست می‌دارد، از یوسف نفرت داشتند و نمی‌توانستند با او به سلامتی سخن گویند. و اما یوسف خوابی دید و چون آن را برای برادرانش بازگفت، نفرت آنان از او فزونی گرفت" (پیدایش ۳۷: ۳-۵)

برادران یوسف که (با یوسف) پدران دوازده قبیله ی اسراییل بودند، به برادرشان حسادت می‌کردند. یوسف در رویایش دید که پدرش، مادرش و یازده برادرش به او تعظیم می‌کنند. او رویایش را با آن‌ها در میان گذاشت که تنها بادی در میان آتش نفرت آن‌ها بود [و آن را شعله‌ورتر ساخت].

برادرانش به صحرا رفتند که در آن رمه‌ها را نگه داری می‌کردند. مدتی بعد، یعقوب [اسراییل] یوسف را فرستاد تا ببیند برادرانش چه می‌کنند: "آنها او را از دور دیدند و پیش از آن که نزدیک ایشان بیاید، دسیسه کردند که او را بکشند و به یکدیگر گفتند: «اینک آن خواب‌بیننده می‌آید! اکنون بیایید او را بکشیم و در یکی از این گودالها بیفکنیم و بگوییم جانوری درنده او را خورده است. آنگاه ببینیم خوابهایش چه می‌شود.»" (پیدایش ۳۷: ۱۸-۲۰)

آن‌ها به یوسف حسادت می‌کردند و تلاش نمودند او را از رسیدن به خواندگی الهی بازدارند، بدون آن که بدانند ابزاری در دست خدا برای تحقق نبوت هستند.

یک روز خدا در این باره با من صحبت کرد و گفت: "پسرم، هیچ انسانی وهیچ شریری نمی‌تواند تا زمانی که مطیع من هستی، تو را از اراده‌ی من دور سازد. تو خود تنها کسی هستی که می‌توانی خودت را از اراده‌ی من دور سازی!". خدا از آنچه این برادران خشمگین برای آسیب رساندن به یوسف در نظر داشتند، برای تحقق رویا استفاده کرد! پس در حالی که پس از انداختن او در چاه (نبی در پرورش)^[۲]، در حال

^۲ نویسنده از واژه‌ی Pit (چاه) به عنوان مخفف استفاده کرده است. *Prophet In Training* PIT: (نبی در پرورش) استفاده کرده است.

غذا خوردن بودند، کاروانی از اسماعیلیان را دیدند که به سمت مصر می رفتند.

"یهودا به برادران گفت: «از کشتن برادرمان و کتمان خون او چه سود؟ بیایید تا او را به اسماعیلیان بفروشیم و دستمان را به خویش آلوده نکنیم؛ زیرا او برادر ما و گوشت تن ماست.» برادرانش پذیرفتند. پس چون بازرگانان مدیانی می گذشتند، برادران یوسف او را کشیده، از گودال برآوردند و به بیست پاره نقره به اسماعیلیان فروختند؛ ایشان نیز او را به مصر بردند." (پیدایش ۳۷: ۲۶-۲۸)

یوسف به مصر برده شد و به فوتیفار که یکی از صاحب منصبان دربار فرعون و یک افسر بود، فروختند. حال او برده ای در خانه ی مردی دیگر بود. خدا شروع به کامیاب ساختن یوسف نمود، و او توجه اربابش را به خود جلب کرد. به محض آن که جایگاه او در خانه ی فوتیفار تثبیت شد، همسر فوتیفار مجذوب او شد. او می خواست با یوسف همخوابه شود. اما یوسف خودداری کرد و گفت: "چگونه مرتکب این شرارت بزرگ شوم و به خدا گناه ورزم؟"^[۴] با این وجود وقتی یک روز با آن زن در خانه تنها بود، زن ردای او را گرفت و از او خواست که با وی بخوابد. یوسف از خانه فرار کرد و ردایش برجای ماند. زن به همسرش گفت که یوسف قصد تعرض به او را داشته است. آن گاه فوتیفار یوسف را گرفته و او را به زندان فرعون انداخت. یوسف داشت از خانواده ی فوتیفار محافظت می کرد. او به عنوان خادم در خانه ی فوتیفار با وفاداری کار کرده بود و موجب کامیابی او [فوتیفار] شده بود. ظاهر امر چنین بود که هرچه یوسف بیش تر خدا را پیروی می کرد، شرایطش بدتر می شد. تلویحا این خطای برادران یوسف بود که او را به مصر فرستاده بودند. این جا بیابان یوسف بود. رویای خدا و محبت یعقوب به نظر بسیار دور می رسید. این مجالی کامل برای یوسف بود تا تلخ شود. او می توانست سال های زندگی اش در مصر را با نقشه کشیدن برای انتقام از برادرانش بگذراند. این دوره پانزده تا هفده سال به طول انجامید. تمام امیدهای طبیعی از دست رفت؛ چه طور ممکن بود رویایش

محقق شود؟ اما یوسف در فرایند آماده سازی بود تا ظرفی در دست خدا شود. دیگران شاید در شرایطی نه به این سختی، می گویند: "این به خاطر شبانم، خانواده ام، دوستانم یا همسرم است که در این بیابان گیر کرده ام. این تقصیر آن هاست که خواندگی خدا در زندگی ام به انجام نمی رسد!"

اما خدا شرایط یوسف را چگونه شرح می دهد:

"و مردی را پیشاپیش ایشان فرستاد، یوسف را، که به غلامی فروخته شد. پاهای او را به عُل و زنجیر زخمی کردند، و گردنش در حلقه آهنین بسته شد؛ تا زمانی که سخن او واقع گردید، و کلام خداوند درستی او را ثابت کرد." (مزمور ۱۰۵: ۱۷-۱۹)

خدا می گوید که این خودش بوده که یوسف را پیش از برادرانش فرستاد. خدا از خشم برادران یوسف استفاده کرد تا یوسف را پاک ساخته و او را قادر به تحقق رویایش سازد و او را رهبری گرداند که مصر و خانواده اش را از بحران خشکسالی به سلامت عبور دهد. در حالی که یوسف در زندان و درد بود، کلام خدا به او داده شد. خوب است در این جا به حقیقتی مهم اشاره کنم: شما خودتان نمی توانید به دنبال بیابان باشید، خدا خود شما را به آن جا هدایت خواهد کرد. آن جا مکانی خواهد بود که آزموده و پاک می شوید. توجه کنید که خدا در مزمور ۱۰۵: ۱۹ چه می گوید، او می فرماید: "تا زمانی که سخن او واقع گردید، و کلام خداوند درستی او را ثابت کرد." شاید خدا به شما رویایی نشان دهد که شما را برای انجام چه کاری خوانده است. شاید از نقشه ای که برایتان دارد، با شما سخن بگوید. با این وجود اغلب به نظر می رسد هرچه بیش تر خدا را می جویید و از کلامش اطاعت می کنید، بیش تر از رویایی که در قلب تان نهاده، دور می شوید. شاید ببینید دیگران در خدمت (یا دیگر بخش های زندگی شان) پیشرفت می کنند، اما به نظر می رسد شما در خلاف جهت رویایی که خدا به شما بخشیده در حرکتید. ممکن است هر کاری را که به نظر تان درست است، انجام دهید. اما دیگرانی که در اطراف شما هستند و جسمانی هستند

و خدا را نمی جویند، در ظاهر کامیاب اند و در حال ترقی و پیشرفت. آن‌ها کسانی هستند که برکات مادی و اجتماعی را دریافت می‌کنند [شما]. آن‌ها با چاپلوسی و تقلب به موفقیت‌های اجتماعی می‌رسند. آن‌ها کسانی هستند که با تقلب، دروغ و حقه بازی کارهایشان را پیش می‌برند، اما هنوز به نظر می‌رسد که برکات از آن‌هاست در حالی که شما در زندان فرعون در غل و زنجیرید. در مورد این‌ها چه می‌گویید؟! آیا شکایت می‌کنید؟

ببینید خدا در این باره چه می‌گوید:

"خداوند می‌گوید: به ضدّ من سخنان سخت گفته‌اید و می‌گویید به ضدّ تو چه گفته‌ایم؟ گفته‌اید: بی‌فایده است که خدا را عبادت نمایم و چه سود از اینکه اوامر او را نگاه داریم و بحضور بیهوه صباوت با حزن سلوک نماییم؟ و حال متکبران را سعادت‌مند می‌خوانیم و بدکاران نیز فیروز می‌شوند و ایشان خدا را امتحان می‌کنند و (معهدنا) ناجی می‌گردند." (ملاکی ۳: ۱۳-۱۵)

اینان چه شکایتی می‌کردند؟ آن‌ها می‌گفتند: "چه سود که خدا را اطاعت نماییم، چراکه به هیچ جا نمی‌رسیم، این شریرانند که کامیاب می‌شوند نه ما". خداوند این سخنان را تند و زننده می‌نامد و آن را مستقیماً خطاب به خود و بر ضد خود می‌بیند. کاملاً واضح است که این سخنان غرغر و شکایت‌اند. خدا می‌داند چه کسی به دنبال اوست و چه کسی به دنبال منافع. این که چیزی را برکات بنامیم، با برکات حقیقی دو مقوله‌ی کاملاً متفاوتند. اگر دل و منش شما درست نباشد، چه بسا برکات دوامی نداشته باشند. ببینید خدا چه در مورد کسانی که به برکات خود مغرورند، می‌گوید:

"و الان ای کاهنان این وصیت برای شما است! بیهوه صباوت می‌گویید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم مرا تمجید نمایید، من بر شما لعن خواهم فرستاد و بر برکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده‌ام چونکه آن را در دل خود جا ندادید." (ملاکی ۲: ۱-۲)

میراث ما شامل مقام و مال نیست. میراث ما خداوند است! حزقیال

۴۴: ۲۸ می‌گوید: "و ایشان را نصیبی خواهد بود. من نصیب ایشان خواهم بود. پس ایشان را در میان اسرائیل ملک ندهید زیرا که من ملک ایشان خواهم بود." بسیاری در کلیسا چشم خود را به روی میراث حقیقی بسته‌اند و به جای آن به مال و مقامات به عنوان میراث چشم دوخته‌اند. این اموال و مقامات، حتی ممکن است به وسیله‌ی خدا داده شده باشد. اما این وضع درست به سان پسری است که آنچه را که پدرش به او داده، برایش از رابطه با پدر جذاب‌تر است. من چهار پسر دارم و دوست دارم هرچه دارم، به آن‌ها بدهم. اما قلب من می‌شکند اگر دریابم که آن‌ها فقط به خاطر گرفتن چیزی از من، به من توجه دارند. ببینید ملاکی در ادامه چه می‌گوید:

"آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیز داشتند مکتوب شد."
(ملاکی ۳: ۱۶)

اینان کسانی هستند که به دنبال مقام، دیده شدن یا اموال نیستند. آن‌ها قلب خدا را می‌جویند! میل به شناختن خداوند در درون‌شان موج می‌زند. می‌توانید با آن‌ها درباره‌ی مسائل اجتماعی و تجاری حرف بزنید، اما قلب آن‌ها فقط وقتی درباره‌ی خداوند حرف می‌زنید، مشتعل می‌شود. اینان کسانی هستند که لوقا درباره‌ی آن‌ها می‌گوید: "آنها از یکدیگر پرسیدند: «آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدّس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟»" (لوقا ۲۴: ۳۲). اشتیاق آن‌ها در چیزهای روح است. آن‌ها می‌گویند: "من فقط می‌خواهم خدا را بشناسم؛ می‌خواهم او را خوشنود سازم؛ من گرسنه و تشنه‌ی کلام خدا هستم؛ من می‌خواهم او در من شادی و لذت را بگذارد، چراکه او منبع شادی من است". این همه‌ی چیزی است که آن‌ها می‌خواهند. عشق نخست آن‌ها عیسا است، نه خدمت. برای آن‌ها مهم نیست که وسط بیابان باشند یا برای میلیون‌ها نفر موعظه کنند، در هر حال عیسا عشق نخستین آن‌هاست.

اکنون می‌توانیم راحت تر تفاوت شائول و داود را درک نماییم. آرزوی شائول، پادشاهی بود و آرزوی داود، خداوند. هر دوی آن‌ها مورد آزمایش واقع شدند. در آزمایش بود که نیت حقیقی دل آن‌ها خود را بروز داد. وقتی پسر داود ابشالوم، توطئه کرد تا تاج و تخت پدر را بگیرد، پاسخ داود بسیار بنیادین و مهم بود: "اگر خداوند با من نباشد، آن گاه اجازه خواهد داد ابشالوم تخت پادشاهی را بگیرد، اما اگر نزد او التفات یابم و او با من باشد، مرا باز خواهد گرداند." (دوم سموئیل ۱۵: ۲۵ را بخوانید) حال واکنش شائول را در شرایطی مشابه مقایسه کنید. وقتی شائول فقط شک کرده بود که داود این شانس را دارد تا تاج و تخت را بگیرد، ده سال از عمرش را برای حفاظت از تاج و تختش به تعقیب این مرد جوان با لشگری سه هزار نفره تلف کرد. من عبارت "تلف کردن" را به کار بردم زیرا تلاش‌های ما بیهوده خواهد بود اگر برای اجتناب از نقشه‌ی حتمی و اجتناب ناپذیر خدا آن‌ها را به کار بریم. شائول در پی جاه و مقام بود نه قلب خدا. او عمرش را برای حفاظت از برکاتش صرف نمود. جای تاسف است که خدا بود که او را بر تخت نشانند، اما شائول آنچه را که به او داده شده بود، بیش تر از اوایی که آن‌ها را به او بخشیده بود، دوست می‌داشت.

بار دیگر ببینید ملاکی چه می‌گوید: "کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسن او را عزیز داشتند، مکتوب شد." خدا به دنبال آنانی است که دلی وفادار به او دارند، حتا در زمانه‌ی خشکی. وقتی آن‌ها را می‌یابد، آن‌ها و فریاد قلب‌شان را در دفتر یادگاری خود ثبت می‌نماید. آنچه آرزوی دل آن‌هاست، به آن‌ها داده خواهد شد. با این وجود، همان طور که پیش تر گفتم، جسم یا وعده‌ی جعلی [اسماعیل] نخست می‌آید و [وعده‌ی] حقیقی [اسحاق] را آزار می‌رساند. اما زمانی که به نظر می‌رسد وعده‌ی راستین دیگر محقق نشدنی است، خدا می‌گوید کتابی یادگاری به جهت آن‌ها نوشته، زیرا تایید الاهی دارند. این روزی است که او به هیکل خود می‌آید تا آن را جلال دهد. اشعیا ۶۰: ۷ می‌گوید: "خانه‌ی جلال خود را زینت خواهم داد."

حال به آنچه ملاکی در ادامه می گوید، نگاه کنید:

"زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران گاه خواهند بود. و یهوه صباوت می گوید: آن روز که می آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت. اما برای شما که از اسم من می ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله های پرورای جست و خیز خواهید کرد. و یهوه صباوت می گوید: شیران را پایمال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نموده ام، ایشان زیر کف پایهای شما خاکستر خواهند بود." (ملاکی ۴: ۱-۳)

بار دیگر به آخرین بخش این آیات توجه کنید. خدا می گوید برای کسی که از او می ترسد، برخواهد خاست و شیران را پایمال خواهد نمود. زیرا آن ها زیر پای عادلان و پارسایان خاکستر خواهند بود. در این جا دو نکته و موضوع مهم وجود دارد که باقی مباحث را به هم پیوند می دهد:

نخست، آفتاب عدالت بر کسانی که پاک شده اند، طلوع خواهد کرد. "آفتاب عدالت"، خداوند ماست که "آتش فروبرنده" است! در اشعیا ۶۰: ۱ می خوانیم: "برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است." جلال خداوند آتش فروبرنده است و هر غرور و شرارتی که در حضور او باشد، فرو می برد. توجه کنید که کلام می گوید: جلال خداوند بر تو طالع گردیده. چرا طلوع کردن؟ دوم قرن تیان ۴: ۶-۷، پاسخ این پرسش ماست: "زیرا همان خدا که گفت: «نور از میان تاریکی بتابد،» نور خود را در دل های ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهره مسیح، ما را منور سازد. اما این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق العاده از خداست نه از ما."

ما جلال خدا در ظروف خاکی هستیم! چرا جلال خدا تجلی نمی یابد؟ پاسخ این است که این ظروف هنوز پاک نشده اند. اگر مباحث مطرح شده در فصول گذشته درباره ی پاک شدن را به یاد بیاوریم، ظروف طلا که به وسیله ی خدا پاک شده اند، شفاف هستند. ملاکی در این دو باب

می گوید که خدا همچون آتش به هیکل اش خواهد آمد و کسانی را که از او می ترسند^۵ پاک خواهد ساخت. اما به محض آن که پاک شدند، آتشی که آن ها را پاک ساخته، از آنجایی که آن ها اکنون ظروفی شفاف اند، در آن ها طلوع خواهد کرد و غرور و شرارت پیرامون آن ها را نابود می سازد.

دوم، باید دریابیم که جنگ ما با خون و جسم نیست، بلکه بر ضد نیروها و ارواح شریر است. افراد بسیاری وجود دارند که غرور و شرارت را در زندگی های خود خواهند دید و آن را ترک خواهند کرد. اما افرادی هم هستند که از توبه نسبت به غرور و شرارت خود سر باز خواهند زد. آن ها گناهان شان را دوست دارند. پس وقتی داوری می شوند، با گناهان شان داوری خواهند شد! آن ها راه های خود را برگزیده اند، نه راه خدا را. "آن که در راستی خود گام برمی دارد، از خداوند می ترسد، اما آن که راه هایش منحرف است، او را خوار می شمارد." (امثال ۱۴: ۲) به همین دلیل است که خداوند پیش از آمدنش برای داوری، انبیا را می فرستد تا راه را آماده سازند. او می گوید که شریران در زیر پای پارسایان، همچون خاکستر خواهند بود! خاکستر، بازمانده ی چیزی است که در آتش سوخته و از بین رفته است!

حال به اشعیا ۴: ۳-۶ نگاه کنید:

"و واقع می شود که هرکه در صهیون باقی ماند و هر که در اورشلیم ترک شود، مقدس خوانده خواهد شد یعنی هرکه در اورشلیم در دفتر حیات مکتوب باشد. هنگامی که خداوند چرک دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح سوختگی را از میانش رفع نماید، خداوند بر جمیع مسکن کوه صهیون و بر محفلهایش ابر و دود در روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود. و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گرما و به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود."

^۵ این ترس همان طور که در کتاب «ترس خداوند» آمده، ترسی مقدس و همراه با احترام است، و با «وحشت» تفاوت دارد.

کل مطلب همین است! پیش از آن که جلال خدا در کلیسایش آشکار شود، خدا کلیسا را به وسیله ی روح انصاف^[۷] و روح سوختگی^[۸] از چرک هایش پاک خواهد ساخت. آن گاه کلیسا، ملجا و پناهگاهی در برابر طوفان شریر در دنیا خواهد بود.

ما این را در مورد یوسف می بینیم. یک بار دیگر به مزمور ۱۰۵: ۱۹ نگاه کنید: «تا زمانی که کلام او واقع گردید و کلام خدا درستی او را ثابت کرد [او را پاک ساخت.]». یوسف پاک شد تا توانست ظرفی باشد برای تحقق آنچه خدا در رویایش در آغاز به او بخشیده بود. خداوند به وسیله ی روح سوختگی [سوزاننده] او را پاک ساخت. فرعون یک روز به خاطر این که یوسف خوابش را به وسیله ی روح خدا تعبیر کرده بود، از زندان آزاد ساخت. او به فرعون هشدار داد که پس از هفت سال حاصلخیزی و فراوانی، هفت سال قحطی بر زمین خواهد آمد. فرعون در آن زمان او را نفر دوم مصر ساخت. وقتی هفت سال قحطی رسید، مصر به خاطر حکمت خدا که از طریق یوسف بیان شده بود، غذای کافی در انبارها داشت. وقتی یعقوب دید که در مصر غله هست، پسرانش را که یوسف را به درون چاه انداخته و او را به بردگی فروخته بودند، فرستاد تا خوراک تهیه نمایند. اگر یوسف مردی خشمگین و تلخ و بدون بخشش باقی مانده بود، برادرانش را به خاطر انتقام کاری که با او کرده بودند، می کشت. اما به جای آن، ملجایی برای خانواده اش شد. ببینید به برادرانش چه می گوید:

“آنگاه یوسف به برادرانش گفت: «نزدیک من بیایید.» و نزدیک آمدند. سپس گفت: «مَم، یوسف، برادر شما، همان که او را به مصر فروختید! و اکنون مضطرب نباشید و از این که مرا به اینجا فروختید بر خود خشم مگیرید، زیرا برای حفظ جانها بود که خدا مرا پیشاپیش شما فرستاد. چرا که هم‌اکنون دو سال است که قحطی بر این سرزمین حکمفرما است و پنج سال دیگر نیز نه شخم خواهد بود نه درو. اما خدا مرا پیشاپیش شما فرستاد تا برای شما باقیماندگانی بر زمین

نگاه دارد و به رهاییِ عظیم جانتان را زنده نگاه دارد. پس این شما نبودید که مرا به اینجا فرستادید بلکه خدا بود. او مرا پدر بر فرعون و سرور بر تمامی اهل خانه او و فرمانروای سرتاسر سرزمین مصر ساخت." (پیدایش ۴۵: ۴-۸)

یوسف به جای انتقام از برادرانش که او را به بردگی فروخته بودند، آنان را با خوراک و سرپناه برکت داد. او با نیکویی، بر شرارت غالب آمد! زندگی برادرانش دگرگون شد، و شرارت و حسادت با شخصیت خداوند که در زندگی یوسف کار می کرد، از بین رفت. در مورد داود، پایان کاملاً متفاوت بود. شائول در حکم خداوند مرد. او هرگز توبه نکرد، بلکه بدتر و بدتر شد. اما به واکنش داود به مرگ شائول نگاه کنید.

"آنگاه داود جامه خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند. و برای شاول و پسرش، یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند." (دوم سموئیل ۱: ۱۱-۱۲)

او سپس بنی یهودا "نشید قوس" را تعلیم داد.^[۴] او از مرگ کسی که زمانی خداوند را خدمت می کرد، شادمان نگشت، بلکه در واقع برای مردی که سال ها به دنبال کشتن او بود، ماتم و زاری کرد. چه طور واکنش نشان می دهید؟ داود می توانست چنین واکنشی داشته باشد؟ او مردی شکسته شده [توسط خداوند] بود که در کوره ی سختی ها آزموده شده و پاک گشته بود.

شاید اکنون در حال عبور از میان آتش هستید. می توان این موضوع را از آن جا دریافت که کسانی در بین تان هستند که برخلاف آن که شما توقع محبت از آن ها دارید، قصد آزار شما را دارند. چه طور واکنش نشان می دهید؟ آیا به دفاع از خود و انتقام برمی خیزید؟ یا اجازه می دهید خدا

۱ دوم سموئیل ۱: ۱۸ یا سرود تعظیم که متن آن چنین است: «زیبایی توای اسرائیل در مکان های بلندت کشته شد. جباران چگونه افتادند!» (دوم سموئیل ۱: ۱۹)

پیروزی در بیابان

به جای شما انتقام بگیرد؟ آیا خود را در پناه محبت خدا حفظ می‌کنید؟
آیا مانند داود هستید که می‌گفت:

"شاهدان ستم‌کیش برمی‌خیزند، و درباره آنچه از آن بی‌خبرم، بازخواست می‌کنند. به سزای نیکویی، بدی بر من روا می‌دارند و مرا به روز سیاه می‌نشانند. اما آنگاه که ایشان بیمار بودند، من پلاس در بر می‌کردم، و جان خویش به روزه‌داری رنجور می‌ساختم. چون دعایم بی‌جواب بازمی‌گشت، مویه‌کنان می‌رفتم، آن سان که برای دوست یا برادرم ماتم کنم. همچون کسی که برای مادرش زاری کند از فرط اندوه سر خم می‌کردم." (مزمور ۳۵: ۱۱-۱۴)

به خاطر داشته باشید که: "برای کسانی که به شما آزار می‌رسانند، برکت بطلبید؛ برکت بطلبید و لعن نکنید!... به هیچ‌کس به سزای بدی، بدی نکنید. دقت کنید که آنچه را در نظر همگان پسندیده است، به جای آورید... ای عزیزان، انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که «خداوند می‌گوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد."» برعکس، «اگر دشمنت گرسنه باشد، به او خوراک بده، و اگر تشنه باشد، به او آب بنوشان. اگر چنین کنی، اخگرهای سوزان بر سرش خواهی انباشت.» مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز." (رومیان ۱۲: ۱۴ و ۱۷ و ۱۹-۲۱)

انتقام از آن خداوند است، نه ما! ما باید همچون یوسف بر بدی با نیکویی غالب آییم. با تلخی نبخشیدن، تهمت، افترا یا ستیزه، برای خود انتقام نگیرید. بلکه به جای آن محبت خدا را بر خود گیرید، چراکه محبت به گناهان فراوان غالب می‌آید!

بخش چهارم
زمان آماده شدن

فصل دوازدهم

آماده ساختن راه خداوند

جایی که اکنون در آن هستید، بخش حیاتی جایی است
که در حال رفتن به آن هستید.

«صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی
برای خدای ما در صحرا راست نمایید. هر دره‌ای برافراشته و هر
کوه و تلی پست خواهد شد؛ و کجیها راست و ناهمواریها هموار
خواهد گردید. و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم
خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است. هاتفی می‌گوید:
«ندا کن.» وی گفت: «چه چیز را ندا کنم؟ تمامی بشر گیاه است و
همگی زیبایی‌اش مثل گل صحرا. گیاه خشک و گلش پژمرده می‌شود
زیرا نفخه خداوند بر آن دمیده می‌شود. البته مردمان گیاه هستند.
گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابدالابد
استوار خواهد ماند.» (اشعیا ۴۰: ۳-۸)

صحرا یا بیابان، مکانی است که راه خداوند آماده می‌شود؛ مکانی که
کوه‌ها، پست و ناهمواری‌ها، هموار و هر دره‌ای برافراشته می‌گردد.

در کتاب مقدس، کوه بیانگر نیروی انسان است. کلام می‌گوید: "تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند" (اول قرن‌تیان ۱: ۲۹) انسان قادر نیست وعده‌ی خدا را محقق سازد. مهم نیست چه قدر نیت‌اش خوب است، او بدون دخالت الهی قادر نیست هیچ کار ابدی ارزشمندی انجام دهد، حتا در نام عیسی‌ای مسیح! عیسا می‌گوید: "آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هرچه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند." (یوحنا ۵: ۱۹) چه بیانی! عیسا می‌گوید که از خود هیچ کاری قادر نیست انجام دهد.

عیسا ایلعازر و دو خواهرش مرتا و مریم را که در بیت عنیا زندگی می‌کردند، دوست داشت. ایلعازر به سختی بیمار شد. یوحنا ۱۱: ۳-۶ می‌گوید: "پس خواهران ایلعازر برای عیسا پیغام فرستاده، گفتند: «سرور ما، دوست عزیزت بیمار است.» عیسا چون این خبر را شنید، گفت: «این بیماری با مرگ پایان نمی‌پذیرد، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطه آن جلال یابد.» عیسا، مرتا و خواهرش و ایلعازر را دوست می‌داشت. پس چون شنید که ایلعازر بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، ماند." عیسا ایلعازر را دوست داشت و برایش همچون یک دوست بود. با این وجود می‌بینیم که عیسا دو روز هیچ کاری نکرد. چرا عیسا فوراً به بیت عنیا نرفت؟ علت این است که خدا به او اجازه نداد بلافاصله برود. عیسا منتظر ماند تا روح خدا حرکت کرد، آن گاه او نیز حرکت کرد. خدا به من نشان داد که اگر این موضوع درباره‌ی یکی از دوستان من بود که دوستش داشتم، فوراً به سمت خانه‌اش می‌رفتم و دستم را بر او می‌گذاشتم، بدون آن که با خودم فکر کنم آیا روح خدا مرا به سمت او هدایت کرده است. ما این اندیشه را در کلیسا داشته ایم که: "هرجا من بروم، خدا خواهد رفت، و هر آنچه بگویم، انجام خواهد داد!" این یک تفکر اشتباه است. خدا تصمیم می‌گیرد کجا برود، اگر به دنبالش برویم، به ما خواهد گفت چه کار کنیم. ما فکر کرده ایم بدون هدایت روح، اگر دست بر مریضان بگذاریم، خداوند متعهد است در دم آن‌ها را شفا دهد. اگر این درست است، پس ما باید به همه‌ی بیمارستان‌ها برویم و همه‌ی آن‌ها را خالی کنیم. در بسیاری از ارجاعات کتاب مقدس به ما

آماده ساختن راه خداوند

می‌گوید: "او همه‌ی آن‌ها را شفا داد". اما این یک اتفاق جهانی نبود. در این صورت چرا عیسا وقتی مردی که سی و هشت سال زمین گیر بود را کنار حوض بیت حسدا شفا داد، همه‌ی بیماران را شفا نداد؟! (یوحنا ۵ را بخوانید) چرا فقط یک نفر را در آن جا شفا داد؟!

مردی بود لنگ مادرزاد که هر روز او را کنار دروازه‌ی معبد می‌گذاشتند. مطمئناً هر بار که عیسا وارد معبد می‌شد، از کنار او می‌گذشت. چرا عیسا او را شفا نداد؟ زیرا پدر او را هدایت نکرده بود تا این کار را بکند. بعدها، پطرس و یوحنا در راه معبد با هدایت روح، آن مرد را شفا دادند و در نتیجه‌اش بیداری روحانی شکل گرفت (اعمال ۳). وقتی عیسا خدمت می‌کرد، هیچ فرمول مشخصی وجود نداشت؛ بر برخی دست می‌گذاشت، با برخی به سادگی حرف می‌زد و کلامی می‌گفت و برای یکی توپ گلی درست کرد و بر کاسه‌ی چشمانش گذاشت، دیگری را نزد کاهن فرستاد و نمونه‌های بی‌شمار دیگری که می‌توان ذکر کرد. چرا این همه گوناگونی دیده می‌شود؟ زیرا تنها کاری را می‌کرد که می‌دید پدرش انجام می‌دهد! خداست که بهترین زمان و کامل‌ترین روش را در مورد شفای هر فرد می‌داند.

این همان چیزی است که خدا از خادمانش می‌خواهد: رساندن آن‌ها به جایی که تنها آنچه را که می‌بینند او انجام می‌دهد، انجام دهند نه آنچه را که فکر می‌کنند یا می‌خواهند انجام دهند. عیسا در یوحنا ۲۰: ۲۱ گفت: "... همان گونه که پدر مرا فرستاد من نیز شما را می‌فرستم". همان طور که هیچ کاری را نکرد مگر آنچه را که می‌دید پدر انجام می‌دهد، ما نیز باید تنها کاری را که می‌بینیم خداوند انجام می‌دهد، دنبال کنیم. ما باید همچون عیسا رفتار کنیم، تنها به وسیله‌ی روح القدس هدایت شویم و تنها در مسیری که او ما را رهبری می‌کند، گام برداریم. این مستلزم آن است که جسم ما تحت تسلط روح خدا باشد. مکان تعلیم برای این زندگی هدایت شده توسط روح، بیابان است. همان طور که پیش‌تر عنوان شد، بیابان جایی است که راه خدا آماده می‌شود.

در این روزهای آخر در بدن مسیح، بسیاری هستند که خواندگی واقعی برای خدمت تمام وقت دارند، اما پس از آن که خدا آن‌ها را وارد

پیروزی در بیابان

کار خدمت کند، نخست آن‌ها را وارد مسیر بیابان برای دوران آماده سازی می‌کند. در بیابان، جسم مصلوب شده و راه خداوند آماده و مهیا می‌شود. به زندگی موسا نگاه کنید:

”چون چهل ساله شد، چنین اندیشید که به وضع برادران اسرائیلی خود رسیدگی کند. وقتی دید مردی مصری به یکی از آنان ظلم می‌کند، به حمایتش برخاست و با کشتن آن مصری، داد آن مظلوم را ستاند. موسا گمان می‌کرد برادرانش د رخواهند یافت که خدا می‌خواهد به دست او ایشان را نجات بخشد، اما درنیافتند.“ (اعمال ۷: ۲۳-۲۵)

موسا در چهل سالگی می‌دانست که برای رهایی قوم اسرائیل از اسارت مصر خوانده شده است. او همچون یک شاهزاده و در حکمت و دانش مصریان رشد یافته بود. در آن زمان، مصر بزرگ‌ترین ملت روی زمین بود. ملت‌های دیگر همچون مصریان پیشرفته نبودند. اگر قرار بود کسی شایستگی رهبری را داشته باشد، نه یک اسرائیلی، بلکه یک مصری و آن هم موسا بود.^[۱]

موسا تلاش کرد تا قدرت رهبری و وفاداری‌اش را به اسرائیلیان نشان دهد، بنابراین مصری‌ای را که به یک اسرائیلی آزار می‌رساند، کشت. تلاش او برای کسب اعتماد برای خودش به این شیوه با شکست روبه رو شد و ناگهان می‌بینیم که قدرت رهاننده‌ی خدا او را به سرعت برای نجات زندگی‌اش به میان می‌برد. در آن جا او مسئول نگهداری گوسفندان مرد دیگری در دل بیابان می‌شود. نه فقط برای چند سال، بلکه به مدت چهل سال! چرا مردی که توسط خدا خوانده شده باید چهل سال عمرش را در بیابان تلف کند؟ خدا قصد داشت تا کوه جسم را پست ساخته و آن مسیر کج را مستقیم و آن مکان ناهموار را هموار و نرم سازد؛ راه خدا در حال آماده شدن بود.

پس از آن که موسا چهل سال را برای فروتن شدن و پاک شدن در بیابان تحمل کرد، خدا خود را آشکار ساخت:

۱ با وجود آن که موسا اصالتاً یک اسرائیلی بود، اما در دربار فرعون، به عنوان یک مصری پرورش یافته بود و دارای تمام ویژگی‌های یک مصری بود.

آماده ساختن راه خداوند

"پس اکنون بیا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری." ولی موسا به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون روم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» (خروج ۳: ۱۰-۱۱)

آیا این همان موساست که چهل سال پیش سعی کرد بدون هدایت خدا قوم اسرائیل را برهاند؟ خیر، او اکنون در حضور خدا ایستاده، ماموریت یافته تا برود، اما می ترسد. موسا تا این حد فروتن شده بود که بداند اگر خدا دخالت نکند، او بار دیگر به شکل دردآوری شکست خواهد خورد. او اکنون با انکار خود به عنوان رهاکننده، به دنبال تایید الاهی بود. تلاش نخستین او، مبتنی بر نیرو و قابلیت های انسانی خودش بود. این راه و روش موسا، هرچند پاسخی به یک خواندگی اصیل و حقیقی بود اما مورد تایید خدا نبود. خرد مصریان نتوانست موسا را آماده سازد. (مصر، نمادی از سیستم دنیاست و خرد و حکمت دنیا هرگز ما را برای ماموریتی که خدا ما را به آن فراخوانده آماده نمی سازد.) تنها در تنهایی بیابان لم یزرع بود که برای انجام مسئولیتی که بر شانه هایش گذاشته بود، آماده گشت. اکنون او آماده بود تا اسرائیل را به روش خدا آزاد سازد.

به گفته های خدا در آیات بالا توجه کنید، خدا می گوید: "من تو را فرستاده‌ام". موسا خودش را چهل سال پیش فرستاده بود، اما اکنون خدا بود که موسا را می فرستاد!

در سال ۱۹۷۹ در انجمن دانشجویان، تولد تازه یافتم. چهار ماه بعد با روح القدس پر شدم. خدا مدام مرا به سمت خدمت سوق می داد اما من دلم نمی خواست هیچ سر و کاری با خدمت داشته باشم. همه ی خادمانی که من دیده بودم، به نظر آدم هایی کند می رسیدند. من آن ها را آدم هایی نادان با بچه های عجیب و غریب و خانه هایی کثیف می دیدم. (من هرگز با یک نمونه ی خوب برخورد نکرده بودم) عقیده ی من برای خدمت در بهترین حالتش هم منفی بود. فکر می کردم برای آن که خادم شوم، باید شبیه آن ها شوم و آخر سر بدون کفش در وضعیتی آشفته در آفریقا، کارم را به پایان برسانم.

نقشه ی من در آن زمان تکمیل درسم در رشته ی مهندسی مکانیک

دانشگاه "پاردو"^{۲۷} و سپس ادامه تحصیل در رشته‌ی مدیریت بازرگانی دانشگاه هاروارد بود. من از سرو کار داشتن با کار خدا در خدمت اجتناب می‌کردم. اما چهار ماه بعد، در حالی که یک شنبه صبح در صندلی کلیسا نشسته بودم، روح القدس بر من قرار گرفت و با تحکم گفت: "من تو را خوانده‌ام تا موعظه کنی! در این ارتباط داری چه کار می‌کنی؟" من گفتم: "خداوند! اگر قرار هم باشد، در بدبختی و فقر آفریقا کارم تمام شود، باز هم موعظه می‌کنم. من از تو اطاعت می‌کنم!" (خدا روش‌های خودش را برای جلب توجه ما دارد). به محض آن که به خدمت "آری" گفتم، خداوند شروع به آماده ساختن من نمود. آتش شروع کرد به سوزاندن. من در مورد عیسا با دوستانم در انجمن دانشجویان حرف زدم و بسیاری از آن‌ها نجات پیدا کردند. تقریباً یک سال و نیم بعد، شروع به یک دوره‌ی آموزش کتاب مقدس در آن جا نمودم. افراد از سراسر محوطه‌ی دانشگاه می‌آمدند. هر هفته افراد جدیدی می‌آمدند و نجات می‌یافتند، از روح القدس پر می‌شدند و شفا می‌یافتند. اکنون میل به موعظه آن قدر در من نیرومند بود که می‌خواستم هرچه زودتر "پاردو" را ترک کنم و به مدرسه‌ی کتاب مقدس بروم. استدلال من این طور بود که چرا باید "دینامیک حرارت" بخوانم، در حالی که خوانده شده‌ام تا موعظه کنم، و مردم بیرون در حال مردن و رفتن به جهنم هستند؟ عیسا به زودی برمی‌گردد و من باید هرچه زودتر برای حصاد بروم.

یک بار در حال انجام تکالیفی که از آن‌ها بیزار بودم، سرم را از روی کتاب مهندسی برداشتم و به کتاب مقدسی که در قفسه بود، نگاه کردم. و کتاب مهندسی ام را به سوی دیوار پرتاب کردم. مصمم بودم که دانشگاه را ترک کنم و به کالج کتاب مقدسی بروم. من یکی از محققان "پاردو" را که زیر نظر او در حال شاگردسازی بودم، صدا کردم و به او گفتم: "دان"^{۲۸}، من دارم این جا را ترک می‌کنم تا به مدرسه‌ی کتاب مقدس بروم! او حکیمانه پاسخ داد: "چرا بیرون نرویم و در این باره همین امشب دعا نکنیم؟! ما بیرون رفتیم و شروع کردیم به دعا کردن.

^{۲۷} Pardue university

^{۲۸} Don

خدا در دعا با من صحبت کرد و گفت: "در زمان مقرر من". سپس ادامه داد: "چه کسی این خدمت [مینستری] را وضع نموده، تو یا من؟" پاسخ دادم: "خداوندا، شما" او گفت: "آیا فکر نمی کنی که من حتی بیش تر از تو نگران تحقق و پیش بردن این مینستری هستم؟"

بنابراین من به درسم ادامه دادم و رشته‌ی مهندسی را به پایان بردم و پس از آن به دالاس تگزاس رفتم. آنجا عضو یک کلیسای هفت هزار نفره شدم. در آن جا به عنوان راهنما مشغول خدمت شدم و در هر بخشی که نیاز بود، کمک می کردم. شروع کردم به شرکت در کلاس‌های شبانه‌ی کتاب مقدسی. دو سال بعد به عنوان یک دستیار مشغول شدم. به آن‌ها گفتم که می توانم یک سال در آن جا به این کار بپردازم، چون برای موعظه خوانده شده‌ام. شغل من شستن و بزمین زدن ماشین‌هایشان، واکس زدن کفش شبانان، رساندن پیغام‌ها، بردن و آوردن بچه‌هایشان از مدرسه، آموزش‌ها، شناسایی دو بچه‌ی پیش دبستانی، و وظایف دیگری از این دست بود. من آنجا یک سال نماندم بلکه چهار سال و نیم ماندم. هشت سال از زمانی که به خوانندگی خداوند "بله" گفته بودم، گذشته بود. در دانشکده با دیدن دانشجویانی که نجات و شفا می یافتند و آزاد می شدند، فکر می کردم، خدمت تمام وقت من همان روزها بی درنگ آغاز خواهد شد. من هیچ ایده‌ای درباره‌ی فرایندی که خداوند مرا از آن عبور می داد، نداشتم. اما من چند سال در بیابان ماندم. در طول دورانی که خدمت می کردم، سه بار تلاش کردم تا واعظ تمام وقت شوم، اما هر بار با ناکامی روبه رو شدم. در حالی که از آسیا به دالاس برمی گشتم، (پس از سومین باری که تلاش کردم ببینم خدا مرا در کجا می خواهد) انجیل یوحنا را می خواندم تا به آیه‌ی ششم باب اول رسیدم و این جمله را دیدم: "مردی آمد که از جانب خدا فرستاده شده بود؛ نامش یحیا بود." عبارت "از جانب خدا فرستاده شده بود"، از میان صفحه‌ی کتاب بیرون پرید و در همان لحظه خداوند گفت: "آیا می خواهی به وسیله‌ی "جان بیور" فرستاده شوی یا به وسیله‌ی خدا؟! "پاسخ دادم: "می خواهم به وسیله‌ی خداوند فرستاده شوم". خداوند گفت: "بسیار خب، زیرا اگر تو به وسیله‌ی جان فرستاده شوی، با اقتدار جان می روی، اما اگر به

پیروزی در بیابان

وسیله ی خدا فرستاده شوی، با اقتدار من می روی!" پس از آن آرام گرفتم و از جایی که خدا مرا در آن قرار داده بود، لذت بردم. یک روز صبح در حالی که مشغول دعا بودم، گفتم: "خداوندا اگر بازگردی و من در حال رانندگی این "ون" و رساندن پیغام شبانم و همسرش باشم، می دانم که می توانم به تو نگاه کنم و بگویم: "من از تو اطاعت کرده ام!". شش ماه بعد من شبان جوانان یک کلیسای بزرگ در فلوریدا بودم.

آیا خدا مرا برای این هشت سال کنار گذاشته بود تا موقعیتی ایجاد شود؟ خیر! هزار مرتبه خیر! او مرا به این بیابان کشانده بود تا "شخصیت الاهی" در من شکل گرفته و گسترش یابد، و راه او آماده شود. شخصیت من به منظور کارکردش در خوانندگی در آن جایگاه خدمتی، نیازمند توسعه و شکل گرفتن بود. این فرایند برای آن سطح از خدمت لازم بود. برای هر پیشرفت روحانی، نخست باید برای آن سطح وارد آماده سازی شویم.

خداوند پس از چهل سال تعلیم در بیابان به موسا گفت:

"پس اکنون بیا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی اسرائیل از مصر بیرون آوری." ولی موسا به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون روم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» خدا گفت: «به یقین من با تو خواهم بود. و نشان اینکه تو را من فرستاده‌ام این است که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» (خروج ۳: ۱۰-۱۲)

ببینید خدا درباره ی واعظانی که خودشان را فرستاده‌اند، چه می گوید: "من این انبیا را نفرستادم لیکن دویدند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند... و خداوند می گوید: «اینک من به ضدّ ایشان هستم که به خوابهای دروغ نبوت می کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه می نمایند. و من ایشان را نفرستادم و مأمور نکردم پس خداوند می گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید." (ارمیا ۲۳: ۲۱ و ۳۲)

آماده ساختن راه خداوند

موسا قادر نبود وقتی در سن چهل سالگی تلاش کرد تا فرزندان اسراییل را برهاند، برایشان مفید باشد یا به آن‌ها کمک کند، هنوز خدا او را نفرستاده بود؛ حتی با خرد مصریان، بدون حکمت و خرد خداوند و زمان او، موسا قادر نبود خواندگی خدا را به مرحله‌ی عمل درآورد. این زمان مقرر خداوند نبود! تلاش بیهوده‌ی او تنها نتیجه‌اش مرگ یک ستمگر مصری بود. اما در زمان مقرر، زمانی که موسا به وسیله‌ی خداوند فرستاده شد؛ لشگری کامل در زیر دریای سرخ غرق شدند. این تفاوت قدرت خدا و نیروی ماست. یحیای تعمیردهنده، به مدت سی سال برای خدمتی شش ماهه تعلیم یافت، اما عیسا در مورد او گفت که او بزرگ‌ترین نبی‌ای است که از مادر زاده شد. خدا می‌تواند در مدت شش ماه از طریق مرد و زنی که به وسیله‌ی او فرستاده شده، کاری به مراتب بزرگ‌تر از کسانی انجام دهد که هشتاد سال با شدت و سختکوشی تنها با نیروی خودشان کار می‌کنند.

موسا در چهل سالگی می‌دانست که ماموریتی از جانب خدا دارد. هرچند قصد او عالی بود، اما تلاش نخستین او بیش از آن که مفید باشد، مضر بود. پس از چهل سال تعلیم در بیابان، موسایی جدید پدیدار شد که هیچ کاری را نمی‌کرد مگر آنچه را که خدا به او گفته بود. آشنا به نظر می‌رسد؟! این آن چیزی است که عیسا گفت: "آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هرچه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند." (یوحنا ۵: ۱۹)

بار دیگر اشعیا ۴۰: ۳-۸ را بخوانید:

"صدای نداکننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. هر دژه‌ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد؛ و کجیها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید. و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است. هاتفی می‌گوید: «ندا کن.» وی گفت: «چه چیز را ندا کنم؟ تمامی بشر گیاه است و همگی زیبایی‌اش مثل گل صحرا. گیاه خشک و گلش پژمرده می‌شود زیرا نفخه خداوند

پیروزی در بیابان

بر آن دمیده می‌شود. البته مردمان گیاه هستند. گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابدالابد استوار خواهد ماند.»

خداوند می‌گوید بیابان جایی است که راه خداوند در آن آماده می‌شود. راه خداوند انسانی نیست. خداوند می‌گوید غرور انسان، پست و خوار خواهد شد و فروتنان (آنانی که منتظر خداوندند)، برافراشته خواهند شد؛ کجی‌ها، راست و ناهمواری‌ها، هموار خواهد شد. من به عنوان یک دانشجو، به دنبال بهره بردن از مسخ خود بودم. اما کوه‌هایی در زندگی‌ام بود که باید پست می‌شد، کجی‌هایی که باید راست می‌شد، و ناهمواری‌هایی که باید هموار می‌شد. خداوند فرایند آماده سازی‌اش را در بیان شروع می‌کند. در دوران بیابان مهم است که به خدا اجازه دهیم روش خود را در زندگی ما دنبال نماید. وقتی در مقام دستیار شبانم در دالاس بودم، روزی خدا با من صحبت کرد و گفت: "تنها با نگاه کردن به فردایی که قرار است به عنوان واعظ خدمت کنی، آنچه را که می‌خواهم امروز در تو انجام دهم، از دست نده!" من به شدت خواهان موعظه بودم. آن قدر، که این دوران زندگی‌ام را همچون دوران بطالت نگاه می‌کردم. در این دام نیفتید! دریابید که خدا در حال وقت تلف کردن نیست، او خود آفریننده‌ی وقت است. متوجه باشید جایی که اکنون در آن قرار دارید، بخشی حیاتی از مرحله‌ای است که قرار است به آن وارد شوید. این منطقه‌ی تعلیم شماسست. بگذارید او، فکر تمام جوانب امور باشد. شما فقط در مسیر او حرکت کنید. او خداست؛ آفریننده و تمام کننده! همه‌ی کاری که ما باید انجام دهیم، توکل به او و اطاعت از آن چیزی است که امروز به ما نشان می‌دهد. هر بار که فکر می‌کردم روش او را برای قرار دادن من در خدمت موعظه کشف کرده‌ام، او به من می‌گفت: "تو فقط راه دیگری را پیدا کرده‌ای که اتفاق نمی‌افتد!" بله، این حقیقت داشت، راهی که او خود ایجاد کرد، کاملاً غیرمنتظره بود. من ایمان دارم که یوسف هرگز انتظار نداشت، رویایش به آن شکل محقق شود.

خداوند ما را به مکانی می‌آورد که در آن از جایی که در آن هستیم، راضی هستیم، اما نباید به خواب خرگوشی فرو برویم. در ادامه زمانی فرامی‌رسد که به نظر رویای ما در آن مرده است، اما وقتی نقشه‌ی

آماده ساختن راه خداوند

شما برای تحقق رویایتان در ذهن، اراده و احساسات تان می میرد، او به روش خود آن را دوباره احیا می کند. من از کاری که خدا با من کرده بود، گیج و ناامید شده بودم. پس پرسیدم: "چرا باید مرا درباره ی خدمت تا به این حد به شور و هیجان می آوردی؛ آنهم وقتی که قرار بود هشت سال بعد رویایم را همچون اسحاق در مذبح بگذارم؟!" خداوند پاسخ داد: "پسرم، تا روشن شود تو رویایت را خدمت می کنی یا مرا؟!"

این همان کاری است که خدا با ابراهیم کرد. خدا او را کاملاً تهییج کرد و به او گفت که پدر امت ها خواهد شد... و بیست و پنج سال بعد، وعده شروع به تحقق نمود. آن گاه سیزده سال بعد، وقتی ابراهیم از بودن اسحاق لذت می برد و او را که پسر وعده اش بود دوست می داشت، خداوند او را آزمود و گفت پسرش را بر مذبح گذارده و قربانی کند. خداوند اجازه داد تا رویا در ذهن، خواست و احساس ابراهیم بمیرد. آن گاه دید که آیا ابراهیم رویایش را بیش تر دوست دارد، یا رویادهنده را؟! وقتی خداوند اقتدار و قدرتش را به انسانی می دهد، آن اقتدار و قدرت داوری سنگین تری برای ناطاعتی از روح خداوند در پی دارد. خدا موسا را برای کارهایی که به روش خودش در چهل سال نخست زندگی اش نمود، داوری نکرد. زیرا اقتدار و قدرت خدا هنوز به او تفویض نشده بود. اما پس از آن دیگر این مورد صادق نبود. وقتی در بیابان سینا بود، قوم موسا را به چالش کشانده و به او شکایت کردند که این چه مکانی است که آن ها را به آن آورده است؟! آن ها تشنه بودند و آب می خواستند. آن گاه خدا به موسا گفت که چه کند:

"و خداوند موسا را خطاب کرده، گفت: «عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد. پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.»" (اعداد ۲۰: ۷-۱)

خداوند به موسا گفت به صخره بگو تا آب خود را بدهد. اما ببینید موسا چه کرد:

"خداوند موسا را خطاب کرده، گفت: «چوبدستی را برگیر، و تو و

برادرت هارون، جماعت را گرد آورید و در برابر چشمان آنان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد. پس آب برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و چارپایانشان را بنوشان.» (اعداد ۲۰: ۱۱-۱۲)

دقت کنید که خدا برخلاف ناطاعتی موسا نسبت به آنچه او را به آن خوانده بود، باز هم آب را به آن‌ها داد. آب برای مردم بود. پاسخی بود به نیاز آن‌ها. خدا برای تنبیه موسا، آب را از مردم دریغ نداشت، آنچه او کرد، بازداشتن موسا از رهبری قوم به سوی سرزمین وعده بود. چراکه خدا را در برابر آن‌ها تصدیق ننموده بود. (موسا به جای گفتن به صخره، با عصای خود به آن زده بود. بنابراین توجه مردم را به خود جلب کرده بود).

این یک نمونه‌ی کامل است که نشان می‌دهد مسح ماورالطبیعه‌ی خداوند، برای نیاز مردم است نه برافراشتن خادم، پول درآوردن یا سواستفاده‌هایی که اخیرا از عطایا، مسح، وعده‌ها و حتا آیات کتاب مقدسی شده.

بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که عطایا، وعده‌ها و قدرت بی اعتبار هستند. این حقیقت ندارد اما خدا به دنبال گونه‌ی دیگری از رهبران است که او را در برابر مردم تقدیس می‌نمایند. ممکن است خادمان، عطیه یا مسیحی معتبر و ارزشمند داشته باشند که نیازهای مردم را برطرف نماید اما در نحوه‌ی ارائه‌ی آن عطیه ناطاعتی کرده و روش خود را دنبال نمایند.

احتمالا موسا به وسیله‌ی مردم و اندکی از خدا ناامید شده بود، زیرا آب فوراً بیرون نیامد. موسا بر صخره کوبید، همان طور که پیش‌تر این کار را در بیابان سینا کرده بود (خروج ۱۷: ۱-۷). یا شاید موسا به توانایی‌اش در رهبری اطمینان پیدا کرده بود و خاطرجمع بود که خدا هر کاری را که او می‌پنداشت بهترین است، تایید می‌کند. یک بار دیگر او کارها را به روش خودش انجام داد، اما این بار نتیجه به شکل غیرقابل تصویری سنگین‌تر بود. موسا در قدرت و توانایی خدا گام برداشته بود؛ تمام نیروی او از وابستگی او به خدا ناشی می‌شد. حال انجام کاری مستقل از خدا در حضور مردم، داوری و تنبیه را برای موسا به همراه

آماده ساختن راه خداوند

داشت. خدا به خاطر کار موسا گفت که او و هارون فرزندان اسراییل را به سرزمین وعده رهنمون نخواهند شد.

به همین دلیل یعقوب ۳: ۱ می گوید: "برادران من، مباد که بسیاری از شما در پی معلم شدن باشند، زیرا می دانید که بر ما معلمان، داوری سخت تر خواهد شد."

شائول پادشاه تنها چند گوسفند و پادشاه عمالیقه را زنده گذاشت. او بیش از آن که نگران انجام کامل فرمان خدا باشد، نگران خواسته ی مردم بود. داوری او به بهای از دست دادن پادشاهی اش تمام شد. داود توانایی لشکر خود را بر شمارش فرزندان اسراییل گذاشت و این داوری سنگینی را برای تمام قوم به همراه داشت.

بیابان ما را آماده می سازد تا در قدرت و جلال خداوند بدون گناه و به دور از پیامدهای داوری ناطاعتی، گام برداریم. غرور، فرو می افتد و فروتنی، برافراشته می شود. فروتنان راستین همچون عیسا گام برداشته و فریاد برمی آورند: "من هیچ کاری نمی کنم، مگر کارهایی که می بینم روح خدا انجام می دهد. من با نیرو و توانایی خود هیچ هستم."

علت این که خدا تجلی جلال و قدرت خود را از کلیسا دریغ داشته، حفاظت ما از داوری بزرگ تری است. او در بیابان جسم، ما را از روح تهی می سازد تا نزد او فریاد برآوریم. آن گاه وقتی جلالش خود را آشکار می سازد، نام او را با انجام کارهای او و به شیوه ی او تقدیس می نماییم.

واعظان، تنها به این دلیل که فرد دیگری کاری را کرده و موفق بوده، همان کار را نکنید! از مینستری دیگری کپی نکنید! تنها به این دلیل که فلان کار عرف است، آن را انجام ندهید! تنها به این دلیل که امروز انجام فلان کار، مورد تایید مینستری هاست، آن را انجام ندهید! بگذارید او به شما نشان دهد که در خدمت تان چگونه رفتار و سلوک نماید. ببینید و گوش دهید که خداوند چه کاری را انجام می دهد و چه می گوید!

"بر دیده بانگاه خود می ایستم و بر برج بریا می شوم. و مراقب خواهیم شد تا ببینم که او به من چه خواهد گفت و درباره شکایتم چه جواب خواهد داد. پس خداوند مرا جواب داد و گفت: رویا را بنویس و آن را بر

لوحها چنان نقش نما که دهنده آن را بتواند خواند. زیرا که رویا هنوز برای وقت معین است و به مقصد می‌شتابد و دروغ نمی‌گوید. اگر چه تأخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البتّه خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود. اینک جان مرد متکبر در او راست نمی‌باشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود." (حقوق ۲: ۱-۴)

نبی می‌گوید: "مراقب خواهم شد تا ببینم او به من چه خواهد گفت". یکی از راه‌هایی که روح خدا سخن می‌گوید، از طریق رویاست. عیسا گفت او تنها کاری را انجام می‌دهد که "می‌بیند" پدر انجام می‌دهد. حبقوق گفت او آنچه را که دیده، می‌نویسد و برای آنچه در وقت مقرر می‌بیند، می‌شتابد. او در ادامه می‌گوید جان مرد متکبر (کسی که خود را برمی‌افرازد) در او راست نمی‌باشد (این مردی است که منتظر کلام خدا نمی‌ماند، بلکه بدون رویارویی از آنچه که خدا می‌گوید، می‌شتابد). اما مرد عادل به ایمان "خود" زیست خواهد کرد نه ایمان دیگران! ایمان از شنیدن کلام خدا می‌آید. به همین دلیل بود که خداوند فرزندان اسرائیل را به بیابان آورد: "او شما را خوار و زبون ساخت و گرسنه گذاشت، و خوراکِ مَنّا را به شما خوراند که نه شما از آن خبر داشتید و نه پدرانتان، تا به شما بیاموزاند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر شود انسان زنده می‌شود." (تثنیه ۸: ۳) توجه کنید که او می‌گوید "صادر شود"^۴، نه "صادر شد"^۵! این کلامی است که او می‌گوید [در حال گفتن آن است]، نه کلامی که گفت [یا قبلاً گفته است]. در عبرانیان ۱۲: ۲۵ به ما توصیه شده: "بهوش باشید که از گوش فرادادن به آن که سخن می‌گوید، سر باز مزیند. اگر آنان که به آن که بر زمین بدیشان هشدار داده بود گوش فرادادند، راه گریزی نیافتند، پس ما چه راه گریزی خواهیم داشت اگر از گوش فرادادن به آن که از آسمان به ما هشدار می‌دهد، سر باز زنیم."

اما هرگز فراموش نکنید آنچه او می‌گوید همواره همسوی کلام نوشته شده است. با این وجود جست و جوی کتاب مقدس برای یافتن

آماده ساختن راه خداوند

تاییدیه برای آنچه فکر می‌کنید باید انجام شود، روش خدا نیست. عیسا می‌توانست به خودش بگوید: "من مسح شده‌ام تا مریضان را شفا دهم، پس باید فوراً بروم و بر ایلعازر دست بگذارم؛ همان گونه که پیش‌تر این کار را کرده‌ام". اما در عوض او منتظر حرکت روح خدا می‌ماند. آن گاه اقدام می‌کند. بیایید نمونه‌ی او را دنبال کنیم و توسط روح القدس هدایت شویم و مطابق روش خدا کارها را انجام دهیم، نه روش خودمان. بیابان جایی است که خداوند ما را وارد آن می‌سازد تا تعلیم‌مان دهد هر تلاشی بدون هدایت و توانایی او، عملی بیهوده و عبث است. هر وقت حقیقتاً یاد گرفتیم که ما نمی‌توانیم کاری که ارزش ابدی داشته باشد، صورت دهیم، آن گاه برای خدمتی که او ما را به آن فراخوانده، آماده‌ایم. بیابان آماده شدن برای خدمت آینده است.

فصل سیزدهم

آماده شدن برای تغییر

شناختن او، آنچنان که او ما را می‌شناسد. تا به این مقصود دست نیابیم، راضی نخواهیم شد.

"چیزهای اولین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید."
(اشعیا ۴۳: ۱۸)

بیابان جایی است که خدا در آن حرکتی تازه در روح خود ایجاد می‌نماید. البته این برای ما تازه و جدید است، نه خدا. ما باید به جایی برسیم که خدا را آن چنان که او ما را می‌شناسد، بشناسیم. این نوع رابطه در دوم قرن‌تیان ۳: ۱۸ شرح داده شده است: "و همه ما که با چهره بی‌حجاب، جلال خداوند را، چنان که در آینه‌ای، می‌نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزونتر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می‌گیرد که روح است."

به منظور شناخت او، باید تغییر کنیم. تغییراتی که ما را به او نزدیک تر می‌سازند، اغلب ساده نیستند، اما همواره خوب هستند. ما اغلب در برابر تغییر مقاومت می‌کنیم، زیرا بر آسایش ما تاثیر می‌گذارد. انسان‌ها،

مخلوقات عادت اند. به محض تثبیت این الگوها، حرکت خارج از این شیوه‌ی زندگی برایشان موجب عدم آسایش خواهد بود. این وضعیت در مذهب شکل خاص تری به خود می‌گیرد. دژهای مذهب و سنت‌ها در ابتدا شکل گرفتند و ریشه دواندند. همه‌ی سنت‌ها اشتباه نیستند، اما وقتی فردی تنها از روی سنت واکنش نشان می‌دهد نه از روی قلب خود، کاری که انجام می‌دهد، فاقد حیات و زندگی است. شخصی که روحی مذهبی دارد، کسی است که تنها ظاهر دینداری دارد؛ او شریعت را نگاه می‌دارد و برای کاری که خدا کرد روزه می‌گیرد، اما در برابر کاری که خدا اکنون انجام می‌دهد، مقاومت می‌کند.

ما این رفتار را در فریسیان و دیگر رهبران دوره‌ی عیسا مشاهده می‌کنیم. آنان به این که فرزندان ابراهیم و پسران وعده‌اند، مباحثات می‌کردند. مدعی بودند شاگردان موسا هستند. شریعت را نگاه می‌داشتند اما در برابر پسر خدا که در میان‌شان ایستاده بود، مقاومت می‌کردند. آن‌ها برای سنت‌ها و روش‌های پرستش خود غیرت داشتند. با این وجود وقتی عیسا آمد، تمام بخش‌های تثبیت شده و آسایش آن‌ها را به چالش کشید. او به آن‌ها نشان داد که خدا مطابق استانداردهای آن‌ها نیست. آن‌ها باید مطابق استانداردهای خدا باشند. آن‌ها در برابر این تغییر مقاومت کردند و به سنت‌های خود چسبیدند. یک روح مذهبی منجر به یک نوع "نخبه‌سالاری"¹⁾ می‌شود (خدا تنها در میان ما و در پارامترها و چارچوب‌های ما عمل می‌کند) که در ادامه به تبعیض می‌انجامد و نهایتاً اگر با آن برخورد نشود، به کینه و نفرت ختم می‌شود. این دقیقاً همان چیزی است که در دوران عیسا رخ داد و در طول تاریخ کلیسا نیز بروز یافته است.

به منظور تغییر و انتقال از یک سطح جلال به مرحله‌ی بعدی، باید خواستار ترک منطقه‌ی راحتی و آسایش خود و تعاقب راهی که روح خدا ما را به آن هدایت می‌کند، باشیم. این گذرگاه ما را به سوی بیابان رهنمون می‌گردد؛ جایی که خدا ما را وارد زندگی جدیدی می‌کند. این موضوع در زندگی یحیای تعمیددهنده به خوبی پیداست. پدر او

1) نخبه‌گرا، پیرو حکومت نخبگان و افراد بر جامعه

یک کاهن بود، در واقع در دورانی کاهن اعظم بود. یحیا از نظر موروثی باید همانند پدرش کاهن می‌شد. او می‌بایست به مدرسه‌ای در اورشلیم می‌رفت و زیر نظر قملالیل^[7] برای فریسی شدن تعلیم می‌یافت. اما یک روز خدا یحیا را فراخواند تا به بیابان برود. هرچه یحیا بیش‌تر دعا می‌کرد، الزام درونی نیرومندتری برای رفتن به بیابان می‌یافت. چالشی در درون او به پا خاست. او با خود می‌اندیشید: "همه‌ی دوستانم که با آن‌ها بزرگ شده‌ام، به مدرسه‌ی کتاب مقدس می‌روند. آنها مدرک خود را خواهند گرفت و رهبران قوم خواهند شد. آن‌ها فرمان خواهند داد و توانایی موعظه در هر یک از کنیسه‌های کشور را خواهند داشت. درباره‌ی من چه فکری خواهند کرد؟ چه طور می‌توانم این خواندگی در زندگیم را بدون رفتن به مدرسه‌ی کتاب مقدس به انجام رسانم؟ می‌دانم که یک خواندگی در زندگی من وجود دارد. پدرم به من گفته که فرشته‌ای تولد مرا اعلام کرده و به او گفته که من خادم خواهم شد؛ اما اگر به بیابان بروم، هیچ کس نخواهد فهمید من کیستم. هیچ وقت برای موعظه دعوت نخواهم شد!" با این وجود آن آتش خواندگی به بیابان در وجود او نیرومندتر از پرسش‌هایی بود که ذهنش را بمباران می‌کردند، پس تصمیم گرفت به دنبال روح خدا به بیابان برود. در لوقا ۱: ۸۰ می‌خوانیم: "و اما آن کودک رشد می‌کرد و در روح، نیرومند می‌شد، و تا روز ظهور آشکارش بر قوم اسرائیل، در بیابان به‌سر می‌برد."

لوقا ۳: ۲-۳ می‌گوید: "...و حنّا و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان بر یحیا، پسر زکریا، نازل شد. پس یحیی به سرتاسر نواحی اردن می‌رفت و به مردم موعظه می‌کرد که برای آمرزش گناهان خود توبه کنند و تعمید گیرند..."

در بیابان بود که خدا یحیا را آماده ساخت، نه در "مدرسه‌ی کتاب مقدسی" مورد تایید آن عصر! مردم از همه‌ی نواحی یهودیه و اورشلیم برای شنیدن کلام خدا به نزد او می‌آمدند. جنبش تازه‌ی روح در جریان بود. اما از بیابان عبور می‌کرد نه در مکان‌های مذهبی. کسانی که با شریعت زدگی مذهبی و سنت‌ها تغذیه شده بودند، اکنون به نزد یحیا

می‌رفتند، با قلب‌هایی که خواستار تغییر برای آمادگی ظهور پسر خدا بودند.

اندکی پس از آن، عیسا آمد تا در رود اردن توسط یحیا تعمید یابد. با وجود این که یحیا به این عمل اعتراض کرد [چون خود را شایسته نمی‌دانست]، عیسا اصرار کرد تا او را تعمید دهد. برای خدمت عیسا ضروری بود که از کاری که روح خدا در حال انجام آن در زمین بود، منتج شود. آن گاه عیسا از روح خدا پر شده و بی‌درنگ به بیابان برده شد. کتاب مقدس به وضوح نشان می‌دهد که وقتی عیسا به بیابان برده شد از روح پر شده بود، اما پس از چهل روز آزمایش و وسوسه، او از بیابان با قدرت روح بازگشت. اکنون او برای خدمت و چیزی که برای آن آمده بود، تجهیز شده بود. تنها چند ماه پس از خدمت یحیای تعمیددهنده چیزی تازه از میان بیابان سربرآورد؛ خدمت عیсай مسیح.

در همان آغاز خدمت عیسا، شاگردان یحیای تعمیددهنده نزد عیسا آمدند و گفتند: "شاگردان یحیا اغلب روزه می‌گیرند و دعا می‌کنند؛ شاگردان فریسیان نیز چنینند، اما شاگردان تو همیشه در حال خوردن و نوشیدنند." (لوقا ۵: ۳۳) این مردان اندکی دلخور بودند، زیرا اغلب روزه‌ی غذا می‌گرفتند ولی شاگردان عیسا هیچ گاه روزه نمی‌گرفتند. آن‌ها همه‌ی قربانی‌ها را انجام می‌دادند، اما شاگردان عیسا به این موضوع توجهی نداشتند. می‌توانیم مشاهده کنیم که یکی از روش‌های جنبش روح خدا در عصر یحیا، روزه‌ی بسیار بود. اما این مردان نتوانسته بودند از خدمت یحیا به آنچه که روح خدا اکنون در حال انجام آن بود، انتقال یافته و بر اساس آن تغییر کنند. آن‌ها به شیوه‌ی خدمت و پرستش خود که ثمر آورده بود، باور داشتند. آن‌ها برای پیروی از یحیای تعمیددهنده بهای سنگینی پرداخته بودند. آن‌ها قربانی‌های بسیار کرده بودند و اکنون رهبران‌شان در زندان بودند و در این مقطع مردی تازه از راه رسیده بود و شاگردان او بر اساس قوانین آن‌ها رفتار نمی‌کردند. این مردان رنجیده بودند و در خطر توسعه‌ی یک روح مذهبی گرفتار آمده بودند. به خاطر داشته باشید که روح مذهب همواره باعث می‌شود محکم به آنچه خدا قبلاً انجام داده بچسبید و در برابر آنچه که

آماده شدن برای تغییر

او در حال انجام آن است مقاومت کنید. چرا؟ از یک منظر شاید آن‌ها وابسته شده بودند و برایشان دل بستگی هایشان مهم تر از چیزی بود که خدا اکنون می‌گفت و انجام می‌داد. تمرکز آن‌ها دیگر بر قلب خدا نبود. روش‌هایی که زمانی آن‌ها را به سوی قلب خدا هدایت می‌کرد، اکنون تمرکزشان شده بود. غرور و رنجش شروع به تسلط بر آن‌ها نمود. آن‌ها برای این خدمت، وقت و شاید پول گذاشته بودند و اکنون همه‌ی کاری که انجام داده بودند و برای آن ایستاده بودند و همه‌ی آنچه که به دست آورده بودند در معرض تهدید می‌دیدند. پس سعی کردند آن روش را ادامه دهند و در برابر تغییر مقاومت کنند، حتا با وجود آن که یحیا به عنوان رهبرشان به وضوح گفته بود: "او باید ارتقا یابد و من باید کوچک شوم" (یوحنا ۳: ۳۰)

ببینید عیسا به آن‌ها چه پاسخی داد: "آیا می‌توان میهمانان عروسی را تا زمانی که داماد با آنهاست، به روزه واداشت؟" (لوقا ۵: ۳۴) او روش مذهبی آن‌ها را با گفتن این پرسش، افشا نمود: "چه ضرورتی دارد روزه بگیرید در حالی که پسر خدا در میان شما ایستاده است؟ تنها کاری که لازم است انجام دهید، این است که نزد من بیایید!" تفکر مذهبی باعث شده بود باور کنند که برای کسب رضامندی خدا باید روزه بگیرند و ... آن‌ها روزه گرفتن را راه دستیابی به خدا می‌دیدند و فکر می‌کردند از کسانی که روزه نمی‌گیرند، در جایگاه بالاتری قرار دارند، بنابراین غرور در آن‌ها سکنا گزید. پس خواسته یا ناخواسته روش‌ها مهم تر از ثمره‌ی اصلی آن شدند. اگرچه روزه گرفتن سودمند است، اما روزه‌ی نخوردن غذا، راهی برای بهره برداری از خدا نیست، بلکه شما را در موقعیتی قرار می‌دهد که آنچه را که خدا می‌گوید، بشنوید. پس چه ضرورتی داشت که شاگردان برای شنیدن صدای خداوند روزه بگیرند، در حالی که خود خداوند با آن‌ها بود؟ بار دیگر به لوقا ۵: ۳۴-۳۵ نگاه کنید: "عیسی پاسخ داد: «آیا می‌توان میهمانان عروسی را تا زمانی که داماد با آنهاست، به روزه واداشت؟ اما زمانی خواهد رسید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند گرفت.»" او نگفت که آن‌ها باید در آن ایام روزه بگیرند، او گفت که در آن ایام روزه خواهند گرفت.

این مردان درباره‌ی روزه‌ی پرهیز از غذا صحبت می‌کردند، در حالی که موضوع صحبت عیسا روزه‌ی دیگری بود. توجه کنید که این روزه در ایامی است که داماد از ایشان گرفته شود. او درباره‌ی روزه‌ی^[7] از حضور خود صحبت می‌کند، نه روزه‌ی از غذا. ما این موضوع را از مثلی که خودش در چند آیه‌ی بعدی شرح می‌دهد، درمی‌یابیم. روزه‌ی حضور او، بیابان است. با در نظر گرفتن این موضوع، به یاد داشته باشید که یکی از معانی بیابان، غیبت حضور ملموس خداست. اکنون به مثلی که او برای توضیح آنچه گفت، نگاه کنیم:

"پس این مَثَل را برایشان آورد: «هیچ کس تکه‌ای از جامه‌ی نو را نمی‌برد تا آن را به جامه‌ای کهنه وصله زند. زیرا اگر چنین کند، هم جامه‌ی نو را پاره کرده و هم پارچه‌ی نو بر جامه کهنه وصله‌ای است ناجور. نیز کسی شراب نو را در مَشکهای کهنه نمی‌ریزد. زیرا اگر چنین کند، شراب نو مَشکها را خواهد درید و شراب خواهد ریخت و مَشکها نیز تباہ خواهد شد. شراب نو را در مَشکهای نو باید ریخت.»

(لوقا ۵: ۳۶-۳۸)

در کتاب مقدس، شراب نو، مثالی برای حضور خداست. پولس در افسسیان ۵: ۱۸ می‌گوید: "مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشانند؛ بلکه از روح پر شوید..." ما باید با شراب تازه پر شویم! به خاطر می‌آورید وقتی برای نخستین بار با روح القدس پر شدید، چه قدر شگفت‌انگیز بود؟! حضور خدا، شیرین و نیرومند بود. هر لحظه‌ای که دعا می‌کردید، حضورش بلادرنگ خود را آشکار می‌ساخت. شما حضور او را در تمام روز حس می‌کردید. در آن زمان‌ها در کلیسا فقط می‌نشستید و به خاطر حضور او می‌گریستید. اما اندکی بعد، متوجه شدید که دیگر آن احساس سادگی را ندارید. همچون گذشته دعا می‌کنید، اما با خود فکر می‌کنید: "خدا کجاست؟" شما به بیابان رسیده‌اید. خدا پوسته‌ی تازه‌ای برای شراب تازه آماده می‌کند. شما نمی‌توانید شراب

۳ واژه‌ی *fasting* به معنای روزه گرفتن، پرهیز کردن، خودداری کردن، امتناع کردن را دارد و به نوعی نبودن چیزی و دریغ داشته شدن چیزی که با معنای اخیر می‌توان مفهوم جمله‌ی مورد نظر نویسنده را بهتر درک کرد.

آماده شدن برای تغییر

تازه را که حرکت تازه‌ی روح خداست، در مشک کهنه بریزید. برای درک بهتر این مطلب، باید به مشک‌هایی که در روزگار عیسا به کار می‌رفت، نگاهی بیاندازیم. این جام‌ها یا بطری‌های شراب از پوست گوسفند ساخته می‌شد. وقتی نخستین بار شراب در آن ریخته می‌شد، این مشک‌ها انعطاف پذیر بودند. آن‌ها به راحتی منبسط می‌شدند و بدون هیچ مقاومتی تسلیم می‌شدند. اما با گذشت زمان، هوا باعث خارج شدن تمام رطوبت درون پوست می‌شد و این امر موجب شکنندگی خشکی و سختی آن‌ها می‌شد. حال اگر شراب کهنه را بیرون می‌ریختند و شراب نو در آن می‌ریختند، مشک نه می‌توانست وزن شراب نو را متحمل شود نه فرایند تخمیر آن را، زیرا اکنون سخت و شکننده شده و به سادگی می‌شکست. کاری که آن‌ها می‌کردند، خیساندن مشک به مدت چند روز در آب و سپس مالیدن روغن زیتون به آن بود. این کار مشک را مجدداً نرم و انعطاف پذیر می‌ساخت. این نمادی از آن چیزی است که در ما روی می‌دهد، زیرا ما ظروفی برای شراب روحانی تازه هستیم. افسسیان ۵: ۲۶ می‌گوید: "تا آن را به آب کلام بشوید و این‌گونه کلیسا را ظاهر ساخته، تقدیس نماید"

ما باید در کلام خدا خیسانده شویم. ایوب در دوران آزمایش خود گفت که کلام خدا را بیش‌تر از رزق خود ذخیره نموده است. (ایوب ۲۳: ۱۲) مالیدن روغن زیتون نیز نمادی از گذراندن وقت به جست و جوی خدا در دعاست. اما برای دوباره نوساختن مشک کهنه‌ی شراب، نخست باید تمام شراب کهنه را بیرون ریخت! این یعنی هیچ شرابی در ظرف نیست، هیچ حضور ملموسی از خدا! این معنای روزه یا نبود حضور خداست، یا همان طور که پیوسته می‌گوییم، به معنای یک دوره خشکسالی [بیابان] است!

چرا خدا باید حضور ملموس خود را از ما دریغ نماید؟ تا ما را مایوس سازد؟ خیر! (اگرچه این اتفاق می‌افتد). او می‌خواهد ما را کنار بگذارد تا زمانی که به ما احتیاج دارد؟ خیر!

علت دریغ داشتن حضورش این است که او را بجویم و بطلبیم. جست و جو، شما را دوباره نرم و انعطاف پذیر می‌سازد. افرادی که

خشک و انعطاف ناپذیر شده اند، کسانی هستند که از جست و جوی خدا دست برداشته اند. آن‌ها در روش‌های خدمت‌شان، روش‌های دعایشان، در اصول تعلیمی‌شان و ... جای خوش کرده‌اند. آن‌ها در فرمول‌هایی که خودشان از تجربیات گذشته‌شان اختراع کرده‌اند، ساکن شده‌اند.

این وضعیت این مردان بود. آن‌ها به دنبال یحیا به راه افتادند، چون می‌دیدند که خداوند به شکلی نیرومند از طریق او کار می‌کند. اما به جای ادامه دادن و پافشاری در شناخت خدا، در باورها و روش‌های خود، خشک و شکننده شدند. در هر حرکت خدا، تعلیم تازه‌ای پدیدار می‌شود. تعالیم و آموزه‌ها وسایلی هستند تا ما را به قلب خدا وارد کنند. اگر ما فقط به خود تعالیم و آموزه‌ها تاکید کنیم، تنها ما را در نهایت به اسارت مذهب، قانون زدگی و اشتباه می‌اندازد. شما قادر نیستید خدا را از طریق یک فرمول بشناسید. بسیاری از مسیحیان در آرزوی فرمول‌ها هستند. آن‌ها به دنبال شفای هفت مرحله‌ای، روش چهار مرحله‌ای خودشان برای نجات یک نفر، ده نکته‌ی کامیابی و مانند این‌ها هستند. آن‌ها گاه وقتی بالاخره به دانش "الگوی مسیحی" دست می‌یابند، از جست‌وجو دست برمی‌دارند و سرگرم سنت‌هایی می‌شوند که خود توسعه داده‌اند، اما به نوعی احساس خام بودن می‌کنند. ارمیا ۲۹: ۱۲-۱۳ می‌گوید: "و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شما را اجابت خواهم نمود. و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جست‌وجو نمایید، مرا خواهید یافت." دعا به خودی خود برای یافتن او کافی نیست. بسیاری با وجود آن که وفادارانه دعا می‌کنند، اسیر دعاهای فرمولی مذهبی هستند. خدا می‌گوید که در دعایتان باید پیوسته او را بجویید. او در این جا به وضوح بیان می‌کند که جست‌وجویی وجود خواهد داشت. در جست‌وجو، روالی عادی و تکراری وجود ندارد. جست‌وجو نیازمند تلاش است. به همین دلیل خدا در عبرانیان ۱۱: ۶ می‌گوید: "و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد."

اکنون بیایید نگاهی به آنچه عیسا در لوقا ۵: ۳۷-۳۹ می‌گوید،

بیاندازیم: "نیز کسی شراب نو را در مَشکهای کهنه نمی‌ریزد. زیرا اگر چنین کند، شراب نو مَشکها را خواهد درید و شراب خواهد ریخت و مَشکها نیز تباه خواهد شد. شراب نو را در مَشکهای نو باید ریخت. و کسی پس از نوشیدن شراب کهنه خواهان شراب تازه نیست، زیرا می‌گوید: "شراب کهنه بهتر است." (ترجمه ی قدیمی).

هیچ کس را نمی‌توان پیدا کرد که از شراب کهنه بنوشد و بلافاصله خواهان شراب تازه باشد. واژه ی کلیدی این آیه، **بلاد رنگ است**^[۴]، زیرا ما انسان‌هایی هستیم که دارای الگوهای عادت و اعتیادی هستیم. خدا باید این منطقه ی آسودگی ما را با خالی کردن شراب کهنه و عبور ما از میان یک دوره ی خشکی برای آماده سازی بدون شراب، در هم بشکند تا برای شراب تازه تشنه و مشتاق گرداند. عیسا در متا ۵: ۶ می‌گوید: "خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا آنان سیر خواهند شد." وقتی هیچ چیزی برای نوشیدن وجود ندارد و تشنه می‌شوید، دیگر شکایت نمی‌کنید که "نه من این شراب را نمی‌خواهم، من شراب کهنه می‌خواهم". به هر حال اگر مشتاق حضور و قدرت خدا در زندگی تان باشید، خود را به روی جریان تازه ی روح خدا در زندگی و خدمت تان باز خواهید کرد. شما شبیه داود خواهید بود، که در دوران بیابانش می‌گوید: "خدایا، تو خدای من هستی، با تمام وجود، تو را می‌جویم؛ جان من تشنه توست، و پیکرم مشتاق تو، در زمین خشک و بی‌طراوت و بی‌آب! من در قدس بر تو نگریسته‌ام و قدرت و جلالت را نظاره‌گر شده‌ام." (مزمو ۶۳: ۱-۲) داود تشنه ی حضور و قدرت خدا بود. در نتیجه وقتی وارد خدمتی شد که به آن خوانده شده بود، برخلاف شائول که به دنبال راه‌های خود بود نه خدا، در مقابل خواست خدا فردی منعطف بود.

نخستین موعظه‌ام به عنوان شبان جوانان در فلوریدا بود. ما گروه جوانان پویا و نیرومندی داشتیم. برنامه‌های ما هر هفته در دو شبکه ی تلویزیونی در دو ایالت پخش می‌شد که در مجموع ظرفیت چهار میلیون مخاطب را داشتند. ما در دومین ایستگاه مطرح رادیویی ایالت فلوریدا هر هفته برنامه داشتیم. همه چیز عالی پیش می‌رفت تا یک روز در دعا روح

۴ این واژه در ترجمه های فارسی نیامده است.

خدا به من گفت که تغییر از راه می رسد. او به من گفت: "تو از شبانی جوانان عزل می شوی و به کلیساها و شهرهایی از شرق تا غرب امریکا، از مرزکانادا تا مرز مکزیک و از آلاسکا تا هاوایی فرستاده خواهی شد..." سپس به من نشان داد که در جریان تازه‌ی روحش در زندگی‌ام چه باید بکنم. من این موضوع را به همسرم گفتم و هر دوی ما در درون قلب خود در این باره به تفکر پرداختیم، بدون این که آن را با فرد دیگری در میان بگذاریم. خدا گفت که آن کار را انجام می دهد و من می دانستم که اگر این پیغام حقیقتاً از طرف خداست، من هیچ کمکی در این باره نباید بکنم و او به شیوه‌ی خود کارش را انجام خواهد داد.

هجده ماه گذشت و هیچ اتفاقی نیفتاد. در طول این دوره‌ی انتظار، وارد حضور خدا شدن سخت و سخت تر می شد تا به نظر غیرممکن رسید. من بیش از گذشته در دعا می ماندم. اما به نظر می رسید که به چیزی نرسیده‌ام. نه فقط این، بلکه رویایی که برای گروه جوانان داشتم نیز در حال محو شدن بود (شراب کهنه خالی می شد). هرچه بیش تر دعا می کردم، دید و رویای من کوچک تر می شد. هیچ چیز از نظر ظاهری تغییر نکرده بود اما از نظر درونی میل و اشتیاق من در حال محو شدن بود. شروع کردم به اعتراف و توبه از هر گناهی که به یادم می آمد شاید مرتکبش شده باشم. اما هیچ آسودگی و تسکینی برای خشکی‌ای که تجربه می کردم، وجود نداشت. یک روز پس از تلاشی ناموفق برای کشف دقیق گناهی که احياناً مرتکب شده بودم و مرا به این روز انداخته بود، خدا با من صحبت کرد و گفت: "تو به خاطر گناه در این بیابان نیستی، من تو را برای تغییری که فراخواهد رسید، آماده می سازم!"

من می بایست پیش از جلسه‌ی جوانان، ساعت‌ها در دعا می ماندم و حتی یکی دوبار عاجزانه به خدا التماس کردم فرد دیگری را برای موعظه انتخاب کند. من مجبور بودم به جلسه بروم و در حینی که برای جوانان موعظه می کردم حضور خدا همچون لحافی بر من قرار می گرفت و وقتی جلسه تمام می شد، در نیمه‌ی راه خانه آن حضور از من برداشته می شد! در این بیابان چه از نظر بیرونی و در جنبه‌های درونی با آزمایش‌ها و سختی‌هایی روبرو شدیم که پیشتر تجربه نکرده بودیم.

پس از یک سال گذر از این بیابان، خدا در قلبم گذاشت که وارد یک روزه‌ی غذایی شوم. پس از چندین روز روزه‌ی غذایی، دعایی از دهان بیرون آمد. این فریادی از قلب من بود که از ذهن من عبور می‌کرد. من گفتم: "خداوند! برایم اهمیتی ندارد که در وسط بیابانی باشم که کسی در آن نیست یا برای میلیون‌ها نفر موعظه کنم! من کاری یکسان را در هر دو مکان انجام می‌دهم؛ من قلب تو را می‌طلبم!" ناگهان پرده‌ها کنار رفتند و دیدم که او در حال انجام چه کاری است. گفتم: "خدا، این دقیقا کاری است که تو در من انجام داده‌ای! تو مرا به جایی آورده‌ای که تنها تو را میراث و نخستین عشق خود ببینم و نه خدمت و چیز دیگری را! لذا وقتی تغییر فرا رسد، از آن بتی دیگر نخواهم ساخت. من هرگز تو را به عنوان عشق نخستین‌ام، رها نکرده و عشق به خدمت را جایگزین تو نخواهم نمود. قلبم درست باقی خواهد ماند."

آن گاه آنچه را که خدا درباره‌ی داود گفت، به یاد آوردم: "پس از برداشتن شائول، داوود را برانگیخت تا شاه ایشان گردد، و بر او چنین گواهی داد: "داوود پسرِ پَسای را دلخواه خویش یافتم؛ او خواست مرا به‌طور کامل به‌جا خواهد آورد." (اعمال ۱۳: ۲۲) شائول، خدمت را تا جایی دوست داشت که حاضر بود برای حفظ آن مرتکب قتل شود. داود، به دنبال تاج و تخت نبود، او مردی بود در پی قلب خداوند. داود در بیابان دو بار فرصت کشتن شائول و گرفتن تاج و تخت را داشت و حتا اطرافیانش نیز او را به این امر تشویق می‌کردند. اگر انگیزه‌های داود همانند شائول بود، او نیز باید برای رسیدن به تاج و تختی که خدا وعده‌اش را از طریق سموئیل به او داده بود، شائول را می‌کشت.

امروزه مردان و زنانی هستند که تهمت می‌زنند، غیبت می‌کنند و دروغ می‌گویند تا وعده‌ای را که خدا به آن‌ها داده، به دست آورند. آن‌ها همچون شائول اند و برای حفظ خدمت‌شان یا به دست آوردن آن، دیگران را می‌کشند. خدا به دنبال داودهاست؛ کسانی که در پی قلب او هستند نه مقام و منزلت! آماده شدن مشک‌کهنه در واقع رسیدن به شخصیت خداست. این شخصیت خداست که می‌تواند فشار شراب تازه‌ی روح (مسح و حضور او) را تاب آورد. شخصیت ما با جست و

جوی اوپی که خواستار همانندی و پیروی از او هستیم، رشد می یابد. ماه ها پس از دریافت کلام خدا درباره ی تغییری که در پیش بود، شبانم جلسه ای گذاشت و در آن گفت خداوند به او نشان داده که یکی از شبانانش (در آنجا ده شبان حضور داشتند) باید به طور تمام وقت به سفر برود و دیگر جزو پرسنل نخواهد بود. او گفت: "جان، آن نفر تو هستی!" چند ماه بعد تنها طی یک دوره ی سه هفته ای من هفت دعوت نامه برای موعظه دریافت کردم. یکی در کالیفرنیا، یکی در تگزاس در مرز مکزیک، یکی در ساحل شرقی و دیگری تنها در فاصله ی یک ساعته ی مرز کانادا. سه دعوت نامه ی دیگر هم چنین وضعیتی را داشتند. من وارد اتاق شبانم شدم و از او پرسیدم که در این باره چه باید بکنم؟ او گفت: "جان، به تو گفتم که خدا این را به من نشان داده است، حال نوبت توست!" اندکی بعد او، من و همسرم را دست گذاری کرد و از آن زمان به بعد ما مسافران تمام وقت شده ایم.

هجده ماه بیابان، ما را برای تغییری که خدا برای زندگی و خدمت مان در نظر داشت، آماده ساخت. در آن دوره، او در درونم شخصیتی را که برای اداره و پی بردن خواندگی او در این خدمت جدید نیاز داشتم، رشد داده بود. حال به اشعیا ۴۳: ۱۸-۱۹ نگاه کنید:

"چیزهای اوّلین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکّر ننمایید. اینک من چیز نویی بوجود می آورم و آن الان بظهور می آید. آیا آن را خواهید دانست؟ بدرستی که راهی در بیابان و نهرها در هامون قرار خواهم داد." او این خدمت را به امریکا، در بیابان بخشیده؛ جایی که به نظر هیچ راهی وجود ندارد. جایی که در آن، شرایط به نظر بدتر و بدتر می شود. خدا شراب کهنه را خشک خواهد ساخت تا وقتی که شراب تازه بیاید. و آزمایش ها در این تازگی خواهد بود تا دیگر مایل به بازگشتن به کهنه نباشیم. او از بیابان برای آماده ساختن ما استفاده می کند.

فصل چهاردهم

مقاومت در برابر تغییر

شناختن او، آنچنان که او ما را می‌شناسد. تا به این مقصود دست نیابیم، راضی نخواهیم شد.

"برادران، گمان نمی‌کنم هنوز آن را به دست آورده باشم؛ اما یک کار می‌کنم، و آن اینکه آنچه در عقب است به فراموشی می‌سپارم و به سوی آنچه در پیش است خود را به جلو کشانده، برای رسیدن به خط پایان می‌کوشم، تا جایزه‌ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسی به بالا فراخوانده است." (فیلیپیان ۳: ۱۳-۱۴)

برای رسیدن به خط پایان یا عملی کردن آن خواندگی بالای خداوند برای زندگی مان، نخست باید در قلب مان این را حک کنیم که تا به حال به آن نرسیده ایم. ما کامل نشده ایم؛ ما باید به تغییر و رشد ادامه دهیم. پولس دو سوم عهد جدید را نوشت و پیشگام بسیاری از کلیساهای غیریهودیان بود. خدمت او در تمام جهان گسترش یافته بود. اما وقتی به پایان زندگی اش نزدیک می‌شد، گفت: "گمان نمی‌کنم هنوز آن را به دست آورده باشم." او خشنود نبود. او تا زمانی که به خط پایان و مقصد آن

دعوت بلند خدا دست نیافت، راضی نشد. این موضوع را دقیقاً در مورد موسا نیز می‌بینیم. او خدمتی عظیم داشت؛ جماعتی سه میلیونی و انجام معجزات و آیات شگفت‌انگیزی که مشابه‌اش توسط هیچ فرد دیگری در عهد عتیق به انجام نرسید. با این وجود خدا گفت که موسا فروتن‌ترین مرد بر زمین بود. او گمان نمی‌کرد که به دست آورده، بلکه با تمام وجود در تعاقب خواندگی بالای خداوند در زندگی‌اش ادامه داد. ما نیز برای رشد و تغییر باید تعلیم‌پذیر باشیم.

دومین نکته برای رسیدن به خواندگی بالای خداوند، فراموش کردن آن چیزی است که در پشت سر ماست (پیروزی‌ها و شکست‌ها)! بار دیگر به آنچه خدا در اشعیا ۴۳: ۱۸ می‌گوید، نگاهی بیاندازیم: "چیزهای اولین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید."

بسیاری موافق اند که شکست‌ها، طردشدگی‌ها یا گناهان ما اگر در زندگی ما ساکن شوند، مانع حرکت رو به جلوی ما در مسیح خواهند بود. باید توجه کنیم که پیروزی‌های گذشته‌ی ما نیز به همان اندازه ما را عقب نگاه می‌دارند. اگر احساس مان نسبت به خودمان توأم با یقین و اطمینان باشد و برای اعتباردهی و تقویت خود بر کارهای گذشته‌ی خود تکیه کنیم، آنچه را که خدا برای ما در زمان حال در نظر دارد، از دست خواهیم داد. این دقیقاً همان چیزی است که خدا در اشعیا ۴۳ می‌گوید. چیزهای گذشته از جانب او بودند، اما به منظور رسیدن به مقصد خواندگی بالا و حرکت رو به جلو، باید آماده‌ی ترک راههایی باشیم که خدا در گذشته ما را از میان آن‌ها عبور داده بود. پولس می‌گوید: "آنگاه که کودکی بیش نبودم، چون کودکان سخن می‌گفتم و چون کودکان می‌اندیشیدم و نیز چون کودکان استدلال می‌کردم. اما چون مرد شدم، رفتارهای کودکانه را ترک گفتم. آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛ اما زمانی خواهد رسید که روبه‌رو خواهیم دید. اکنون شناخت من جزئی است؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که به کمال خواهیم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته شده‌ام." (اول قرنتیان ۱۳: ۱۱-۱۲)

یک کودک دچار اشتباه نیست، او فقط نابالغ است. وقتی پنج ساله

بودم، دنیا برایم ماشین‌های بازی و لگوهای^[1] بود. بزرگ‌ترین کاری که می‌توانستم انجام دهم، گفتن حروف الفبا بود. من زندگی را از میان شیشه‌ای تار می‌دیدم و هنوز قادر نبودم مسائل را شفاف ببینم، چراکه به اندازه‌ی کافی برای درک و اداره‌ی آن‌ها بالغ نشده بودم.

وقتی هجده ساله شدم، ماشین بازی دیگر چیزی مربوط به گذشته بود. اکنون، پس از سال‌های بلوغ، زندگی را از میان شیشه‌ای می‌دیدم که دیگر آن قدرها تار نبود، با این وجود کاملاً واضح هم نبود. ظرفیت و سطح من برای درک، رشد کرده بود. وقتی فردی هجده ساله همانند کودکی پنج ساله رفتار می‌کند، غیرطبیعی است. وقتی رشد می‌کنیم، گذشته، روش کودکانه و درک آن دوره را پشت سر گذاشته و فراموش می‌کنیم. دیگر آن روش‌ها مورد نیاز ما و باعث خوشی ما نیستند. به همین شکل وقتی در امور الاهی رشد می‌کنیم، باید گذشته و امور نابالغ را کنار بگذاریم. پولس می‌گوید اکنون ما جلال و راه‌های خدا را به شکلی مبهم می‌بینیم، اما وقتی به دنبال خوانندگی عالی و بالای خود باشیم، شروع به واضح‌تر دیدن می‌کنیم تا بالاخره خدا را رو در رو خواهیم دید. به عبارت دیگر، ما او را آن‌گونه خواهیم شناخت که او ما را می‌شناسد!

هدف و مقصد خوانندگی بالا چیست؟ پولس در آیه‌ی پیشین در این باره توضیح می‌دهد. او می‌گوید: "می‌خواهم مسیح و نیروی رستاخیزش را بشناسم و در رنج‌های او سهیم شده، با مرگش هم‌شکل گردم" (فیلیپیان ۳: ۱۰)

مقصد خوانندگی بالای خداوند تبدیل شدن به شباهت پسرش عیسی مسیح و شناختن اوست؛ آن چنان که او ما را می‌شناسد. تا به این مقصود دست نیابیم، راضی نخواهیم شد. پس هرگز نباید از جست‌وجوی قلب خدا بازایستیم.

به طور خلاصه ما نخست باید دریابیم که هنوز به مقصد و هدف خوانندگی بلند خداوند دست نیافته ایم و دوم باید چیزهای گذشته را فراموش کنیم.

1 Lego: نوعی اسباب بازی که کودکان با قطعات مختلف آن، اشکال گوناگون می‌سازند.

سومین نکته برای رسیدن به این مقصد در زندگی مان، "تلاش برای رسیدن به مقصد و خط پایان" است! پیش رفتن^[۲] و تلاش، دلالت بر ایستادگی و دنبال کردن دارد. مخالفت‌هایی بر سر راه شناختن او وجود دارد. بزرگ‌ترین تهدید برای شریر، شخصی است که به شباهت عیسیای مسیح درمی‌آید. نیروهای تاریکی در برابر این موضوع سخت‌تر از هر چیز دیگری می‌جنگند. وقتی کسی به شباهت عیسیای مسیح درمی‌آید، دیگر برای خودش زندگی نمی‌کند، بلکه برای کسی زندگی می‌کند که در او ساکن است. به این ترتیب او وارد زندگی عالی در راه‌های خداوند می‌شود.

به همین دلیل است که پولس می‌گوید به منظور شناخت او باید در رنج‌های او نیز سهیم شویم. رنج‌های جسم، مرگ "خود" را موجب می‌شود که باعث زندگی قیام کرده و رستاخیز می‌گردد!

اول پطرس ۴: ۱-۲ می‌گوید: "پس چون مسیح در عرصهٔ جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلح شوید، زیرا آن کس را که در عرصهٔ جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست. در نتیجه باقی عمر را در جسم، نه در خدمت امیال پلید بشری، بلکه در راه انجام اراده خدا می‌گذرانند." کسانی که در جسم رنج کشیده‌اند، از گناه دست کشیده‌اند. کسانی هستند که شخصیت مسیح در آن‌ها کار می‌کند. این همان هدفی است که باید به سوی آن برویم. رنج‌های مسیح چیست؟ بسیاری دچار سوءتفاهم شده‌اند. مذهب، کلام را به نقطه‌ای منحرف ساخته که بسیاری از آن پرهیز می‌کنند. رنج، به معنای به حال مرگ افتادن و نداشتن پول پرداخت قبوض نیست - قرار نیست هفته‌ها بدون غذا بمانید تا به خاطر قربانی تان خدا به جنبش درآید. رنج، قربانی کردن نیست - اطاعت است! پطرس به این پرسش که رنج چیست، در آیه ۲ پاسخ می‌دهد: "در نتیجه باقی عمر را در جسم، نه در خدمت امیال پلید بشری، بلکه در راه انجام اراده خدا می‌گذرانند." (اول پطرس ۴: ۲)

معنای "رنج‌های مسیح" رفتن به راه‌های خداست، درست وقتی که فکر، احساسات یا حس‌های فیزیکی ما را به رفتن به سوی راحتی یا لذت

ترغیب می‌کنند. "رنج‌های مسیح" کشمکش‌ی است که بین راهی که خدا ما را به آن فرامی‌خواند، و راهی که دوستان مان، خانواده، همکاران و دیگران ما را به آن ترغیب می‌کنند، درمی‌گیرد. ما معمولاً درارتباط با نزدیک‌ترین افراد به این مورد برمی‌خوریم. نمونه‌ی عالی از این دست را می‌توان در مخالفت پطرس با مرگ و تدفین عیسا مشاهده کرد:

"از آن پس عیست به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوم برخیزد. پطرس او را به کناری برد و سرزنش‌کنان گفت: «دور از تو سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود.» عیسا روی برگردانیده، به او گفت: «دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی.» (متا ۱۶: ۲۱-۲۳)

عیسا به شاگردانش گفت که باید به اورشلیم رفته، رنج بکشد و کشته شود و در روز سوم قیام کند. بدیهی است که پطرس "بخش رستاخیز" را نشنید یا به نوعی با بیان عیسا از بازگشتن از مردگان مشکلی نداشت. آیا می‌توانید فکرهای پطرس را بشنوید؟ "یک لحظه صبر کنید، شما ماشیح [مسیح] هستید (این پیش‌تر بر او مکشوف شده بود) و قرار است که پادشاهی خود را برقرار و اسراییل را احیا نمایید. من شغلم، همسرم و خانواده‌ام را رها کردم و دنبال شما آمدم. من دوستانم را از دست دادم تا شما را پیروی کنم. من زمانم را روی این کار گذاشتم. من آبروی خودم را روی این موضوع گذاشتم. رهبران کنیسه‌ها فکر می‌کنند شما دیوانه‌اید؛ روزنامه‌ها مقاله‌های گوناگونی درباره‌ی ستیزه‌جویی شما می‌نویسند. از دید بسیاری از الاهی دانان شما فردی مرتد و بدعت‌گذارید. و حالا درباره‌ی مردن حرف می‌زنید. من کجا باید بروم؟ این وقتی که برای پیروی از شما گذاشتم، همه به یک باره دود می‌شود و هیچ نمی‌ماند جز بی‌آبرویی." سپس فریاد برآورد: "نه خداوندا، شما می‌توانید این کار را بکنید."

عیسا می‌بایست بلافاصله متذکر می‌شد که افکار پطرس، مطابق

روش و افکار افراد دنیوی است. دنیا، پرورده و اغفال شده‌ی شیطان است ("خدای این جهان" دوم قرن‌تیان ۴: ۱۴ ترجمه‌ی قدیمی) تا تنها به دنبال منافع و علایق خود باشد. پادشاهی خدا درست بر خلاف آن است. پس به منظور انجام اراده‌ی خدا باید بر خلاف جریان انسان‌ها شنا کنیم، حتی اگر به مفهوم ایستادن در برابر "برادران ایمانی" باشد که ذهن و فکرشان برای درک اراده‌ی خدا تازه نشده است. پطرس مردی فاسد نبود، اما فرایند فکری او در این ارتباط همسوی دنیا بود نه مسیح.

نمونه‌ی دیگر فرزندان اسرائیل اند که برای جاسوسی به سرزمین کنعان رفتند. وقتی خدا به موسا گفت که افرادی را برای جاسوسی از سرزمین وعده که به آن‌ها داده بود بفرستد، بیش از یک سال بود که قوم در بیابان به سر می‌برد. موسا دوازده رهبر را انتخاب کرد، یک نفر از هر سبت. دو نفر از آن‌ها یوشع و کالیب بودند. وقتی آنان از جاسوسی آن سرزمین بازگشتند، گزارش متضادی از چیزی که دیده بودند و کاری که باید می‌کردند، ارائه دادند. ده نفر از مردان گفتند: "اما مردمانی که در آن زمین ساکنند نیرومندند، و شهرها حصاردار است و بسیار عظیم. افزون بر این، بنی‌عناق را نیز در آنجا دیدیم. عمالیقیان در زمین نِگب ساکنند؛ حیثیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان زندگی می‌کنند؛ و کنعانیان نزد دریا و بر کناره‌ی اردن سکونت دارند." آنگاه کالیب در حضور موسا قوم را ساکت کرده، گفت: «بی‌درنگ برویم و آن را تصرف کنیم، زیرا به یقین می‌توانیم بر آن غالب شویم.» اما مردانی که همراه او رفته بودند، گفتند: «ما را توان مقابله با آن مردمان نیست، زیرا از ما نیرومندترند.» و درباره‌ی سرزمینی که تجسس کرده بودند، اخبار بد میان بنی‌اسرائیل منتشر ساخته، می‌گفتند: «سرزمینی که برای تجسس از آن گذشتیم، سرزمینی است که ساکنانش را فرو می‌بلعد، و تمامی اقوامی که در آنجا دیدیم، غول‌پیکر بودند.» (اعداد ۱۳: ۲۸-۳۲)

کالیب و یوشع گزارشی متفاوت ارائه دادند: "آنگاه کالیب در حضور موسا قوم را ساکت کرده، گفت: «بی‌درنگ برویم و آن را تصرف کنیم، زیرا به یقین می‌توانیم بر آن غالب شویم.»... اگر خداوند از ما خشنود باشد، ما را به این سرزمین خواهد آورد و آن را به ما خواهد بخشید،

سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است. فقط بر خداوند عصیان موزید و از مردمان آن سرزمین ترسان مباشید زیرا ایشان خوراک ما هستند! حفاظ ایشان برداشته شده است، و خداوند با ماست. پس از ایشان ترسان مباشید.» (اعداد ۱۳: ۳۰ و ۱۴: ۸-۹) همه‌ی آن دوازده نفر با هم فرستاده شده و چیزهای واحدی دیده بودند. همه‌ی آن‌ها همان سرزمین، همان شهرها و همان مردم را دیدند. پس چرا ده نفر موضوع را به شکلی متفاوت از دو نفر دیگر دیده بودند؟

خدا در مورد کالیب و یوشع گفت که روحی دیگر دارند که او را پیروی کرده اند (اعداد ۱۴: ۲۴). به عبارت دیگر آن‌ها پیرو خواسته‌های انسانی نبودند بلکه به دنبال اراده‌ی خدا بودند. این کلید درک علت تفاوت دید آن فرد دیگر با کالیب و یوشع از موضوعی واحد است. آن ده نفر بیش‌تر نگران آسایش و امنیت خانواده‌شان بودند تا خواست خدا. آن‌ها همسوی خواسته‌ها و امیال انسانی زندگی می‌کردند، نه اراده‌ی خدا. زندگی آن‌ها با چیزهایی که به آن متمایل بودند، هدایت می‌شد نه پادشاهی خدا. این در مورد دیگر افراد قوم نیز صدق می‌کرد. زیرا آن‌ها گفتند: "همه‌ی بنی‌اسرائیل بر موسا و هارون مهمه کردند، و تمامی جماعت بدیشان گفتند: «کاش در سرزمین مصر مرده بودیم یا در این صحرا می‌مردیم! چرا خداوند ما را به این سرزمین می‌آورد؟ تا به ضرب شمشیر بیفتیم و زنان و اطفالمان به یغما برده شوند؟ آیا برای ما بهتر نیست که به مصر بازگردیم؟»" (اعداد ۱۴: ۲-۳) آن‌ها بیش‌تر نگران این بودند که چه چیز برایشان بهتر است، نه آنچه که خواست خدا بود!

در نتیجه آن‌ها هرگز سرزمین وعده را ندیدند. آن‌ها هرگز خواندگی بالای خدا برای زندگی‌شان را به انجام نرساندند. با این وجود یوشع و کالیب برای رسیدن به آن خواندگی تلاش کردند. آن‌ها با مخالفت و مقاومت از طرف برادران خود روبه‌رو شدند. ببینید برادران‌شان چه کاری می‌خواستند بکنند: "اما جماعت جملگی می‌گفتند که باید ایشان را سنگسار کرد. آنگاه جلال خداوند در خیمه‌ی ملاقات بر تمامی بنی‌اسرائیل ظاهر شد" (اعداد ۱۴: ۱۰)

رنجی که یوشع و کالیب با آن مواجه شدند، مقاومت برادران‌شان

بود که ذهنی تازه شده نداشتند و هنوز همسوی دنیا فکر می‌کردند و آنچه دنیا می‌دید را می‌دیدند.

پولس می‌گوید که آنچه را در عقب است، به فراموشی می‌سپارد و برای رسیدن به مقصد آن دعوت بلند خدا می‌کوشد. بار دیگر به اشعیا ۴۳: ۱۸-۱۹ نگاه کنیم: "چیزهای اوّلین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید. اینک من چیز نویی بوجود می‌آورم و آن الان بظهور می‌آید. آیا آن را نخواهید دانست؟ به درستی که راهی در بیابان و نهرها در هامون قرار خواهم داد."

فرزندان اسرائیل به گذشته و روزهای مصر نگریستند. زمانی که شکم‌شان پر بود و وضعیت تثبیت شده‌ای داشتند. هرچند در مصر بودند، اما چیزی که اکنون با آن روبه‌رو شده بودند، به نظر بسیار سخت‌تر از اسارت می‌رسید.

این حقیقت غم‌انگیزی است اما امروزه نیز صادق است. بسیاری هستند که مانند در اسارت را به تعاقب خواندگی و اراده‌ی خدا ترجیح می‌دهند. آن‌ها از تغییری که پیش رویشان است بیش‌تر از شرایط طاقت‌فرسای مأنوسی که احاطه‌شان کرده و اکنون در آنند، می‌هراسند. دیگرانی هم هستند که به آنچه خدا در گذشته انجام داده، دل بسته‌اند و از آن راضی‌اند و حاضر به حرکت به سوی چالشی تازه نیستند. اراده‌ی خدا، حیات و آزادی می‌آورد. این تنها راهی است که کمال واقعی را به همراه دارد. با این وجود پیش رفتن به سوی هدف و خواندگی بالا در چشمان ما غیرممکن می‌نماید. خدا گفت که کاری جدید را انجام می‌دهد، اما آن را در بیابان به وجود خواهد آورد. به عبارت دیگر، وقتی ما روح خدا را برای آنچه خواسته‌ی خداست، پیروی می‌کنیم، او ما را به سوی آنچه که به نظر بیابانی عبورناپذیر و غیرممکن می‌رسد، هدایت می‌کند. اما آنچه که در نظر انسان محال است، برای خدا ممکن است.

ای مسیحیان! وقتی مقاومت‌ها از راه می‌رسند، از تعاقب خداوند دست نکشید. او شما را به مکانی ساده و راحت هدایت نمی‌کند. او شما را به مکانی سخت و دشوار رهنمون می‌شود زیرا نبرد بزرگ‌تر، پیروزی بزرگ‌تری را به همراه دارد. اگر به شکلی خودخواهانه زندگی

خود را دوست دارید، آن گاه مکان‌های سخت را ترک می‌کنید و پیگیری خود را متوقف ساخته و در زندگی‌ای بی ثمر سکنا می‌گزینید. تنها راه تحمل آنچه را که در این روزها در پیش است، از دست دادن جان خود است.^[۳] مکاشفه ۱۲: ۱۱ می‌گوید: "آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده‌اند. زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ." کسانی که بیش تر نگران خودشان هستند تا اراده‌ی خدا، کسانی هستند که زندگی خود را بیش تر دوست دارند و عیسا می‌گوید: "زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به‌خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت." (متا ۱۶: ۲۵)

۳/ اشاره به متا ۱۶: ۲۵ که در ادامه آمده است.

بخش پنجم
پیروزی در بیابان

فصل پانزدهم

مکان مکاشفه

برای تغییر یا ایجاد تحول، باید خواهان ترک آسایش، امنیت و چیزهای آشنا باشیم.

"ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مرا بشنوید! به صخره‌ای که از آن قطع گشته و به حفره چاهی که از آن کنده شده‌اید، نظر کنید. به پدر خود ابراهیم و به ساره که شما را زایید نظر نمایید زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم. به تحقیق خداوند صهیون را تسلّی داده، تمامی خرابه‌هایش را تسلّی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنّت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت می‌شود و تسبیح و آواز ترنّم." (اشعیا ۵۱: ۱-۳)

ابراهیم، پدر ایمان داران نامیده شده است (رومیان ۴: ۱۱-۱۶). توجه کنید خدا می‌گوید که "او را به تنهایی خواندم"^{۱)} ما در فصل پیشین دیدیم که برای تغییر یا ایجاد تحول، باید خواهان ترک آسایش، امنیت

۱ در ترجمه‌ی فارسی آمده که «زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم».

و چیزهای آشنا و مانوس باشیم تا توسط روح خدا به بیابان هدایت شویم. این انسان در حال انتقال و تحول باید خواستار ترک میراث مادی، اجتماعی و مذهبی خود برای حرکت با روح خدا باشد. ابراهیم خانواده، دوستان و میراث خود را برای انجام خواندگی خدا ترک کرد. برای شناختن خدا باید جدا می شد و خدا را تا سرزمینی که به او نشان می داد، دنبال می کرد.

خدا ابرام (نام ابراهیم پیش از آن که خدا آن را ابراهیم تغییر دهد) را برکت داد و او را در نتیجه ی اطاعت اش، کثیر گرداند. با این وجود وقتی او آسایش و رفاه خود را ترک کرده و به سرزمینی که خدا به آن رهنمونش کرده بود، رسید، خشکسالی سختی در جریان بود. حال بازایستید و به این موضوع بیاندیشید. خدا وعده داده تا ابرام را برکت دهد و از او قومی بزرگ بسازد و نام او را بزرگ گرداند. ابرام همه چیز خود را برای پیروی از خدا ترک نموده، و وقتی وارد آن سرزمین می شود، خشکسالی سختی باعث می شود تا در مصر سکنا گزیند. (پیدایش ۱۲: ۱-۱۰) در این جا اکثر ما به این نتیجه می رسیم که خدا را گم کرده ایم و به جایی که آن را ترک کرده ایم، بازمی گردیم. تفاوت ابرام در این بود که اجازه نداد شرایط پیرامونش بر ایمان او نسبت به خدا تاثیری بگذارد. او می دانست که خدا در خشکسالی هم قادر است او را کثیر گرداند؛ درسی که همه دیر یا زود یاد خواهیم گرفت.

خدا کارهای بزرگی را که قرار است در آینده توسط ما انجام دهد، نشان مان می دهد، سپس ما را مستقیماً به بیابان می برد تا ما را آماده سازد. سموئیل نبوت کرد که داود، پادشاه بعدی خواهد بود، اما مدتی کوتاه، پس از این نبوت داود در غارها و بیابان سرگردان بود تا تاج و تخت آماده شود.

یوسف رویای آینده ای شگفت را دید که در آن خدا از او رهبری بزرگ می ساخت. پدر و مادر و برادرانش باید در برابر او تعظیم می کردند. او هفده سال آینده را از چاه به بردگی و از بردگی به سیاهچال گذراند. خدا در چهل سالگی به موسا نشان داد که او برادرانش را از مصر رهایی خواهد داد (اعمال ۷: ۲۳-۲۵). با این وجود چهل سال بعدی را در

گوشه‌ای از بیابان به چوپانی گوسفندی مرد دیگری سپری کرد. حیای تعمیردهنده خوانده شده بود تا یک نبی بزرگ باشد. پدرش رویای خواندگی او را برایش گفته بود. اما چند سال پس از آن را در بیابان یهودیه گذراند.

پدر در برابر جمعیتی کثیر در رود اردن اعلان کرده بود که عیسا پسر خداست. روح خدا به شکل کبوتری بر او قرار گرفته بود. اما او بی‌درنگ توسط روح خدا به بیابان برده شد.

همان طور که دیدیم، بیابان مکانی است که خدا ما را می‌آزماید، فروتن می‌سازد، پاک‌مان می‌کند و ما را به شخصیت خودش نزدیک تر می‌سازد. این محیطی برای آماده شدن به جهت ماموریت آینده است.

هیجان انگیزترین نکته در مورد بیابان این است که بیابان مکانی است که خدا خودش را به شکلی تازه بر ما مکشوف می‌سازد! بار دیگر به آنچه در اشعیا ۵۱: ۳ گفته شده، توجه کنید: "به تحقیق خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه‌هایش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت می‌شود و تسبیح و آواز ترنم."

باغ عدن مکانی بود که در آن خدا خودش را بر آدم آشکار ساخت. آن جا مکانی بود که آدم و خدا با هم در رفاقت و صمیمیت بودند. وقتی خدا خودش را در بوته‌ی مشتعل آشکار ساخت، موسا کجا بود؟

"موسی گله پدربزنش پترو، کاهن میدان را شبانی می‌کرد. روزی گله را به آن سوی صحرا برد و به حوریب که کوه خدا باشد، رسید. در آنجا، فرشته خداوند از درون بوته‌ای در شعله آتش بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد. پس با خود اندیشید: «بدان سو می‌شوم تا این امر شگفت را بنگرم و ببینم بوته چرا نمی‌سوزد.» چون خداوند دید موسی بدان سو می‌آید تا بنگرد، خدا از درون بوته ندا در داد: «ای موسی! ای موسی!» موسی گفت: «لیک» (خروج ۳: ۱-۴)

موسا چهل سال را در بیابان سپری کرده بود. یک روز ناگهان خدا خود را در بوته‌ای در شعله‌ی آتش بر موسا آشکار ساخته و گفت: "من

پیروزی در بیابان

هستم آن که هستم." موسا گفت: "بدان سو می شوم تا آن امر شگرف را بنگرم."

شما در بیابان تشنه و گرسنه ی خدا می شوید. بنابراین وقتی خدا آماده می شود تا خود را بر شما آشکار سازد، می توانید به سادگی از چیزهای زندگی به سوی او روی برگردانید.

در بیابان بود و نه در مدرسه ی کتاب مقدس که خدا خودش را بر یحیای تعمیددهنده مکشوف ساخت. لوقا ۳: ۲-۳ می گوید: "و حَنَّا و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان بر یحیا، پسر زکریا، نازل شد. پس یحیا به سرتاسر نواحی اردن می رفت و به مردم موعظه می کرد که برای آموزش گناهان خود توبه کنند و تعمید گیرند."

در صحرای عربستان بود که خدا خود را به شکلی رازآلود بر پولس رسول آشکار ساخت. "که پسر خود را در من آشکار سازد تا بدو در میان غیریهودیان بشارت دهم، در آن زمان با جسم و خون مشورت نکردم، و به اورشلیم نیز، نزد آنان که پیش از من رسول بودند، نرفتم؛ بلکه راهی عربستان شدم و سپس به دمشق بازگشتم." (غلاطیان ۱: ۱۶-۱۷) یوحنا ی رسول "مکاشفه ی عیسیای مسیح" را در کجا دریافت نمود؟ مکاشفه ۱: ۹ می گوید: "من یوحنا، برادر شما، که در رنجهای و در پادشاهی و در استقامتی که در عیسا از آن ماست، با شما شریکم، به خاطر کلام خدا و شهادت عیسا، در جزیره پاتموس بودم." در جزیره ی بیابانی پاتموس بود که او "مکاشفه ی عیسیای مسیح" را دریافت نمود.

خدا خود را در سیاهچال فرعون بر یوسف آشکار ساخت. یوسف شروع به تاویل رویای نانوا، آبدارباشی و در نهایت خود فرعون نمود. خدا خود را در بیابان بر داود به عنوان شبان اش، قوت اش، سپرش، قلعه اش و شکل های مختلف دیگر، آشکار نمود.

در بیابان است که خدا به شکلی تازه خود را بر ما آشکار می سازد. اشعیا می گوید: "ای خدای اسرائیل و نجات دهنده یقیناً خدایی هستی که خود را پنهان می کنی." (اشعیا ۴۵: ۱۵) خدا خود را از کسانی که گرسنه ی او نیستند، پنهان می سازد. اما بر کسانی که او را می جویند و با تمام قلب خود او را می طلبند، خود را آشکار می سازد. به یاد داشته

باشید که خدا می‌گوید فرزندان اسرائیل را به بیابان آورد تا آنان را فروتن و گرسنه سازد. اما به جای آن که همچون یوشع گرسنه‌ی خدا شوند، گرسنه‌ی چیزهایی شدند که خدا از آن‌ها دریغ داشته بود. پس وقتی خدا خواست خود را بر آن‌ها آشکار سازد، درست همان طور که بر موسا آشکار ساخته بود، او را رد کردند.

در تنبیه می‌خوانیم:

"اما چون شما آن صدا را از میان تاریکی شنیدید، در حالی که کوه به آتش می‌سوخت، شما نزد من آمدید، آری همهٔ سران قبایل و مشایخ شما، و گفتید: "اینک یهوه خدای ما جلال و عظمت خود را به ما نمایانده است و صدای او را از میان آتش شنیده‌ایم. امروز دیدیم که می‌شود خدا با انسان سخن بگوید و انسان زنده بماند. پس حال چرا بمیریم، زیرا این آتش عظیم ما را خواهد سوزانید. اگر بیش از این صدای یهوه خدای خود را بشنویم، خواهیم مرد. زیرا از میان تمامی بشر کیست که مانند ما صدای خدای زنده را که از میان آتش سخن بگوید، شنیده و زنده مانده باشد؟ تو خود نزدیک برو و هرآنچه را که یهوه خدای ما می‌گوید، بشنو. آنگاه هرآنچه را که یهوه خدای ما به تو بگوید به ما بازگو و ما شنیده، به‌جا خواهیم آورد." (تنبیه ۵: ۲۳-۲۷)

خدا تمایل داشت تا خود را در بیابان بر آن‌ها آشکار سازد؛ درست به همان شکل که به موسا آشکار ساخته بود، اما آن‌ها عقب کشیدند و به موسا گفتند: "تو برو با خدا صحبت کن و به ما بگو چه می‌گوید و می‌خواهد چه کاری انجام دهیم." آن‌ها هرگز او را نشناختند، بلکه درباره‌ی او چیزهایی دریافتند. بنابراین هرگز قادر به انجام آنچه او به آن‌ها فرمان می‌داد، نبودند. آن‌ها به خاطر شناختن او نتوانستند سرزمینی را که به ایشان وعده داده شده بود، ببینند. آن‌ها در بیابان مردند. زمانی که خدا ما را به بیابان می‌آورد، برای آزمایش ماست تا ببیند آیا همچون یحیا، موسا، داود، یوسف و پولس و دیگران گرسنه و تشنه‌ی او هستیم با گرسنه و تشنه‌ی آسایش و لذت ایم؟!

در یعقوب می خوانیم:

"آنگاه نیز که درخواست می کنید، نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تا صرف هوسرانیهای خود کنید. ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می سازد. آیا گمان می برید کتاب بیهوده گفته است: «روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به حد حسادت مشتاق ماست؟» اما فیضی که او می بخشد، بس فزونیتر است. از همین رو کتاب می گوید: «خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد.» پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت. به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دو دلان، دلهای خود را طاهر سازید." (یعقوب ۴: ۳-۱)

وقتی در جست و جوی خدا و طلبیدن او با تمام وجود و قلب خود به او نزدیک می شویم، خدا نیز به ما نزدیک می شود. فرزندان اسراییل بیش تر مشتاق لذات و تمایلات خود (شهوات) بودند تا خدا. آنان مردان و زنانی زناکار بودند که به دنبال آسایش و امنیتی بودند که سیستم دنیا می توانست برایشان به همراه داشته باشد. آن ها خیلی زود از یاد بردند که این تجملات و تدارکات نتوانست مصریان و لشگرشان را نجات بخشد. خدا می گوید برای نزدیک شدن به او دو کار باید انجام دهیم:

نخست، باید دست های خود را پاک سازیم. در دوم قرنتیان ۷: ۱ می خوانیم: "پس ای عزیزان، حال که این وعده ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزدايیم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم." گناه ما را از خدا جدا می سازد. اشعیا ۵۹: ۲ می گوید: "لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود."

دوم، ما باید قلب خود را پاک و طاهر سازیم. کلید رسیدن به این مقصود را در آنچه یعقوب می گوید می توان یافت: "ای دو دلان، دلهای خود را طاهر سازید" انسان دو دل، انسانی است که دارای بالا و پایین و بی ثباتی است و مدام از روح به جسم در نوسان است. او ذهن و قلب خود را

متمرکز چیزهای بالا نساخته است. "پس چون با مسیح برخیزانیده شده‌اید، به آنچه در بالاست دل ببندید، آنجا که مسیح به دست راست خدا نشسته است. به آنچه در بالاست ببندیشید، نه به آنچه بر زمین است." (کولسیان ۳: ۱-۲)

آنچه را با پشتکار و سعی فراوان می‌طلبید، چیزی است که در آن می‌اندیشید و به آن دل بسته‌اید^[۲]. وقتی زنی موهایش را فر دایم^[۳] می‌کند، هر مو از نظر شیمیایی تغییر حالت داده و حالت^[۴] "فر" به خود می‌گیرد. آن زن دیگر موهای صافی ندارد، بلکه موهایش فر است. موی او این "حالت"^[۵] را به خود گرفته است. می‌توانید آن قدر موها را بکشید تا به ظاهر صاف برسند، اما به محض آن که فشار را از روی موها بردارید، مو به حالتی که گرفته (فر) باز می‌گردد. فردی می‌تواند به کلیسا برود، در گروه همسرایان بخواند، و در فعالیت‌های مسیحیان مشارکت داشته باشد، اما وقتی این کارها را نمی‌کند، فکرش کجاست؟ فکرش جایی است که در آن شکل گرفته^[۶] است. وقتی او از کلیسا یا فضای روحانی و مسیحی بیرون می‌رود، فکرش به سرعت به آنچه بر اساس آن شکل گرفته^[۷] بازمی‌گردد؛ درست همانند موی فری که با برداشته شدن فشار، به سرعت به حالت فر خود بازمی‌گردد. من در سراسر کشور با کسانی حرف زده‌ام که در جلسات همراه گروه پرستندگان

۲ در ترجمه‌های انگلیسی کتاب مقدس، از فعل *set* استفاده شده است مانند: (*set your mind*) و (*set your affection*) و (*set your hearts*). نویسنده در ادامه، واژه‌ی «*set*» را به عنوان واژه‌ی کلیدی آیه مدنظر قرار داده است. فعل «*set*» هرچند به صورت منفرد نیز به کار می‌رود، اما معمولاً همراه واژه‌های پسوند خود، معنای دقیقی می‌یابد. به همین دلیل در زبان فارسی معادل انحصاری و دقیقی ندارد، هرچند می‌توان آن را چنین معنا کرد: «گذاشتن، قرار دادن، نصب کردن، تنظیم کردن، چیدن، قائل شدن، حالت دادن، حرکت کردن، جریان داشتن و...» «*set*» به وضعیتی شکل گرفته نیز اشاره دارد که این مورد اخیر تا حد زیادی مورد نظر نویسنده است، مانند «مویی که حالت گرفته» (نویسنده در ادامه به آن اشاره می‌کند)، «نوع تفکری که در ذهن و قلب فرد تعریف و نشانده شده و...» در ترجمه‌ی آیه نیز عبارت‌های «اندیشیدن» و «دل بستن» بر اساس ترکیب فعل «*set*»، همین معنای تثبیت شده را دارند، یعنی تمام تفکر ما و ذهن ما در چیزهای بالا باشد و تمام دل بستگی و قلب ما معطوف به بالا باشد.

۳ *Perm* بیش‌تر در محاوره به کار می‌رود.

set ۴

set ۵

set ۶

set ۷

می خوانند، با پیغام‌ها موافق اند و در کارهای کلیسا وقت می گذارند. اما در بین جلسات با هم درباره‌ی پول، ورزش، لباس، جنس مخالف، تجربه‌های خرید و دیگر چیزهای دنیوی به گفت و گو می پردازند. وقتی درباره‌ی این مسائل با هم صحبت می کنند، چهره‌شان می درخشد، اما وقتی به کلیسا می روند، کتاب مقدس می خوانند و دعا می کنند، به نظر می رسد از روی اجبار و در معذوریت این کارها را انجام می دهند. وقتی در مورد علایق‌شان حرف می زند، هیجان در صدایشان موج می زند، اما هنگامی که درباره‌ی خدا و موارد الهی صحبت می کنند، لحن یکنواخت و کسالت باری پیدا می کنند. ذهن‌شان معطوف به کجاست؟^[۹] ذهن شما به کجا معطوف است؟

وقتی مردی عاشق زنی می شود و برای ازدواج با او نامزد می کند، هر روز تمام فکر و ذکرش آن زن است. آن زن پیوسته در ذهن اوست. او با هر کسی که گوش کند، درباره‌ی آن زن صحبت می کند. وقتی درباره‌ی او صحبت می کند، در صدایش می توان اوج احساسات و هیجان را شنید. علت آن است که دل‌بستگی و توجه او تنها معطوف بر آن زن است (دل‌بسته‌ی اوست^[۹]). ذهن او مردد و دو دل نیست. او درباره‌ی زن دیگری فکر نمی کند. او عاشق است!

داود در مزمو ۱۶: ۸ می گوید: "خداوند را همواره در پیش روی خود می دارم^[۱۰]". ذهن او مردد نیست. دل او خالص است. وقتی او عاشق خداوند است، یعنی عاشق خداوند است و چیز دیگری در قلب او جای ندارد. چیزهایی که بیش از عیسا دوست داریم و به آن دل می بندیم و اعتماد می کنیم، "بت" نامیده می شوند.

مزمو ۲۴: ۳-۴ می گوید: "کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که در مکان مقدس او بایستد؟ آن که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به سوی آنچه باطل است، برنیفزارد، و قسم دروغ نخورد." انسانی که عاشق چیز دیگری غیر از عیسا نیست و به چیز دیگری دل نبسته و توکل نکرده، کسی است صاف دل؛ تنها یک عشق در قلب و دل

set mind \wedge

his affection or heart is set on her η

I have "set" the Lord always before me ι

او جای دارد و آن خداوند است. عیسا در متا ۱۰: ۳۷ می گوید: "هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد."

بیابید در دوران بیابان با دست های پاک و قلب های طاهر و صاف همچون داود، موسا، پولس و دیگر مردان و زنان بزرگ به خداوند نزدیک شویم. بیابید شبیه فرزندان اسرائیل نباشیم که زندگی و بت های خود را بیش از خدا دوست داشتند و فرصت شناخت خدا را از دست دادند.

اشعیا ۳۵: ۱-۲ می گوید: "بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت. شکوفه بسیار نموده، با شادمانی و ترنم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود." در بیابان است که جلال خدا آشکار می شود.

فصل شانزدهم

کشیدن آب از چاه

بسیاری در این دوران های خشکی ناامید و تسلیم می شوند، اما خدا می گوید همچنان به پیش برانید و متوقف نشوید!

”در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسا ایستاد و به بانگ بلند ندا در داد: «هرکه تشنه است، نزد من آید و بنوشد. هر که به من ایمان آورد، همان گونه که کتاب می گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.» این سخن را درباره روح گفت، که آنان که به او ایمان بیاورند، آن را خواهند یافت؛ زیرا روح هنوز عطا نشده بود، از آن رو که عیسا هنوز جلال نیافته بود.” (یوحنا ۷: ۳۷-۳۹)

بیابان، زمینی خشک و بی آب است (مزمور ۶۳: ۱). باران در بیابان به ندرت می بارد. در این مکان به سادگی نمی توان به آب دسترسی پیدا کرد. در بیابان باید آب را از چاه ها یا چشمه هایی که در دل زمین می جوشد، بیرون کشید. عیسا گفت نهرهای آب حیات از بطن کسی که به سوی او آمده و بنوشد، جاری خواهد شد. این ریزش باران روح خدا

نیست که در بیابان تجربه می‌کنیم، بلکه آبی است که باید از چاه‌ها و چشمه‌های قلب و دل بیرون کشید. در این سرزمین خشک، کشیدن آب تازه از سرچشمه یا چاه خداوند اهمیت زیادی دارد. عیسا به زن سامری در کنار چاه گفت: "عیسی گفت: «هرکه از این آب می‌نوشد، باز تشنه می‌شود. اما هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که من می‌دهم در او چشمه‌ای می‌شود که تا به حیات جاویدان جوشان است.»" (یوحنا ۴: ۱۳-۱۴). دقت کنید که عیسا در یوحنا ۷: ۳۹ صحبت از روح خداوند به عنوان سرچشمه و منشا می‌کند و می‌گوید که نهرها (جمع) نه یک نهر (مفرد) از بطن کسی که از چشمه‌ی روح می‌جوشد، جاری خواهد شد.

روح خدا به روش‌های مختلف خود را آشکار می‌سازد. اشعیا ۱۱: ۲ برخی از این تظاهرات روح را نشان می‌دهد: "و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند."

روح خداوند در این جا، روح حکمت، روح فهم، روح مشورت، روح قوت، روح معرفت و روح ترس خداوند، نامیده شده است. عیسا می‌گوید که روح خداوند خود را همچون نهرهای آب حیات آشکار خواهد ساخت. پس نهر حکمت، نهر فهم، نهر مشورت، نهر قوت، نهر معرفت و نهر ترس خداوند وجود دارد.

امثال ۱۸: ۴ می‌گوید: "آب عمیق است سخنان دهان آدمی، نهر جوشان است چشمه حکمت." حکمت یکی از این نهرهاست.

امثال ۱۶: ۲۲ می‌گوید: "عقل برای دارنده‌اش چشمه حیات است، اما تأدیب احمقان، حماقت است." فهم، نهر دیگری است.

امثال ۲۰: ۵ می‌گوید: "مشورت همچون آبی است عمیق در دل انسان، مردی فهیم خواهد که آن را بیرون کشد." مشورت، یکی دیگر از آن نهرهاست.

این چاه‌ها یا نهرها، در قلب ایمان دار پرشده از روح، قرار گرفته، زیرا دل یا قلب جایی است که روح در آن سکنا می‌گزیند. با این وجود تنها انسانی که راه‌های خداوند را می‌فهمد، آب را از چشمه بیرون خواهد

کشیدن آب از چاه

کشید. واژه‌ی کلیدی در آیه‌ی بالا، "بیرون کشیدن"^{۱۱} است. آب تازه در بیابان از باران روح نیست بلکه باید از دل بیرون کشیده شود. امثال ۱۰: ۱۱ می‌گوید: "دهان پارسایان چشمه‌ی حیات است." اشعیا ۱۲: ۳ می‌گوید: "بنابراین با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید."

من چند نمونه را به یاد دارم که در فصل خشکی سعی کردم دعا کنم و بسیار سخت بود. در یکی از این موارد من چادرم را به محوطه‌ی پارک تفریحی‌ای که یک خیابان با خانه‌ام فاصله داشت، بردم تا عصر و صبح روز بعد را برای طلبیدن خدا دعا کنم. شب دعا کردم، سپس کلام خواندم و بعد سرودهای پرستشی خواندم. نزدیک به سه ساعت را در آن شب به دعا و پرستش گذراندم ولی به نظر می‌رسید به هیچ‌جا نرسیده‌ام. هیچ چیزی تازه به نظر نمی‌رسید. همه چیز خشک و عاری از تازگی بود. عاقبت در حالی که بسیار مایوس و ناامید بودم، به رختخواب رفتم. آن شب برایم به شکلی بود که گویی شریر به خاطر شرایط من جشن گرفته است. صبح، خسته و درمانده بیدار شدم. شروع به پیاده روی در محوطه‌ی پارک و دعای در روح نمودم، اما هنوز همان احساس خشکی را داشتم. این وضع یک ساعت و نیم به طول انجامید. بالاخره سرم را به سوی آسمان بلند کردم و گفتم: "خدایا حدس می‌زنم در بیابان هستم." با خود اندیشیدم: "باید به خانه بروم و دست از جست و جو بکشم، او مرا به این مکان خشک آورده، و هیچ چیز تا او مرا بیرون نیاورد، تغییر نخواهد کرد!" این تفکری غلط بود! خدا ما را به این دوره‌ها نمی‌آورد تا ناامیدمان سازد و ما نیز دست بکشیم تا او ما را به شکلی باشکوه از بیابان خارج کند! بیابان مکانی برای شکست نیست، بلکه مکانی برای پیروزی است. همه‌ی آن چیزی که شنیدم، صدای آرامی بود که می‌گفت: "بجنگ!". آن صدای کوتاه تبدیل به جرقه‌ی آتشی در زندگی‌ام شد.

بی درنگ گفتم: "هدیه‌ی الهی، در من به جوشش در آی! نهرهای حیات، از من جاری شو! ای چاه در من به جوشش در آی، ای چاه به جوشش در آی تا نهرهای خداوند جاری شوند!" ببینید برای اسراییل در

بیابان چه اتفاقی افتاد: "از آنجا به بیئر کوچ کردند، همان چاهی که خداوند درباره‌اش به موسی گفته بود: «قوم را گرد آور تا به ایشان آب دهم.» آنگاه اسرائیل این سرود را سرایید: «ای چاه، به جوشش آی! برایش سرود خوانید!» (اعداد ۲۱: ۱۶-۱۷)

همان طور که من این واژگان را تکرار می‌کردم. دعای من قوی‌تر و قوی‌تر شد تا دیدم که در مسیر پارک به سرعت بالا و پایین می‌روم، دعا می‌کنم و کلام خدا را با قدرت آتش عظیم به زبان می‌رانم. همه چیز تازه شده بود، و من همچون شخص تازه‌ای بودم. او حضور خود را به شکلی نیرومند آشکار ساخته بود. فقط چند دقیقه‌ی قبل بود که احساس ضعف و سنگینی می‌کردم، اما اکنون آماده بودم تا با هر دشمنی روبه‌رو شوم. این وضع بیست و پنج دقیقه به طول انجامید، اما به نظرم فقط پنج دقیقه بود. من تازه شده بودم و آماده‌ی پیش رفتن بودم.

امثال ۱۵: ۲۳ می‌گوید: "انسان از دادن پاسخ شایسته شادمان می‌شود." اگر با گفتن این حرف که: "من باید به خانه بروم و دست از جستجوی او بکشم، او مرا به این مکان خشک آورده و تا خودش مرا از آن بیرون نیاورد، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد"، از آن اردوگاه بیرون می‌رفتم در همان سنگینی‌ای که با آن می‌جنگیدم، باقی می‌ماندم. اما گفتن آنچه که خدا در قلب من گذاشته بود، شادی‌ای به من بخشید که به آن نیاز داشتم تا از چاه، آب بیرون بکشم. من به چاه و سرچشمه‌ی نجات وصل شده بودم و در حال بیرون کشیدن آب تازه بودم. این درست شبیه نوشیدن آب گوارا و خنک در وسط صحرا بود!

بسیاری در این دوران خشکی ناامید و تسلیم می‌شوند، اما خدا می‌گوید: "همچنان به پیش برانید و متوقف نشوید!"

ما باید در درون خود سرسخت باشیم و با پافشاری و ایستادگی به پیش برانیم و متوقف نشویم تا اراده‌ی او را به انجام رسانیم. بسیاری هنگامی که احساس خشکی و بی‌ثمری می‌کنند، دست از دعا می‌کشند. آنان به دلیل خارج نشدن آب از چاه‌ها و چشمه‌ها، باز می‌ایستند؛ آبی که به نظر دست یافتن به آن سخت است. آنها ضعیف هستند و خدا می‌خواهد آنها را برای نبردی که در آینده با آن روبه‌رو خواهند شد،

کشیدن آب از چاه

نیرومند سازد. تنها به این دلیل که در دعا حضور او را از نزدیک حس نمی‌کنید، به این معنا نیست که شما را رد و انکار کرده است. او در حال کشیدن آب از [چاه] شماست!

چشمه‌ی پایان ناپذیر

در پیدایش ۲۶: ۱-۱۸، اسحاق را در بیابان می‌بینیم. در آیه‌ی ۱-۳ می‌خوانیم: "باری، در آن سرزمین قحطی شد، غیر از آن قحطی که پیشتر در زمان ابراهیم روی داده بود. و اسحاق به جرار نزد اَبی‌ملک پادشاه فلسطینیان رفت. خداوند به اسحاق ظاهر شد و فرمود: «به مصر فرود میا بلکه در سرزمینی که من به تو خواهم گفت ساکن شو. در آن دیار غربت پذیر و من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد؛ زیرا همهٔ این سرزمینها را به تو و به نسل تو خواهم داد و سوگندی را که برای پدرت یاد کردم استوار خواهم داشت."

خدا به طور مشخص به اسحاق می‌گوید به مصر - که در آن آسایش است - نرود، بلکه در سرزمینی که او را به آن جا هدایت می‌کند، ساکن شود. بسیاری مواقع وقتی که خود را در مکانی خشک می‌یابیم، نخستین چیزی که به ذهنمان خطور می‌کند این است که: "باید از این جا فرار کنم!" اگر در رازگهان حس خشکی می‌کنیم، به کارهایی که لازم است در طی روز انجام دهیم فکر می‌کنیم و رازگهان را ترک می‌کنیم. اگر خشکی در کلیسایی که عضو آن هستیم بروز نماید، فکری که به سراغمان می‌آید این است که: "به کلیسایی می‌روم که خدا در آن کار می‌کند." اگر در زندگی اجتماعی یا شغلی مان خشکی بروز نماید، راه حل را در ترک کردن شهرمان و پیدا کردن جایی که شرایط اقتصادی خوبی دارد، می‌بینیم. با خود فکر می‌کنیم: "اگر این جا بمانم من نیز می‌خشکم و به انجام رسیدن نقشه‌ی خدا در زندگی ام را نخواهم دید."

بسیاری از مسیحیان امروزه چنین می‌کنند.^[۱] آن‌ها از فعالیتی به فعالیتی دیگر می‌پرنند، از کلیسایی به کلیسایی دیگر و از شهری به شهر دیگر می‌روند و در تلاش اند تا شهر و کلیسایی را بیابند که خشک

۲ نویسنده به طور مستقیم مسیحیان آمریکا را مخاطب قرار می‌دهد.

نباشد. به جای جوشیدن چشمه‌ها و چاه‌ها، و به جای آن که به خدا اجازه دهند تا از آن‌ها استفاده کرده و آبی تازه در آن مکان خشک جاری سازد، به دنبال مکانی می‌گردند که در آن راحت و آسوده باشند. آنچه نمی‌فهمند، این است که در بسیاری از موارد خدا قصد دارد رویایی را که به آن‌ها داده درست در همان مکان خشک به انجام رساند. من نمی‌گویم که همیشه این طور است. مواردی هست که خدا ما را برای مکانی جدید آماده می‌سازد و اجازه می‌دهد "گذشته" [شراب کهنه]، خشک شود. اجازه دهید روح خدا هدایتان کند. اگر او چیزی نمی‌گوید، پس بایستید و بجنگید!

ببینید برای اسحاق چه اتفاقی افتاد و نتیجه‌ی مطیع بودن او نسبت به خدا و ماندن در آن سرزمین درگیر خشکسالی چه بود:

"باری، اسحاق به کشت آن زمین پرداخت و در همان سال صد برابر برداشت کرد، زیرا خداوند او را برکت داد. آن مرد ثروتمند شد و هر روز بیشتر کامروا گردید تا آنکه مردی بسیار دولتمند شد. او گله و رمه و خادمان بسیار داشت چندان که فلسطینیان به او حسادت ورزیدند. پس همه چاههایی را که خادمان پدرش در زمان پدرش ابراهیم کنده بودند، بستند و از خاک پر کردند." (پیدایش ۲۶: ۱۲-۱۵ و ۱۸)

آب مورد نیاز برای رشد محصولاتش، از چاهی تامین شد که در گذشته پدرش آن‌ها را حفر کرده بود. این چاه‌ها به وسیله‌ی فلسطینیان مسدود و خشک شده بود. در یک دوره‌ی زمانی، دشمن آب چاه‌ها را متوقف ساخته بود. ما نیز درست همانند اسحاق برای تامین آب مورد نیاز برای رشد دانه‌های فساد ناپذیر الهی در قلبمان، باید از چاه‌هایی که مسدود شده‌اند، آب بکشیم.

اخیرا دنیا و دنیویت در کلیسا(بدن مسیح) بسیاری از چاه‌ها را خشکانده است. کلیسایی که زمانی بسیار پرثمر بود، اکنون خشک شده زیرا اجازه داده تا دشمن او را گمراه کند. خدا در فرایند احیا و بازگرداندن ما به جایی است که سابقا در آن بودیم. این، هم در مورد ما کاربرد دارد و هم در مورد تمام کلیساهای آمریکا. اشعیا ۵۸: ۱۱-۱۳ می‌گوید:

کشیدن آب از چاه

"و خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تو را در مکان‌های خشک سیر خواهد کرد و استخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیرآب و مانند چشمه آب که آبش کم نشود خواهی بود. و کسان تو خرابه‌های قدیم را بنا خواهند نمود و تو اساسهای دوره‌های بسیار را برپا خواهی داشت و تو را عمارت کننده رخنه‌ها و مرمت کننده کوچه‌ها برای سکونت خواهند خواند. اگر پای خود را از سبب نگاه داری و خوشی خود را در روز مقدّس من بجا نیاوری و سبب را خوشی و مقدّس خداوند و محترم‌بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خود رفتار ننمایی و خوشی خود را نجویی و سخنان خود را نگویی"

همان طور که اسحاق لذات و راه‌های خود را دنبال نکرد و در آن سرزمین خشک ماند، پس ما نیز(اگر کارهای خود را نکنیم، لذات خود را نجوئیم، حرف‌های خود را نزنیم بلکه خدا را اطاعت کرده و جلال دهیم)، همچون باغی سیراب خواهیم شد و نهرهای آبی که آبش هرگز خشک نمی‌شود از بطن ما جاری خواهند شد! خدا آب حیات خود را از طریق قوم خود به سرزمین خشک و تشنه‌ی بی آب می‌آورد.

خداوند ما را به سوی چاه‌هایی که دنیا آن‌ها را مسدود ساخته، هدایت می‌کند. ما باید بمانیم و با سماجت بجنگیم. دوباره گشودن یک چاه ممکن است یک ساعت زمان ببرد، شاید دو ساعت، شاید بیش از یک روز و شاید بیش از یک هفته! می‌گویید: "چه قدر وقت می‌برد؟" پاسخ این است: "به شما ربطی ندارد، فقط حفر کنید تا دوباره در آن جاری شود!"

بارها پیش می‌آید که در یک مرحله‌ی دعا به نتیجه‌ای نمی‌رسید؛ باید خود را دوباره جمع و جور کنید و یک بار دیگر به رازگهان بروید. وقتی در دالاس تگزاس زندگی می‌کردم، با دوست بسیار عزیزی هر روز صبح دعا می‌کردم. در آن زمان او یکی از شبانان کلیسا بود و من دستیار شبان ارشد و همسرش. ما هر روز هفت صبح به یک اتاق می‌رفتیم و در روح دعا می‌کردم. هر دو می‌توانستیم پیشرفت را حس کنیم؛ اما بارها پیش آمد که ساعت ۸:۳۰ شد(وقت شروع کار)، و ما

پیروزی در بیابان

مجبور شدیم دعا را ترک کرده و به سرکارمان برویم. در چنین شرایطی اغلب ناامید بودیم، زیرا مطلقاً پیشرفتی حاصل نشده و هیچ آب تازه‌ای جاری نبود. صبح روز بعد می‌آمدیم و درست از جایی که دعا را متوقف کرده بودیم، آن را شروع می‌کردیم. بعضی مواقع دو روز طول می‌کشید، گاهی سه روز. یک بار به یاد می‌آورم که یک هفته زمان برد! اما وقتی موفق به شکستن سد و مانع می‌شدیم، قدرت و تازگی‌ای که جریان می‌یافت، باورکردنی نبود. همان طور که در سرتاسر کلیساهای آمریکا سفر کرده‌ام با مسیحیانی روبه‌رو شده‌ام که اجازه داده‌اند چاه‌هایشان مسدود شود و با بی‌خیالی به این وضعیت تن داده‌اند. حقیقت هشدار دهنده این است که این گروه اکثریت کلیسا را تشکیل می‌دهند نه اقلیت آن را! چه می‌شد اگر این افراد عطیه‌ای را که در آن هاست مشتعل می‌ساختند و اجازه می‌دادند آن عطایا رها و جاری شوند؟! خانه‌ها تغییر می‌کردند، کلیساهای دگرگون می‌شدند و جهان زیرورو می‌شد! عطیه‌ی خداوند در خانه‌های ما، کلیساهای ما و ملت ما خاموش شده است. چاه‌ها مسدود شده‌اند، در حالی که مسیحیان به پری روح می‌بالند. کلیسا تا زمانی که ما فرد به فرد احیا نشویم، بیدار نخواهد شد. کلیسا یک سازمان نیست؛ کلیسا، قوم خداست. پس شرایط قوم خدا همان شرایط کلیساست!

فصل هفدهم

پیروزی در بیابان

رویای نبوتی، دیدن به شکلی است که خدا می بیند.

"آنجا که رؤیا نباشد، مردم افسارگسیخته می شوند؛ اما مبارک است آن که شریعت را نگاه می دارد." (امثال ۲۹: ۱۸)

رویای نبوتی، دیدن چیزها به شکلی است که خدا آن ها را می بیند. این رویا به منظور تشخیص قصد آسمان در دوره یا فصلی از زندگی ماست و همچنین برای درک سرنوشتی است که خدا برای ما مقدر کرده؛ آن هم در زمانی که در چشمان مادی ما خود را آشکار نساخته و حتا به نظر می رسد که هرگز اتفاق نخواهد افتاد.

تمرکز ما باید بر قصد خدا باشد نه مقاومت هایی که با آن ها روبه رو می شویم و سعی می کنند تا ما را از ادامه ی رفتن به سوی سرنوشت و مقصدی که پیش روی ماست، بازدارند. اگر قصد داریم به مقصد درستی برسیم، باید رویای درستی را پیش روی خود بگذاریم. وحشتناک است که در مسابقه بدویم، اما از خط پایان اشتباهی عبور کنیم. فاجعه است که هدف اشتباهی را نشانه بگیریم و به آن شلیک کنیم. فریسیان بسیار

غیور و متعصب بودند، اما هدف آن‌ها خودخواهانه بود؛ آن‌ها رویای نبوتی نداشتند، پس به هدفی اشتباه نشانه رفته بودند.

هدف و مقصد خدا برای ما به عنوان یک کلیسا و برای شما به عنوان یک عضو کلیسا که بدن اوست، چیست؟ در افسسیان ۱: ۱۱ می‌گوید: "ما نیز در وی میراث او گشتیم، زیرا بنا بر قصد او که همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می‌دهد، از پیش تعیین شده بودیم." از پیش تعیین شدن یا سرنوشت و تقدیر^[۱]، واژه‌ای است که بسیار باعث لغزش است. برای درک آن باید واژه‌ی (لاتین و انگلیسی آن) را خرد کرده و ریشه‌ای بررسی نماییم^[۲]. این واژه (predestination) از دو بخش تشکیل شده است: نخست پیشوند (pre) که به معنای "پیش از" می‌باشد. دوم، ریشه‌ی واژه‌ی (destination) که به معنای "جایی که به پایان خواهید رساند"، "مقصد" و "خط پایان" است. وقتی این دو را در کنار هم می‌گذارید، به معنای "چیدن خط پایان (مقرر کردن خط پایان) پیش از آغاز" می‌رسیم. بنابراین افسسیان ۱: ۱۱ به ما نشان می‌دهد که خدا "مقصد"^[۳] نوع بشر را پیش از آفرینش ما، مقرر کرده تا "مقصود"^[۴] او را به انجام برسانیم.

رومیان ۸: ۲۸-۲۹ می‌گوید: "می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده او فراخوانده شده‌اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است. زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد."

مقصد و سرنوشت ما که خدا پیش از آغاز زمان برای مایی که او را دوست داریم مقرر فرموده، به شباهت عیسای مسیح درآمدن است. هر چیزی در زندگی یا خدمت باید به سوی این هدف و پایان باشد! هدف خدا برای آفرینش شما، این نیست که صرفاً دیوها را بیرون برانید،

Predestine ۱

۲ در واژه‌ی معادل فارسی نمی‌توان دقیقاً همین ریشه یابی را انجام داد. این واژه (سرنوشت) از عبارت یونانی و کهن‌الگوی شرقی گرفته شده. به اعتقاد پیشینیان، آینده‌ی هر فردی بر پیشانی او نوشته شده بود.

Destination ۲

Purpose ۴

مریضان را شفا دهید، یا گمراهان را به سوی عیسا هدایت کنید. بسیاری این کارها را انجام داده‌اند، اما هرگز از خط پایان عبور نکرده‌اند. علت این است که تمرکز آن‌ها بر خدمت‌شان بوده نه هدف و یا قلبی که پشت آن خدمت است!

پرسشی که در این جا باید به آن پاسخ داد، این است: "قصد خدا در مقدر کردن سرنوشت ما برای به شباهت عیسای مسیح درآمدن چیست؟" پاسخ، ساده است، زیرا او ما را دوست دارد و می‌خواهد با ما رابطه داشته باشد. "تا در عصر آینده، فیض غنی و بی‌مانند خود را در مسیح عیسا، به‌واسطهٔ مهربانی خود نسبت به ما نشان دهد." (افسسیان ۲: ۷) این قصد او از همان آغاز بود. وقتی او آدم را آفرید و او را در باغ قرار داد، با او راه می‌رفت و در ارتباط صمیمانه‌ای بود، زیرا او را دوست داشت. یکی از نسل آدم این قصد را دریافت؛ در مورد او نوشته شده: "خَنوخ با خدا راه می‌رفت، و دیگر یافت نشد؛ زیرا خدا او را برگرفت." (پیدایش ۵: ۲۴)

نویسنده‌ی رساله‌ی عبرانیان می‌گوید: "با ایمان بود که خَنوخ از این جهان منتقل شد تا طعم مرگ را نچشد و دیگر یافت نشد، چون خدا او را منتقل ساخت. زیرا پیش از آنکه انتقال یابد، دربارهٔ او شهادت داده شد که خدا را خشنود ساخته است." (عبرانیان ۱۱: ۵) چرا خَنوخ خدا را خشنود ساخت؟ به این علت بود که نبی بزرگی بود؟ یا شاید یک مینستری بشارتی بزرگ داشت؟ نه و نه! تنها به این علت که با خدا راه می‌رفت. او با خدا رابطه داشت.

هر آنچه که خدا در گذشته انجام داده، اکنون نیز در حال انجام آن است و در آینده نیز برای آن که کلیسایش به آن مقصد برسد، انجام خواهد داد. بنابراین هدف بیابان این است که به ما نشان دهد که مسیر به شباهت عیسا درآمدن، کدام است.

اگر ما بینش درست نسبت به هدف خدا در زندگی‌مان را از دست بدهیم، از پیش رفتن بازمی‌ایستیم و شروع به پسرفت می‌کنیم. این موضوع در مورد کلیسا هم صادق است. اگر ما (به عنوان کلیسا) بینش خود را نسبت به هدف والای خدا از دست بدهیم، از پیش رفتن

بازمی‌مانیم و شروع به خشک شدن می‌کنیم. آن وقت است که به دنبال افزایش تعداد اعضا خواهیم بود، به جای آن که آن‌ها را به شباهت عیسیای مسیح درآوریم. (متا ۲۸: ۱۹)

بیباید بار دیگر به امثال ۲۹: ۱۸ نگاه کنیم: "آنجا که رؤیا نباشد] رویای نبوتی]، مردم افسارگسیخته می‌شوند...". خداوند از چه نوع "افسارگسیختگی"^[۲] ای صحبت می‌کند؟ این افسارگسیختگی ای است که مانع می‌شود تا ما خواندگی بالا و دعوت بلند خدا را پذیرفته و به شباهت عیسیای مسیح درآییم. این لجام گسیختگی ای است که مانع می‌شود خدا را خشنود سازیم تا او را رودر رو دیده و جلال او را مشاهده نماییم. این افسارگسیختگی است که باعث می‌شود به سادگی هر چیزی را که از کاملیت اراده‌ی او دور است، بپذیریم و به سوی آن کمال پیش نرویم. این افسارگسیختگی است که موجب پذیرش شیوه‌های دنیاست و ما را به تن دادن به خواسته‌های جسم و او می‌دارد.

در ارتباط با "رویا" عیسا می‌گوید: "چشم، چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمت فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود!" (متا ۶: ۲۲-۲۳)

برای درک آنچه او می‌گوید، باید دریابیم که او از چشم مادی صحبت نمی‌کند. او درباره‌ی چشم قلب و دل سخن می‌گوید نه به شیوه‌ای که ما امور را درک و مشاهده می‌کنیم. روشی که در دل خود به امور می‌نگریم و آن‌ها را درک می‌کنیم، همان گونه نیز خواهیم شد. امثال ۲۳: ۷ می‌گوید: "زیرا چنان که در دل خود فکر می‌کند، خود او همچنان است." (ترجمه قدیمی) شما به هر شیوه که به مسائل و شرایطی که در آن قرار دارید نگاه کنید، به همان شکل نیز از آن‌ها عبور خواهید کرد.

دوازده نفری که از فرزندان اسرائیل برای جاسوسی سرزمین وعده فرستاده شدند، همگی چیز مشابهی را مشاهده کردند. همه‌ی آن‌ها همان شهرهای مستحکم را دیدند، همان غول‌ها و همان لشکر کنعانیان را.

۵ در عبارت انگلیسی *cast off restraint* آمده و نویسنده واژه‌ی *restraint* را مورد توجه قرار داده که به معنای جلوگیری و ممانعت می‌باشد.

با این وجود دو نفر از آن‌ها امور را به شکلی متفاوت از ده نفر دیگر مشاهده کردند. دو نفر به شیوه‌ی خدا مسائل را نگریستند و ده نفر دیگر با چشمان انسانی و بر اساس توانایی‌ها و تجربیات و افکار خود. از آن جایی که چشم آنها بد بود، کل رفتار (یا به قول یوشع "کل بدن") آن‌ها فاسد بود. آن‌ها با دهان خود سخن گفتند و به شیوه‌ای خلاف اراده‌ی خدا عمل کردند. خدا گفت که گزارش آن‌ها "شریرانه" بوده است.

اعداد ۱۴: ۲۸-۳۰ نشان می‌دهد که نتیجه‌ی دریافت اشتباه آن‌ها چه بود. خدا می‌گوید:

"به ایشان بگو خداوند چنین می‌گوید: "به حیات خود سوگند که مطابق آنچه در گوش من گفتید، با شما عمل خواهم کرد: اجساد شما در این صحرا خواهد افتاد، یعنی همه‌ی شمارش شدگان شما، از بیست ساله و بالاتر، که بر من مهمه کردید. هیچ‌یک از شما به سرزمینی که به دست افراسشته سوگند خوردم شما را در آن ساکن گردانم، داخل نخواهید شد مگر کالیب پسر یفنه و یوشع پسر نون."

چه باعث شد آن‌ها چیزی را در گوش خدا بگویند که موجب عدم ورودشان به سرزمین وعده شود؟ این مرتبط با چگونگی درک و دریافت آن‌ها از چیزی بود که پیش رویشان قرار داشت. آنان رویا و دید نبوتی نداشتند، بلکه رویا و دید خود را داشتند. آن‌ها از آنچه دیدند سخن گفتند. آن‌ها نه از طریق چشمان خدا بلکه از طریق توانایی‌های محدود مادی و طبیعی خود نگاه کردند.

برای عبور پیروزمندانه از بیابان باید امور را به شکلی دید که خدا می‌بیند. فرزندان اسرائیل طی یک سال پیش از فرستادن جاسوسان به سرزمین وعده، به خدا شکایت کرده بودند. دید و رویای آن‌ها از همان ابتدا فاسد و بد بود، و این موجب گردنکشی و افسارگسیختگی‌شان بود، تا جایی که وقتی خداسرزمینی را که شیر و عسل در آن جاری بود نشان‌شان داد، آن‌ها را رد کردند.

آنانی که تنها بیابان و سختی‌های‌های همراه آن را می‌بینند، در همان بیابان خواهند مرد. کسانی که دید خود را منطبق با وعده دهنده و

رویاهایی که او به ایشان می‌بخشد، نگاه می‌دارند، همچون جنگجویان مقدس از بیابان می‌گذرند تا سرزمین وعده‌ای را که پیش روی آن‌هاست گرفته و خدا را جلال دهند.

"پس دلسرد نمی‌شویم. هر چند انسانِ ظاهری ما فرسوده می‌شود، انسان باطنی روزبه‌روز تازه‌تر می‌گردد. زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما جلالی ابدی برایمان به ارمغان می‌آورد که با آن رنجها قیاس‌پذیر نیست. پس نه بر آنچه دیدنی است، بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می‌دوزیم. زیرا دیدنیها گذرا، اما نادیدنیها جاودانی است" (دوم قرنیتیان ۴: ۱۶-۱۸)

رنج‌هایی که در بیابان تجربه می‌کنیم در مقیاس با نتایج حاصل از آن بسیار اندک و جزئی هستند. مدتی که در بیابان طی می‌کنیم، در قیاس با نتایج آن لحظه‌ای و گذرا هستند. وقتی در میانه‌ی بیابان هستید، ایمان داشتن سخت است مگر آن که رویایی برای آنچه که در پس آن است، داشته باشید. وقتی در گذشته در وسط دوران‌های خشک بودم، آن زمان‌ها همچون لحظه‌ای گذرا به نظر نمی‌رسیدند. بعضی مواقع با خود فکر می‌کردم: "آیا این دوره به پایان می‌رسد؟ آیا وعده‌ی خدا بالاخره به انجام می‌رسد؟" در این شرایط بود که باید فوراً آن افکار را رها می‌کردم و در خداوند خود را تشویق می‌کردم. من نبوت‌هایی را که پیشتر درباره‌ام شده بود، به یاد می‌آوردم و با آن‌ها به جنگ نیکو می‌پرداختم (اول تیموتائوس ۱: ۱۸). نبوت‌ها، رویاهایی از جانب خدا برای من بودند که او آن را به واسطه‌ی روح اش و از طریق کلام اش آشکار ساخته بود.

اول پطرس ۲: ۱۱ می‌گوید: "حال آنکه حتا فرشتگان که از قدرت و اقتدار بیشتر نیز برخوردارند، هرگز به هنگام اعلام محکومیتِ خداوند بر این بزرگان، اهانته‌شان نمی‌کنند." امیال نفسانی، میدان جنگ ما در بیابان هستند. نفس از ذهن، احساسات و اراده‌ی ما تشکیل شده است. اراده و خواست، بخشی از نفس و جان شماست که تصمیم می‌گیرد به راه‌های خدا برود یا به راه‌های جسم؛ اوست که تصمیم می‌گیرد مسائل را آن گونه که خدا می‌بیند، مشاهده کند یا توجه خود را به سختی‌های خود

در بیابان معطوف نماید.

می توان کل مطلب را این گونه خلاصه کرد: "چه کسی در مرکز توجه است؟" شما یا خدا؟ خواسته های جسمانی که در ذهن و احساسات شما در جنگ هستند، توجهشان معطوق به منافع خودخواهانه است. اینها(خواسته های جسمانی شما)، شما را از "رویای نبوتی" دور می سازند زیرا راه خدا، روش نفس نیست، بلکه راه انکار نفس است.

انجیلی که در روزگار نگارش این نامه(رساله ی اول پطرس) موعظه می شد و مورد پذیرش اغلب مردم بود، انجیل سهولت و آسانی بود. تمرکز به جای آن که بر "آنچه او از من می خواهد" باشد بر "خدا چه کاری برای من می تواند بکند" بود. "انجیل سهولت" هیچ گاه از رنج هایی که در پیروی مسیح وجود دارند، صحبت نمی کند. این انجیل به دنبال جذاب بودن برای خواسته های جسم است. این انجیل باعث شده تا بسیاری سرگرم یک زندگی عشرت طلب و تن آسا شوند. این انجیل، ایمانداران را تجهیز نمی کند تا چنان که خدا خوانده است، سربازان باشند. دوم تیموتائوس ۲: ۳-۴ می گوید: "همچون سرباز شایسته مسیح عیسا، در تحمل رنجهای سهیم باش. هیچ کس به هنگام سربازی، خود را گرفتار مشغولیت های زندگی نمی سازد، چرا که خواهان جلب خشنودی فرمانده خویش است." به خاطر "انجیل سهولت" اگر سختی و مقاومتی در زندگی ما بروز یابد، به جای پیش رفتن به دنبال راه فرار می گردیم. رویا و دیدی که در اثر این تعلیم پدیدار می شود نه یک "رویا و دید آسمانی و نبوتی" بلکه یک "رویا و دید خودخواهانه" است.

پولس در اعمال ۲۶: ۱۹-۲۱ می گوید: "پس در آن وقت، ای آگریپاس پادشاه، از رویای آسمانی سرپیچی نکردم. بلکه نخست در میان دمشقیان، سپس در اورشلیم و تمامی سرزمین یهودیه، و نیز در میان غیریهودیان به اعلام این پیام پرداختم که باید توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و کرداری شایسته توبه داشته باشند. از همین سبب بود که یهودیان مرا در معبد گرفتار کردند و در صدد کشتنم برآمدند." رویاهای فراوانی در این دنیا وجود دارد، اما تنها یک "رویا آسمانی" وجود دارد. آسمان تنها یک رویا دارد و آن اراده ی پدر است!

دقت کنید که پولس می‌گوید: "از همین سبب بود که یهودیان مرا در معبد گرفتار کردند و در صدد کشتنم برآمدند." او در تعاقب رویای آسمانی بود و به واسطه‌ی آن سختی‌های بزرگی را متحمل شد. اگر او همانند دیگرانی بود که "انجیل سهولت" را موعظه کرده و به آن باور داشتند، هرگز تحقق رویایش را نمی‌دید. حتی لازم نبود آن را برای آگریپاس پادشاه بیان نماید، چرا که قبل از مواجهه با تجربه‌ی سختی‌ای که در مسیر رویایی که خدا به او داده بود، فرار کرده بود.

ارمیا مردی بود که رویای آسمانی را دنبال می‌کرد و جفاهای زبانی و ذهنی بسیاری را در نتیجه‌ی اطاعتش متحمل می‌شد. او یک روز آنقدر خسته شد که لب به شکوه‌ای اندک گشود. او گفت: "...ای خداوند تو عادل تر هستی از اینکه من با تو محاجّه‌ی نمایم. لیکن درباره احکامات با تو سخن خواهم راند. چرا راه شریران برخوردار می‌شود و جمیع خیانتکاران ایمن می‌باشند؟" (ارمیا ۱۲: ۱) خدا با پاسخی دلسوزانه و از روی همدردی با او برخورد نکرد. همدردی و دلسوزی دشمنانی هستند که باعث می‌شوند شما بر روی خودتان متمرکز شوید. خدا به او گفت: "اگر وقتی که با پیادگان دویدی، تو را خسته کردند؟ پس چگونه با اسبان می‌توانی برابری کنی؟ و هر چند در زمین سالم، ایمن هستی در طغیان اردن چه خواهی کرد؟" (ارمیا ۱۲: ۵) به عبارت دیگر خدا گفت: "ارمیا! اگر سربازان پیاده موجب نگرانی تو هستند، پس در مواجهه با شریر (دشمن) سوار چه خواهی کرد؟" اگر بخواهیم واضح تر بگوییم، خدا در واقع چنین می‌گوید: "اگر تو نگران شرایط و بدی‌های حال هستی، پس هنوز هیچ ندیده‌ای! خودت را آماده ساز چراکه با مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی به مراتب سخت‌تر و بدتر رو به رو خواهی شد!"

ما باید به خاطر داشته باشیم که پیروزی‌های بزرگ در نبردهای بزرگ به دست می‌آیند. برای ارمیا این پیروزی‌ها، سخت‌تر به دست آمد. او بعد از مواجهه‌ی زبانی و تهمت‌ها به زندان افتاد و از آن جا به سیاهچال و دست آخر به مرگ سپرده شد.

بیشترین جنگی که بدن مسیح (کلیسا) امروزه آن را تجربه می‌کند،

نبرد ذهنی است نه جفاهای جسمی ای که پولس تجربه کرد.^[7] وقتی مقاومت‌ها و سختی‌ها بدتر می‌شوند، چه باید کرد؟ سختی‌ها و رنج‌هایی که امروز تحمل می‌کنیم، ما را برای جنگ‌های بزرگ‌تر آینده آماده می‌سازند.

بیابان یک اردوگاه تعلیمی و زمین تعلیم برای جنگ‌های آینده است. درست به همان شکل که سربازان را به اردوگاه تعلیمی و دوره‌ی آموزشی می‌فرستیم تا برای جنگ آماده شوند، خدا نیز سربازانش را به بیابان می‌فرستد تا برای خدمتی که به آن خوانده شده‌اند، آماده شوند. بزرگ‌ترین مانعی که سربازان در اردوگاه تعلیمی باید بر آن فائق آیند، خودشان هستند. درست به همین سان، بزرگ‌ترین نبردی که فرد در بیابان تجربه می‌کند، در قلمرو جان است.

جنگی که در بیابان تجربه می‌کنیم، نبردی است که در جان درمی‌گیرد. قصد دشمن متمرکز ساختن شما بر خودتان است. این همان کاری بود که او سعی کرد با عیسا در بیابان بکند. عیسا چون چهل روز غذا نخورده بود، گرسنه بود؛ دشمن آمد و گفت: «اگر پسر خدایی، به این سنگها بگو نان شوند!» (متا ۴: ۱-۱۱) در این جا وسوسه، استفاده از قدرت خدا جدا از روش‌هایی بود که خدا برای نیازهای جسم تدارک می‌بیند. باید به خاطر داشته باشیم که وقتی عطایای خدا به ما داده می‌شود، این عطایا با مسئولیت سنگینی همراه هستند که مبادا از آن‌ها سواستفاده کنیم. ما باید آن‌ها را همان طور که خدا می‌خواهد، به کار ببندیم. خدا به نیازهای عیسا توجه داشت اما به روش خود این کار را می‌کرد. زیرا پس از آن که شرییر رفت، فرشته‌ای آمد و عیسا را خدمت کرد.

بار دیگر به آنچه عیسا درباره‌ی خدمتش گفت: نگاه کنید: «آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هرچه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند.» (یوحنا ۵: ۱۹) به واژه‌ی "می‌بیند"^[7] دقت کنید. او هیچ کاری را جدا از رویای نبوتی انجام نداد.

7 امروزه جفاهای جسمانی نیز شدت یافته است.
seeth V

وقتی در دوران‌های خشکی هستیم، یکی از وسوسه‌ها، انجام کارها به روش خودمان است، به جای آن که منتظر روش خدا بمانیم. این مورد می‌تواند شامل به کار بردن قدرت خدا برای به دست آوردن چیزی پیش از زمان مورد نظر خداوند باشد. می‌توانید سربازی را در میدان جنگ تصور کنید که مطابق فرمان‌های فرماندهی خود نمی‌جنگد، بلکه به روش خود این کار را می‌کند؟ این امر موجب ویرانی خود سرباز و اطرافیانش می‌شود. سرباز در اردوگاه تعلیمی، اطاعت را آموخته است تا در فشار جنگ از انجام کارها و ریسک‌های احمقانه‌ای که جان خود و اطرافیانش را به خطر می‌اندازد، پرهیز نماید. او دستورات فرماندهی خود را اطاعت می‌کند.

مهم است که همواره در نظر داشته باشیم آسمان چیزی را به ما نشان داده است. زمان‌هایی هست که فکر می‌کنیم: "من باید همین حالا جواب بگیرم!" یا "الان باید حرکتی بکنم، اگر هیچ کاری نکنم، همه چیز به هم می‌ریزد!" اگر خدا هیچ چیزی نمی‌گوید، به این معناست که او صحبت می‌کند. او می‌گوید: "لازم نیست حالا کاری انجام دهی!" در چنین شرایطی ما باید منتظر خداوند بمانیم. عجله نکنید! "برای خداوند انتظار بکش، نیرومند باش و دل قوی دار؛ آری، منتظر خداوند باش!" (مزمور ۲۷: ۱۴)

اگر بر نیازهای خود متمرکز شوید نه او، یاس و افسردگی بر شما چیره می‌شود. ما نباید به "رنج‌های اندک" نگاه کنیم، بلکه باید به "جلال ابدی‌ای که در رنج برایمان به ارمغان می‌آورد" چشم بدوزیم. این خوشی است که همواره باید در نظر داشته باشیم.

خوشی‌ای که برایمان مقرر شده است

"ای برادران من، هر گاه با آزمایش‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی ببینارید! زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوتۀ آزمایشها، پایداری به بار می‌آورد. اما بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید." (یعقوب ۱: ۲-۴)

توجه کنید که خدا می‌گوید: "با کمال شادی به آن بنگرید!" او نمی‌گوید: "با اندکی اندوه و اندکی شادی به آن بنگرید." هیچ آمیزه‌ای از اندوه در قلب ما وجود ندارد. وقتی همه چیز عالی پیش می‌رود، "با شادی به آن نگرستن" ساده است، اما این آن چیزی نیست که خداوند می‌گوید. زمان "با کمال شادی به آن نگرستن" در زمان سختی هاست. چرا خدا چنین چیزی می‌گوید: زیرا او می‌داند که: "سرور خداوند قوت شماست" (نحمیا ۸: ۱۰). شادی نیرویی روحانی است که به ما قوت می‌بخشد رنج‌ها و سختی‌ها را متحمل شویم.

سرور (شادی) خداوند چیست؟ سال‌ها فکر می‌کردم شادی و سرور خداوند باید داشتن سرور و شادی‌ای باشد که او دارد. من در این ارتباط دوران سختی را داشتم. اما این آن چیزی نیست که او می‌گوید. آیا تا به حال شنیده‌اید کسی چنین چیزی بگوید: "شادی آشپزی"؟ آشپزی، صرفاً در خودش هیچ شادی‌ای ندارد. آنچه این عبارت در خود دارد، بیانگر شادی‌ای است که در تجربه‌ی آشپزی وجود دارد. "شادی خداوند" به مفهوم شادی‌ای است که ما در ارتباط داشتن با او تجربه می‌کنیم. او ما را شاد می‌سازد!

همسر و چهار پسر من موجب شادمانی من هستند. اوقاتی هست که من از خانه دورم و نگاه کردن به عکس آن‌ها قلب مرا شاد می‌سازد. این به من قوت می‌بخشد. این آن چیزی است که نحمیا به مردانش می‌گفت. آن‌ها از دوره‌ی سختی عبور می‌کردند. مخالفت‌ها و مقاومت‌های زیادی علیه آن‌ها به پا خواسته بود؛ تا جایی که نحمیا فریاد برآورد: "به خاطر این جفاها غمگین نشوید، چشم خود را به خدا بدوزید. زیرا هنگامی که به او بنگرید، شادی قلب‌تان را آکنده خواهد ساخت و این شما را نیرو می‌بخشد."

پرستش و ستایش، توجه شما را از خودتان به خدا برمی‌گرداند. در میان سختی‌ها و آزمایش‌ها به راحتی می‌توانیم بینش و بصیرت خود را نسبت به توانایی خدا به خاطر فشار سختی‌هایی که با آن‌ها روبه‌رو هستیم، از دست بدهیم. داود بیش‌ترین بخش‌های کتاب مزامیر را نوشته و اکثر مزمورهای او در میان سختی‌ها نوشته شده‌اند. او قادر بود با

پرستش خدا در میان شرایط ناسازگار نیرومند بماند.
خدا در اشعیا ۶۱: ۳ می گوید: "...به ایشان ببخشم تاجی را به عوض
خاکستر و روغن شادی را به عوض نوحه گری و ردای تسبیح را به
جای روح کدورت..."

روزی در حین دوران خشکی، در حالی که تنها در خانه بودم،
افسردگی به سراغم آمد. کتاب مقدس را برای خواندن برداشتم و
توانستم فقط بازش کنم. وقتی شروع به دعا کردم، اوضاع از این هم بدتر
شد. در درونم حس کردم که روح خدا به من می گوید: "ضبط را روشن
کن و یک نوار پرسشی بگذار!" پس بلند شدم و به اتاق زیر شیروانی
رفتم؛ جایی که سیستم صوتی ما در آن جا قرار داشت. سپس ضبط را
روشن کردم و یک آهنگ پرستشی گذاشتم و با آن شروع به خواندن
کردم. وقتی موسیقی تمام شد، حس کردم که باید آن را دوباره بگذارم.
این بار به آنچه می خواندم، گوش کردم. کم کم وجودم پر از شادی شد،
و من شروع به رقصیدن و خواندن در اتاق زیر شیروانی نمودم. متوجه
شدم که چشمانم نسبت به خودم بسته و به روی عظمت عیسا گشوده
شده است. در سی دقیقه ی بعد، رقصیدم و خواندم. افسردگی به طور
کامل ناپدید شد و من حس سرزندگی و نیرویی را می کردم که در سی
دقیقه ی قبل به هیچ وجه نداشتم.

اشعیا ۱۲: ۳ می گوید: "بنابراین با شادمانی از چشمه های نجات آب
خواهید کشید." وقتی داشتم او را پرستش می کردم، تمرکز به سمت
او معطوف شد و به واسطه ی شادمانی خداوند، شروع به نیرو گرفتن
از چشمه ی نجات کردم. پرستش کمک می کند تا چشمان خود را به
شادمانی که در پیش روی ما قرار دارد، بدوزیم نه بر شرایطی که
پیرامون ماست.

"پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیاید
هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می پیچد، از
خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه ای که برای ما مقرر شده
است، بدویم. و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی
عیسا بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را

پیروزی در بیابان

تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است. به او ببینید که چنان مخالفتی را از سوی گناهکاران تحمل کرد، تا خسته و دلسرد نشوید. هنوز در نبرد خود با گناه تا پای جان ایستادگی نکرده‌اید" (عبرانیان ۱۲: ۱-۴)

عیسا با چشم به دوختن به خوشی که پیش رویش بود، سخت‌ترین فشارها و بزرگ‌ترین ناملایماتی را که فردی با آن روبه رو شده یا خواهد شد، متحمل شد. شادی‌ای که پیش روی او بود، رستاخیزی بود که در پی صلیب می‌آمد. این جلالی بود که پیامد مطیع بودن در سختی‌ها و مرارت‌ها بود. این خوشی، آوردن پسران و دختران فراوان به پادشاهی خداوند بود.

این همان راهی است برای ما که پا جای قدم‌های او می‌گذاریم. فراسوی انکار نفس و مصلوب نمودن جسم، زندگی رستاخیز نموده قرار دارد. فراسوی رنج‌های جسم، جلال خداست. "در نظر من، رنج‌های زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است." (رومیان ۸: ۱۸)

جلال خداوند پیش از بازگشت او در کلیسا، آشکار خواهد شد. شکوه و عظمت آن به قدری است که شهرها و ملت‌ها به سوی نجات او کشیده خواهند شد. چنین تجلی قدرتی که جهان هرگز پیش‌تر آن را ندیده، در کسانی بروز خواهد یافت که اجازه داده اند خدا پاکشان سازد. این بیداری به حصادی عظیم می‌انجامد که نیازی به تبلیغات انسانی ندارد. این حصاد، با قدرت و جلال او خود را عرضه می‌دارد!

"ای عزیزان، از این آتشی که برای آزمودن شما در میانتان برپاست، در شگفت مباحثید، که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است. بلکه شاد باشید از اینکه در رنج‌های مسیح سهیم می‌شوید، تا به‌هنگام ظهور جلال او به‌غایت شادمان گردید." (اول پطرس ۴: ۱۲-۱۳)

چه شادی‌ای در پیش روی ماست! این شادی، جلال اوست که در ما - که در نتیجه‌ی اطاعت از مسیح، متحمل رنج و سختی‌ها شده ایم -

بروز می‌یابد. توجه کنید که به همان میزان که رنج می‌کشید، شادمان خواهید شد؛ بدانید که سختی‌های بزرگ‌تر، جلال بزرگ‌تری در پی دارد. چشمان خود را به شادی‌ای که در پیش روی ماست، بدوزیم که موجب تجلی جلال او در ما می‌شود. این به شما قدرت غلبه بر سختی‌هایی را که با آن روبه‌رو می‌شوید، می‌بخشد.

کلام واپسین

شما را تشویق می‌کنم ادامه دهید! "تا زمانی که روح از اعلیٰ علین بر ما ریخته شود و بیابان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود." (اشعیا ۳۲: ۱۵)

بیابان مکانی نیست که اسلحه‌های جنگ خود را زمین بگذاریم و تسلیم شویم. آن‌جا مکانی است که باید جسور، قوی و دلیر باشیم تا اراده‌ی خدا را به انجام رسانیم. آن‌جا مکانی است که ما خود را تسلیم خداوند می‌کنیم و پیوسته در برابر دشمن شریر می‌ایستیم. اما به یاد داشته باشید که باید تشخیص دهیم که چه چیز جسم است و چه چیز شریر! شما نمی‌توانید جسم را "اخراج" کنید بلکه باید از طریق توبه با آن برخورد کنید. خدا شما را به این مکان (بیابان) می‌آورد تا در آن بتوانید آنچه را که در قلب تان است، بازشناسید. بارها شده است که فکر کرده‌ام با تمام وجود خود را به مسیح تسلیم کرده‌ام اما بخش پنهانی در قلب من وجود داشت که هنوز تسلیم نشده بود و شریر بر آن حکم می‌راند. همان‌طور که تعاقب خواندگی بالا و دعوت بلند خود در مسیح را ادامه می‌دهید، این کلمات تشویق‌آمیز را به خاطر بسپارید: دوم قرنتیان ۲: ۱۴ می‌گوید: "اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌برد و رایحه‌ی خوش شناخت او را به وسیله‌ی ما در همه جا می‌پراکند."

"کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟... به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه‌ی او که ما را محبت کرد" (رومیان ۸: ۳۵ و ۳۷) در اول قرنتیان ۱۵: ۵۷ می‌خوانیم: "به عکس، در همه این امور ما برتر

از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد"
دست از تعاقب و طلبیدن او نکشید، تسلیم نشوید! رویایی که در
پیش رویتان است را حفظ کنید. مهم نیست که چه شرایطی بروز یابد.
همه چیز در ته چاه برای یوسف ناامیدانه به نظر می رسید، اما وقتی به
سیاهچال افکنده شد، واضح بود که ناامیدی رخت بر بسته و یوسف بر
آن غالب آمده است. شاید اکنون تحقق روایاتان غیرممکن به نظر برسد،
اما به خاطر داشته باشید که: "برای انسان ناممکن است، اما برای خدا
چنین نیست؛ زیرا همه چیز برای خدا ممکن است." (مرقس ۱۰: ۲۷)
با این همه مهم نیست که با چه سختی هایی روبه رو هستید. به خاطر
بسپارید که: "برای کسی که ایمان دارد همه چیز ممکن است." (مرقس
۹: ۲۳) با تمام دل خود به جست و جو و طلبیدن او ادامه دهید و ایمان
داشته باشید آنچه به واسطه ی روحش و از طریق کلام به شما می گوید
برای این است که "پیروزی در بیابان" را تجربه کنید!
خواندگی و دعوت بلند خدا در عیسای مسیح در زندگی شما باشد!



جان بیور، نویسنده‌ی کتاب‌های گوناگونی است، مانند دام شیطان، ترس خداوند، قلبی فروزان. آرزوی او دیدن رشد ایمان‌داران و داشتن رابطه‌ای صمیمانه و مشتاقانه با خداوند است. او و همسرش لیزا که او نیز نویسنده و سخنرانی برجسته است، موسسه‌ی "پیام آور" را در سال ۱۹۹۰ بنا نهادند. از آن زمان تا کنون مرزهای کار آن‌ها گسترش یافته و شامل برنامه‌ی هفتگی "پیام آور" نیز می‌باشند، که در ماهواره پخش می‌شود.

پیروزی در بیابان

خداوندا! کجایی؟!

آیا در دلتان فریادی است؟ آیا به نظر می‌رسد که رشد و پیشرفت روحانی‌تان متوقف شده و یا حتی در حال پسرفت است؟ آیا نگرانید که خدا را گم کرده و چیزی باعث ناخشنودی او شده؟ شاید موضوع این نباشد، شاید به بیابان رسیده‌اید! نسبت به مقصود او دچار بدفهمی نشوید. این طرد شدن از جانب خداوند نیست بلکه فصل آماده سازی توسط اوست. این جاده‌ای است که در آن با "پاتریارخ‌ها" و انبیا همسفر می‌شوید. مسیر سنگفرشی است برای حرکت تازه‌ی خداوند. خواست خدا برای شما پیروزی در بیابان است.

در این کتاب به موضوعات زیر پرداخته شده است:

- چگونگی تطهیر الاهی
- آیا بیابان ضروری است؟
- تمرکز نبوت راستین بر چیست؟
- آنچه بیابان می‌گیرد تا مرد خدا را بسازد
- حیاتی بودن "جایی که هستید" برای "جایی که می‌روید"
- گشودن راه خود از میان بیابان



Follow John Bevere on
Facebook & Twitter

teach reach rescue
**Messenger
International.**
www.messengerintl.org